

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد چهارم

از قسمت

# امام شناسی

(فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام)

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی ، سید محمد حسین ، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .  
امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد :  
علامه طباطبائی ، ۱۴۱۸ ق .

۱۸ ج . . (دوره علوم و معارف اسلام ؛ ۲)

طبع قبلی در سنه ۱۴۰۲ - ق بوده است .

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱. امامت . الف . عنوان . ب . فروست .

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی

جلد چهارم

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع چهارم : رجب المرجب ۱۴۱۸ هجری قمری

تعداد : ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر : انتشارات علامه طباطبائی ، مشهد مقدس ، صندوق پستی ۶۱۴۹ - ۹۱۳۷۵

انتشارات علامه طباطبائی  
۶۵۰ تومان

قیمت : با جلد معمولی

ISBN SET 964 - 6533 - 02 - 7

شابک دوره ۷ - ۲ - ۶۵۳۳ - ۹۶۴

ISBN 964 - 6533 - 44 - 2

شابک ۲ - ۴۴ - ۶۵۳۳ - ۹۶۴

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»  
از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی  
بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

هو العزیز

ایمام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی

در باره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

در سحای استدلالی علمی قنخنا زقران کرم

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و ابجاث حلّی نقدی

پیرامون ولایت

لمولفنا الحقیق:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنه

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## امام شناسی

خلاصہ گفتار در باب مبارک رضوان بیہود رسید و در پنج مجرای  
وہ سجد تمام طران منقذ از آیات کریمہ قرآنہ و  
احادیث لعل البیت در روایات عامہ کہ در این مجموعہ وارد شدہ  
مؤلف سید محمد حسین نظام

جلد چہارم

۱- تفسیر آیت: ثم اوردنا الكتاب للنبي اصطفينا من عبادنا فلما ظلم نفسه ومنهم من قصدهم  
سابق الى الخيرات ما ذن الله فلهما هو الفضل الكبير و انك امير المؤمنين عودك هم وارث جميع  
و فضائل نفس و معجزات و بلايا و هم بران برده است و انك فضيل و من قب انك صرت از شماره انزولت  
۲- تفسیر آیت: قل كفى بالله شهيدا بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب و انك صر و دل ان  
در الامرين

و انك طاهرين عليهم السلام

۳- تفسیر آیت: ان فن كان على بيته من ربه و يتلوه شاهد منه

۴- تفسیر آیت: اما انت منذر و لكل قوم هاد

فہرست

## أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد چهارم امام شناسی (فضائل أمير المؤمنين عليه السلام)

- ۱- امام، وارث جنبه‌های روحی و علمی پیامبران است
- ۲- ابتلائات و امتحانات عجیب أمير المؤمنين عليه السلام
- ۳- أمير المؤمنين وارث جميع کمالات پیامبر اکرم جز نبوت بوده است
- ۴- فضائل أمير المؤمنين از شمار بیرون است
- ۵- اعلام ممنوعیت ذکر فضائل أمير المؤمنين عليه السلام توسط معاویه
- ۶- تفسیر آیه مبارکه **وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ** و انحصار مدلول آن در أمير المؤمنين و بعد از آنحضرت **أُمَّة طاهرين عليهم السلام**
- ۷- تفسیر آیه **أَقَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ** و اینکه در این آیه مبارکه صاحب بیّنه رسول اکرم و شاهد أمير المؤمنين علیهما السلام هستند
- ۸- علت اختلاف معجزات انبیاء
- ۹- بحث پیرامون آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** و اینکه مراد از «هادی» أمير المؤمنين و **أُمَّة اهل البيت عليهم السلام** هستند
- ۱۰- صفات امام در دعای روز عرفة حضرت سجّاد عليه السلام
- ۱۱- ضرورت وجود امام
- ۱۲- نقش امام تنها حفظ نظام اجتماعی نیست

## فهرست امام شناسی جلد ۴

درس جهل و شش تا بجاه و يك :

تفسیر آیه: «مَنْ أَوْثَرَ الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»

- ۱۰ معنای کتاب در آیه
- ۱۱ منظور از ارث بردن قرآن
- ۱۲ تقسیم بندگان خدا به سه دسته
- ۱۴ وارثین کتاب همه از اولاد فاطمه هستند
- ۱۶ امام، بنده برگزیده است
- ۱۹ امام، وارث همه علوم قرآن است
- ۲۲ امام، دارای علوم همه انبیاء است
- ۲۴ امام، وارث جنبه های روحی و علمی پیامبران است
- ۲۹ شباهت امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبران در ویژگی های آنها
- ۳۲ مزایا و کمالات امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۵ آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به مدائن برای دفن سلمان(ره)
- ۳۷ ذکر برخی مجزات و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۳ ابتلائات و امتحانات عجیب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۵ امیرالمؤمنین علیه السلام وجود باقیه رسول خدا(ص) است
- ۷۰ امیرالمؤمنین وارث جمیع کمالات پیامبر اکرم جز نبوت بوده است
- ۷۲ کلام حضرت خضر علیه السلام در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۷۵ فضائل امیرالمؤمنین از شمار بیرون است
- ۷۹ اعلام ممنوعیت ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام توسط معاویه
- ۸۱ قصیده اُزری در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۶ برخی اشعار در مناقب امیرالمؤمنین

درس بجاه و دوو بجاه و سه

تفسیر آیه: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا يَتَّبِعُونَ وَيَتَّبِعُونَ مَن يَتَّبِعُونَ وَمَن يَتَّبِعُونَ عِلْمُ الْكِتَابِ»

- ۹۲ اقوال گوناگون در تعیین مصداق عالم به کتاب
- ۹۴ مرور اجمالی بر سوره مبارکه رعد
- ۹۶ کیفیت شهادت خداوند بر رسالت پیامبر اکرم(ص)
- ۹۸ نقد و بررسی اقوال مختلف درباره مَن يَتَّبِعُونَ عِلْمُ الْكِتَابِ
- ۱۰۴ مقصود از عالم به کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام است
- ۱۱۰ میزان علم ائمه علیهم السلام
- ۱۱۴ شرح حال عبدالله بن سلام
- ۱۱۸ بیان اعظمیت امیرالمؤمنین علیه السلام



## درس پنجاه و چهار تا پنجاه و شش

تفسیر آیه: «أَقَمْنَا كِتَابَنَا عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَبَيَّنَّا شَاهِدًا مِنْهُ...»

- ۱۲۶ مروری اجمالی بر سوره مبارکه هود
- ۱۳۱ مراد از «شاهد» در آیه وَ شَهِدَ شَاهِدًا عَلَيَّ مِنْهُ
- ۱۳۲ مراد از «شاهد» امیرالمؤمنین علیه السلام است به روایت آنس
- ۱۳۹ مراد از «شاهد» امیرالمؤمنین علیه السلام است به روایت قیس
- ۱۴۱ مراد از «شاهد» امیرالمؤمنین علیه السلام است به روایت عمروعاص
- ۱۴۴ شرح حال عمروعاص و دشمنی وی با رسول خدا
- خطبه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در اینکه مراد از شاهد امیرالمؤمنین علیه السلام است
- ۱۵۵ گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام که: سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدِرُونِي
- ۱۵۸ گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در اینکه مراد از شاهد خود آن حضرت است
- ۱۶۰ منزلت و نسبت امیرالمؤمنین با رسول خدا علیهما السلام
- ۱۶۸ اشعار ابن ابی الحدید در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۸۱-۲۳۵

## درس پنجاه و هفت تا شصت

تفسیر آیه: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»

- ۱۸۲ علت اختلاف معجزات انبیاء علیهم السلام
- ۱۸۴ درممانی ذکر شده برای هادی در آیه شریفه
- ۱۸۸ مراد از هادی، امیرالمؤمنین علیه السلام است
- روایات علمای اهل سنت در اینکه «منذر» رسول خدا و «هادی» امیرالمؤمنین علیهما السلام است
- ۱۹۰ روایات داله بر اینکه مرد از هادی عموم ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد.
- ۲۰۳ خطبه پیامبر اکرم (ص) در تمتك به ثقلین
- ۲۰۶ نواتر حدیث ثقلین
- ۲۰۸ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در علم خاندان نبوت
- ۲۱۰ صفات امام در دعای روز عرفة حضرت سجاد علیه السلام
- ۲۱۱ ضرورت وجود امام برای جامعه
- ۲۱۴ نقش امام تنها حفظ نظام اجتماع نیست
- ۲۱۵ هیچگاه زمین از حیث خدا خالی نیست
- ۲۱۸ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خصوصیات حجج الهی
- ۲۲۱ اشاره به ظهور حضرت قائم آل محمد علیهم السلام
- ۲۲۴ اشعار ابن ابی الحدید معتزلی در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۰

درس چہل و ششم تا پنجاہ و یکم

تفسیر آیہ

ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِي بَصُطَفْنَا مِنْ عِبَادِنَا...

## درس ۴۶ تا ۵۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة  
الله علی أعدائهم أجمعين من الآن الی قیام  
یوم الدین و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.  
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ.

«و آنچه از کتاب آسمانی قرآن به توحی فرستادیم آن حق است که کتب آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند، به درستی که پروردگار به بندگانش بصیر و آگاه است» سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند و این همان مقام فضل بزرگ الهی است».

آیه اول خطاب پروردگار است به حضرت رسول اکرم ﷺ در حقانیت کتابی که بر آن حضرت وحی شده است و آن همان قرآن مجید است که مصدق تمام کتب آسمانی که از طرف خدا بر پیغمبران گذشته نازل شده است می باشد. آیه دوم راجع به انتقال همین قرآن کریم است بعد از پیغمبر به عنوان ارث بر بندگان برگزیده خدا.

گرچه بعضی از مفسرین در معنی کتاب تردید نموده و گفته‌اند: شاید جنس کتابهای آسمانی باشد یا خصوص تورات و انجیل باشد، لیکن این تردید به کلی از درجه واقع بینی ساقط است، چون الف و لام کتاب در این آیه برای جنس نیست، و لفظ تورات و انجیلی سابقاً در آیات، نگذشته تا بعنوان الف و لام عهد، بر آنها دلالت کند بلکه چون در آیه قبل مراد از کتاب مسلماً قرآن کریم است که بر پیغمبر وحی شده است و بلافاصله بعد از آن در این آیه ارث کتاب را برای برگزیدگان از بندگان خود قرار داده است یقیناً الف و لام این کتاب برای عهد بوده و دلالت بر همان قرآن مجید دارد، و مفاد و مفهومش این خواهد بود که همین قرآن را ما به ارث به برگزیدگان از بندگان خود خواهیم داد.

و علت آنکه به صیغه ماضی بیان می‌کند و می‌گوید: ارث دادیم، برای آن است که در حکم و قضاء الهی این ارث واقع شده و تسجیل و تثبیت گردیده، مثل آنکه اگر کسی برای فرزند خود وصیت کند که مثلاً فلان مال را یا فلان کتاب را به او بدهند بعد از تثبیت وصیت و امضای آن می‌گوید: ای فرزند من وصیت خود را کردم و برای تو فلان مال یا فلان کتاب را دادم. و اهل ادب گویند که کارهایی که بعداً به طور حتم و یقین واقع خواهد شد در تعبیر کلام به منزله کارهای واقع شده است. و مراد از ارث قرآن، انتقال قرآن است به وارث از هر جهت، چون حقیقت معنای ارث در هر چیز انتقال آن چیز است به دیگری به طوری که در همان جهات، آن وارث، قیام به مصالح آن چیز کند و متکفل امور آن گردد. مثلاً مالی که از کسی بعد از فوت به دیگری ارث می‌رسد معنیش این است که آن وارث در حکم آن ارث گذارنده در تمام جز - قرار می‌گیرد و باید به مصالح آن مال از حفظ و رسیدگی و صرف در موارد صحیحه قیام و اقدام کند، و نیز تعلق ملکیت آن مال به همان نحو که بر او بود بر این نیز خواهد شد.

ارث در سلطنت و حکومت همین معنی را دارد، می‌گویند: فلانی وارث سلطنت پدر شد، یا زید حکومت خود را به فرزندش به ارث سپرد، یا فلانی وارث علم پدر شد، یا فلانی از میان این همه فرزندان پدرش تنها وارث علوم و فنون او شد، یعنی آن علوم و فنون را این فرزند گرفت و از عهده آن برآمد.

## منظور از ارث

## بردن قرآن

ارث قرآن مجید در این آیه مبارکه نیز همین طور است، یعنی خداوند عین آن حقیقتی را که از قرآن مجید بر پیغمبرش وارد کرده است از ظاهر آن مانند احکام عام و خاص، مجمل و مبین،

مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، و قصص انبیاء و ائمت‌های گذشته، اخلاق و معارف دینی، توحید به تمام مراتب آن، و وعظ و وعد و وعید، مصالح و مفاسد و مراتب نفس و ظهور آن در عوالم دیگر، و از باطن قرآن مانند تاویل و تفسیر و کلیت و تطبیق و جزئی و حقائق منظومیه در آیات مانند حقیقت عالم طبع و عالم برزخ و صور مثالی، و عالم عقل و ملائکه و روح و مقامات آنها، و درجات ثواب کاران و درکات عاصیان و حقیقت و ادراک توحید خالص و واقعی و کیفیت احاطه اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم و اندک‌کاک اسماء و صفات در ذات، و حقیقت تجلی بر جمیع جهان‌ها، و آیات الهیه آفاقیه و انفسیه و غیر اینها، تمام این حقایق را خدا به وارثان قرآن سپرده است به طوری که جانشین و نازل منزله رسول خدا در همه این معانی خواهند بود، و حکم وجود باقیه رسول اکرم را در تکفل و حفظ و قیام به آن و اقدام به مصالح ائمت طبق مدلول آن را خواهند داشت.

بنابراین وارث قرآن يك نسخه تمام نما و کُپیه وجود رسول خدا هستند، و قرآن به همان نحوه تجلی قرآن محکم و قرآن مفضل «كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»<sup>۱</sup>، در وجود وارثین یکی پس از دیگری متجلی خواهد شد، چون بین ارث گذارنده و وارث يك نسبت واقعی باید باشد، همه چیز به همه کس ارث نمی‌رسد، سلطنت به فرزند وزیر یا وکیل ارث نمی‌رسد، فن طب طبیب به فرزند فلان رفته‌گر ارث نمی‌رسد علم عالم به فرد جاهل و غیر قابل ارث نمی‌رسد. و از این دریچه می‌توان تماشا کرد که وارثین قرآن مجید از تمام افراد بشر شبیه‌تر و نزدیک‌تر به پیغمبر اکرم بوده و بلکه در صفات و صفای باطن و استعدادات تلقی حقایق و بواطن قرآن مانند رسول اکرم وسیع الصدر و قوی القلب می‌باشند.

و بنابر همین نکته خدا می‌فرماید: تَمَّ أَوْزْنَا الْكِتَابَ الَّذِي اصْطَفَيْنَا «کتاب

را به بندگان برجسته و برگزیده که آنها را از میان جمیع بندگان خود اختیار و انتخاب نموده و صافی و پاک آنان را برداشتیم سپردیم»؛ چون معنی اصطفا برگزیدن و انتخاب چیز صافی و بی غلّ و غش می باشد. و جمله **مِنْ عِبَادِنَا** ظاهراً بیانیه است چون **عِبَادِنَا** برای تشریف، اضافه شده است و می خواهد بفرماید که: آن برگزیدگان و وارثان قرآن بندگانی هستند که به ما نسبت بندگی و عبودیت دارند، مانند قول خداوند عزوجل: **وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ**<sup>۱</sup> «و سلام بر بندگان خدا آنان که برگزیده است خدا آنان را».

اما جمله: **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** بآذِنِ اللّٰهِ ممکن است برای تقسیم عبادنا یعنی بندگان خدا به این سه دسته باشد، بنا بر آنکه ضمیر **مِنْهُمْ** به عبادنا برگردد، و در این صورت این جمله در مقام تعلیل برای جمله قبل خواهد بود، یعنی ما قرآن را به برگزیدگان از بندگان خود دادیم به علت آنکه همه بندگان ما مساوی نیستند بلکه سه دسته هستند، و البته قرآن به بهترین آنها که سابق بالخیرات هستند به ارث می رسد، و بهشت هائی که وعده داد شده است در سه آیه متصل به این آیه برای آنان خواهد بود: **جَنّٰتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُوْنَهَا يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ اَسْوَابٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلَوْ لَوْا ولباسهم فيها حريرٌ \* وقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور \* الذي احلنا دارالمقامة من فضله لا يتمسنا فيها نصب ولا يتمسنا فيها لغوب**<sup>۲</sup>.

«در آن بهشت های ابدی وارد شده و با دستبندهائی از طلا و لؤلؤ زینت شوند و لباسهای حریر و ابریشم در برکنند» و بگویند: حمد و سپاس اختصاص به ذات مقدّس پروردگار ما دارد که حُزن و اندوه را از ما ببرد و پروردگار ما بسیار جرم بخشنده گناهکاران و پاداش دهنده سپاسگزاران است \* آن خدائی که ما را در این خانه ابدی از فضل و کرم خود وارد کرد که در اینجا ابداً سختی و تعب به ما نمی رسد و هیچ ناراحتی و آلمی و رنجی برای تحصیل معیشت و زندگی نخواهیم داشت».

و ممکن است برای تقسیم **الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا** باشد یعنی ما قرآن را به برگزیدگان خود ارث دادیم و آنها سه دسته هستند: دسته اول — افرادی که به نفس های خود ظلم می کنند. دوم — افرادی که راه عدل و انصاف و میانه روی را

۱ — سوره نعل: ۲۷ — آیه ۵۹.

۲ — سوره فاطر: ۳۵ — آیه ۳۳ تا ۳۵.

می‌پیمایند. سوم— افرادی که با حسنات و خیرات گوی سبقت را از همه ربوده و به اذن خدا از همه سبقت گرفته‌اند. قرآن به نحو ارث به هر سه طائفه رسیده به علت آنکه همه آنها از برگزیدگان هستند با اختلاف مراتب و درجات. گرچه البته وارث حقیقی و کفیل قرآن و قائم به امر آن همان دسته سوم که سابقون هستند خواهد بود.

و این قسم از استعمالات نیز در عرف و محاورات شایع است که نسبت چیزی که اختصاص به شخص خاصی دارد به جمعیتی که با آن شخص ارتباط دارند داده شود، مثل آنکه می‌گویند: در فلان مسابقه فلان دسته جایزه گرفت در صورتی که جایزه اختصاص به یکی از آنها داشته است، یا آنکه بگویند: قرآن بر اهل مکه نازل شد و سپس بر اهل مدینه با آنکه بر خصوص رسول الله نازل شده است. و در قرآن مجید نیز از این قبیل استعمالات بسیار است، در سوره مؤمن آیه ۵۴ می‌فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًىٰ وَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.**

(«ما به موسی هدایت دادیم و کتاب تورات را به بنی اسرائیل به عنوان ارث سپردیم»). در حالی که تورات به همه بنی اسرائیل داده نشد و پس از حضرت موسی به بعضی از آنان داده شد. یا اگر مراد از کتاب تورات بخصوص نباشد بلکه همان کتاب آسمانی وحی بوده باشد، آن به خود حضرت موسی به عنوان تورات داده شد، نه به همه بنی اسرائیل.

لیکن از ملاحظه روایاتی که در این باب چه از طریق شیعه و چه از طریق سنت وارد شده است معلوم می‌شود که این احتمال دوم قوی‌تر است. و در این آیه خداوند بندگان برگزیده خود را به سه گروه قسمت می‌کند که آنها در عین آنکه باهم مختلف‌اند و بلکه یک دسته از آنان ستم به نفس خود نموده‌اند در عین حال دارای مزیت و صفاتی بوده و از سایر مردم جدا هستند، و همه آن سه طایفه وارث کتاب‌اند به نحو اجمال، گرچه حقیقت ارث به همان دسته سوم که سابقین در خیرات و پیشی‌گیرندگان در حسنات‌اند مربوط خواهد بود.

و شاهد بر این آنکه آن بهشت‌های موعود نیز برای همان ستم‌کنندگان به نفس و میانه‌روها و عدالت‌پیشه‌هاست که در اثر مغفرت خدا و جزای اعمال به آنها رسیده است.

چون در آن آیات، آنان خدا را به غفور و شکور می ستایند، و این معنی مناسب با گناه و آمرزش و عمل نیک و پاداش آن است، و این راجع به دسته اول و دوم است. دیگر آنکه حمد خدای را به جای آرند آن خدائی که اندوه و غصه را از آنان برده و در آن بهشتِ مخلّد و مکان اقامت دائم از فضل خود بدون تعب و سختی و رنج و ناراحتی داخلشان کرده است. و این فقرات از حمد نیز با دو دسته اول مناسبت دارد نه با دسته سوم که آنها بدون حساب وارد در بهشت شوند و در حرم امن و امان الهی فی مقعد صدقٍ عند قلیک مقتدر جای گیرند و با خطاب یا ایتها النفس المظمّنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه مخاطب شوند.

باری در روایات بیان می کند که آن سه دسته همه از اولاد فاطمه علیها السلام بوده و همه داخل در بهشت شوند، غایه الامر همگی از اولاد فاطمه هستند

دسته اول با حساب شدید و رسیدن به نتیجه اعمال خود از ظلم به نفس خود، و دسته دوم با حساب آسان، و دسته سوم که وارث حقیقی قرآنند بدون حساب در بهشت داخل گردند.

از کتاب «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود روایت است از احمد بن عمر قال: سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطفينا من عبادنا - الآية» فقال: «وُلد فاطمة علیها السلام، والسابق بالخيرات الإمام، والمفتصد العارف بالإمام، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام»<sup>۱</sup>.

می گوید: «از حضرت امام رضا علیه السلام درباره تفسیر و مراد این آیه شریفه سؤال کردم. حضرت فرمود: بندگان برگزیده، اولاد فاطمه هستند، و سابق به سوی خیرات امام است، و میانه رو و عادل، عارف به امام است، و ستمگر بر نفس خود آن کسی است که امام را نمی شناسد».

و نظیر این روایت را با همین الفاظ (به استثنای وُلد فاطمه علیها السلام) کلینی از سالم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند.<sup>۲</sup>

۱- «غایه المرام» ص ۳۵۱ حدیث چهارم، و تفسیر «المیزان» ج ۱۷ ص ۴۹، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «بصائر الدرجات».

۲- «غایه المرام» ص ۳۵۱ حدیث اول و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «بصائر الدرجات» و نیز در ص ۴۵ از «تفسیر علی بن ابراهیم».



و نیز ابن بابویه با سند متصل خود از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند البته به استثنای لفظ **وَلَدُ فَاطِمَةَ** علیها السلام ولیکن در ذیلش دارد: **جَاءَتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا** یعنی **الْمُقْتَصِدِ وَالسَّابِقِ**<sup>۱</sup>. «افرادی که در بهشت عدن از این سه دسته وارد می شوند دسته دوم و سوم یعنی عارف به امام و خود امام خواهد بود».

و طبرسی از عبدالعزیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن- حضرت فرمود: **الظَّالِمُ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْأَمَامِ، وَالْمُقْتَصِدُ مِمَّنَا الْعَارِفُ بِحَقِّ الْأَمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ الْأَمَامِ، وَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ مَغْفُورٌ لَهُمْ**<sup>۲</sup>.

حضرت صادق نیز آیه را مانند حضرت باقر تفسیر کردند و در ذیل فرمودند: «و این سه دسته همه مورد عفو و مغفرت خدا واقع خواهند شد».

و ابن بابویه با سند متصل خود از حضرت صادق روایت کرده است که: **إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ» قَالَ: الظَّالِمُ يَحُومُ حَرَمَ نَفْسِهِ، وَالْمُقْتَصِدُ يَحُومُ حَرَمَ قَلْبِهِ، وَالسَّابِقُ يَحُومُ حَرَمَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ**<sup>۳</sup>.

حضرت صادق در تفسیر این سه دسته از برگزیدگان می فرماید: «مراد از ظالم به نفس کسی است که دائماً دور حرم نفس خود می گردد (یعنی فکر نفس خود و منافع و لذات نفسانیه است)، و مراد از مقتصد و میانه رو کسی است که دور قلب خود دور می زند (یعنی مراقب دل خود بوده معصیتی نکند و طاعتی از او فوت نشود و زنگ و زنگاری بر دل او ننشینند و قلب خود را پیوسته به نور طاعت پاکیزه نگاه دارد)، و مراد از سابقون بالخیرات کسی است که دائماً دور پروردگار خود دور زند و طواف آن کعبه

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث هشتم.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۳ حدیث شانزدهم. و در تفسیر «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۲۵۱ در ذیل آیه شریفه گوید: و أخرج الطيالسي واحمد وعبد بن حميد والترمذي وحسنه وابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم وابن مردويه والبيهقي عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال في هذه الآية: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» قَالَ: هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ وَكُلُّهُمْ فِي الْجَنَّةِ.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث هفتم.

کند (یعنی از نفس و قلب گذشته و در خود وجودی نمی بیند و دلی ندارد که در صدد پاکی و نظافت آن باشد، او دائماً ناظر جمال حق و تجلیات اوست و محو در شعاع صفات و اسماء و فانی در ذات مقدس اوست)».

ولیکن علامه طباطبائی از «معانی الأخبار» صدوق از حضرت صادق علیه السلام بدین قسم روایت کرده اند که: **الظَّالِمُ يَحُومُ حَوْمَ نَفْسِهِ وَالْمُقْتَصِدُ يَحُومُ حَوْمَ قَلْبِهِ وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ يَحُومُ حَوْمَ رَبِّهِ** <sup>۱</sup>.

«ستمگر به نفس دور نفس خود می چرخد، و مقتصد دور قلب خود می گردد، و سابق به خیرات دور خدای خود طواف می کند». و در هر دو صورت مراد و مفهوم یکی است.

و محمد بن عباس ابن ماهیار که از موثقین است در تفسیر خود از ابی اسحاق سبعی روایت کرده است که گفت: **خَرَجْتُ حَاجًّا فَلَقَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»**، فقال: **مَا يَقُولُ فِيهَا قَوْمُكَ يَا أبا إسحاق - يعني أهل الكوفة - ؟ قال: قلت: يقولون إنها لهم، قال: فما يحورقهم إذا كانوا من أهل الجنة؟ قلت: فما تقول أنت جعلت يدك؟ قال: هي لنا خاصة يا أبا إسحاق - أما السابقون بالخيرات فعلى والحسن والحسين عليهم السلام والإمام مينا، والمقتصد فصائم بالنهار وقائم بالليل، والظالم لنفسه فيه ما في الناس وهو مغفور له. يا أبا إسحاق بنا يفتك الله رقابكم ويحل رباق الذل من أعناقكم و بنا يغير الله ذنوبكم، و بنا يفتح و بنا يختم، و نحن كهفكم كهف أصحاب الكهف، و نحن سفيتكم كسفينة نوح، و نحن باب حظكم كباب حطة بني إسرائيل** <sup>۲</sup>.

۱- «تفسیر المیزان» ج ۱۷ ص ۵۰، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۳ از «معانی الاخبار».

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۲ حدیث یازدهم، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از کتاب «سعد السعود» ابن طاووس از کتاب تفسیر «محمد بن عباس مروان». و در تفسیر «الذکر المشهور» ج ۵ ص ۲۵۱ گوید: و اخرج الفریابی و احمد و عبید بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی و الحاکم و ابن مردویه و البیهقی عن ابی الذرداء: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: قال الله تعالى: «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله» فاما الذين سبقوا فاولئك يدخلون الجنة بغير حساب، و اما الذين اقتصدوا فاولئك الذين يحاسبون حساباً يسيراً، و اما الذين ظلموا انفسهم فاولئك يحسون في طول المحشر ثم هم الذين

ابواسحاق سبیبی می گوید: «برای ادای مناسک حج از کوفه حرکت کردم و وقتی که خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم از تفسیر آیه: نَمَّ أَوْرُنَا الْكِتَابَ از آن حضرت پرسش نمودم حضرت فرمود: قوم شما یعنی اهل کوفه و علمای آنان در معنی وارثین و برگزیدگان چه نظری دارند؟ عرض کردم: آنها می گویند که: آنان خودشان وارث کتاب اند و بندگان برگزیده خدا. حضرت فرمود: اگر آنها اهل بهشت اند پس چرا از عذاب خدا در ترس و وحشت اند؟ عرض کردم: فدایت شوم پس رأی و نظر شما در تفسیر این آیه چیست؟ حضرت فرمود: این آیه اختصاص به ما دارد. ای ابواسحاق، سابقون به خیرات علی و حسن و حسین علیهم السلام و ائمه از ما اهل بیت هستند، و مقتصد و میانه رو از ما آن کسی است که به عبادت مشغول، روزها را روزه و شبها را در محراب عبادت به نماز می گذراند، و ظالم به نفس کسی است که حال او مانند حال سایر افراد مردم است، و البته مورد مغفرت و رحمت خدا واقع خواهد شد. ای ابواسحاق به سبب ما خداوند گردن های شما را رهانیده و بند ذلّ و مسکنت و ذلّت کفر و شرک و سایر صفات شنیعه را از شما باز کرده است، و به واسطه سعه رحمت و فیض ما خدا گناهان شما را می آمرزد، و به ما خداوند فتح ابواب سعادت و توحید نموده، و به ما ختم ابواب توحید و معرفت می شود، و ما کهف و پناهگاه شما هستیم مانند پناه اصحاب کهف، و ما کشتی نجات شما هستیم مانند کشتی نجات نوح، و ما باب آمرزش و در رحمت و مغفرت و ریزش گناهان شما هستیم مانند در آمرزش در بنی اسرائیل».

و ابن بابویه شیخ صدوق با سند متصل خود از ابو حمزه ثمالی رضوان الله علیه روایت می کند که قال: كُنْتُ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذْ آتَاهُ رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَقَالَا لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا نُرِيدُ أَنْ نَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ فَقَالَ لَهُمَا: سَلَا عَمَّا سَأَلْتُمَا. قَالَا: أَخْبِرْنَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «نَمَّ أَوْرُنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» إِلَى آخِرِ الْآيَتَيْنِ - قَالَ: نَزَلَتْ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. قَالَ أَبُو حَمَزَةَ الثَّمَالِيُّ: فَقُلْتُ: يَا بِي

تلقاهم الله برحمة، فهم الذين يقولون: «الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور» الذي احلنا دار المقامة من فضله لا يمسننا فيها نصب ولا يمسننا فيها لغوب».

أَنْتَ وَأُمَّيْ فَمَنْ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِنْكُمْ؟ قَالَ: مَنْ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَسَيِّئَاتُهُ مِنْ أَهْلِ النَّبِيِّ فَهَوِيَ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ. فَقُلْتُ: مَنْ الْمُقْتَصِدُ مِنْكُمْ؟ قَالَ: الْعَابِدُ لِلَّهِ فِي الْحَالِينِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْيَقِينُ. قُلْتُ: فَمَنْ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ؟ قَالَ: مَنْ دَعَا وَاللَّهِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ وَأَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَكُنْ لِلْمُضِلِّينَ عَضُدًا وَلَا لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا، وَلَمْ يَرْضَ بِحُكْمِ الْفَاسِقِينَ إِلَّا مَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ وَدِينِهِ وَلَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا.

ابوحزمه ثمالی گوید: «من نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودم که دو نفر از اهل بصره آمدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا اجازه می دهی مسئله ای را از تو پیرسیم؟ حضرت فرمود: هر چه می خواهید پیرسید. گفتند: از معنی و تفسیر این آیه مبارکه می پیرسیم که مراد و منظور از وارثین چیست، و برگزیدگان بندگان خدا کیانند؟ حضرت فرمود: این آیات درباره ما اهل بیت نازل شده است. ابوحزمه گوید: من عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت باد ستم کننده به نفس خود در شما اهل بیت کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی از خاندان رسول خدا که حسنات و سیئات او برابر باشد آن ظالم به نفس خود خواهد بود. عرض کردم: میانه رو و عادل از شما اهل بیت کیست؟ فرمود: آنکه عبادت خدا را در دو حال (گرفتاری و گشایش، تنگی و فراخی) به جای بیاورد تا زمانی که مرگ، او را دریابد. عرض کردم: پس سبقت گیرنده به خیرات و اعمال ستوده کیست؟ فرمود: سوگند به خدا کسی که فقط مردم را دعوت به خدا کند و امر به معروف و نهی از منکر بنماید و بازوی قدرت گمراهان و کمک گمراه کنندگان مردم نباشد، و با خیانت پیشگان دوستی ننموده و به عداوت دوستان خدا قیام نکند، و به حکم فاسقان و رأی و قانون آنها راضی نباشد مگر آنکه بر جان و دین خود بترسد و یارو معینی نداشته باشد».

وصاحب کتاب «ثاقب المناقب» از ابوهاشم جعفری حدیث کند که او گوید: من در نزد حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از آن حضرت راجع به این آیه سؤال کردم: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا قِمْتَهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمَنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ.» قَالَ علیه السلام: كُلُّهُمْ مِنْ آلِ -

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۲ حدیث نهم، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «معانی الاخبار».

مُحَمَّدٍ، الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَفِرُّ بِالْإِمَامِ، وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ الْإِمَامُ. قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنَايَ وَجَعَلْتُ أَفْكَرُ فِي نَفْسِي مَا أَعْطَى اللَّهُ آلَ مُحَمَّدٍ، فَتَنَزَّرَ إِلَيَّ وَقَالَ: الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِمَّا حَدَّثْتَنِي بِهِ نَفْسُكَ مِنْ عِظَمِ شَأْنِ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَحْمِدُ اللَّهَ فَقَدْ جَعَلْتَ مُسْتَمْسِكًا بِحَبْلِهِمْ تُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُمْ إِذَا دُعِيَ كُلُّ أَنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، فَأَبْشِرْ يَا أَبَا هَاشِمٍ وَأَنَّكَ عَلَى خَيْرٍ!.

ابوهاشم گوید: «چون از حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ از تفسیر این آیه و وارثین کتاب و انقسام آنها به اقسام سه گانه سؤال کردم، حضرت فرمودند: همه اقسام آنها از آل محمداند، ستمگر به نفس خود کسی است که به امام خود معترف نباشد و به ولایت او اقرار نکند، و عادل و میانه رو کسی است که معترف به امامت امام خود باشد و او را بشناسد، و پیشی گیرنده به خیرات به اذن خدا خود امام است. ابوهاشم گوید: با بیانات امام راجع به درجات آل محمد اشک از چشم من سرازیر شد و من با خود در فکر فرو رفتم که چه اندازه خداوند به آل محمد از عنایات خود عطا فرموده است! در این حال حضرت به من نظری کرده فرمودند: مطلب از این مقادیرها که تو فکرمی کنی بالاتر و بزرگتر است، شأن آل محمد از اینها بیشتر است، شکر و سپاس خدا را بجای آور که تو را متمسک به ریسمان ولایت آنها قرار داده است، و زمانی که در روز باز پسین هر امتی را به امامشان بخوانند تو را با ائمه اهل بیت می خوانند؛ ای ابوهاشم بشارت باد تو را بدین موهبت الهی».

محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از احمد بن حماد از ابراهیم از پدرش از حضرت ابوالحسن اول موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که می گوید: «خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از تمام پیغمبران در علم و مقامات آنها ارث برده است؟ حضرت فرمود: بلی از آدم ابوالبشر تا آنکه برسد به خود او از همه پیغمبران ارث برده است. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننموده مگر آنکه محمد از او اعلم و افضل بوده است. عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن خدا مرده زنده می کرده، فرمود: راست می گوئی و سلیمان بن داود زبان مرغان را می دانست و حضرت

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۳ حدیث هجدهم، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «کشف الغمّة».

رسول الله ﷺ تمام این منازل را طی نمود. سلیمان بن داود در وقتی که هُدُهد از او ناپدید شد و در امر او شك نمود که شاید تمرد نموده و به حضورش حاضر نشده است غضب کرد و گفت: مَالِي لَا أَرَى الْهُدُهدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ «چه شده است که من هدهد را نمی‌بینم یا آنکه او تمرد نموده و غیبت کرده است». چون هدهد به حضرت سلیمان آنها را نشان می‌داد و با تیزی چشمی که داشت جاهای آب را در زمین می‌دید و سلیمان را بر آن مواضع دلالت می‌نمود.

حضرت سلیمان از غیبت او به خشم آمد و گفت: لَا عَذَابَ لَكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْلَادُ بَحْتَهُ أَوْلِيَا بُنَيِّ سُلْطَانٍ مُبِينٍ «من او را عذاب سختی خواهم کرد یا او را سرخواهم برید یا باید برای من دلیل آورده عذر موجه خود را بر غیبتش بیان کند». حضرت سلیمان به خشم آمد به علت آنکه آب می‌خواست و هدهد او را راهنمایی بر آب می‌نمود و در اثر غیبت بی‌آب ماند، سلیمانی که باد و مورچه و جن و شیاطین و سپاهیان شیاطین همه فرمان‌بر و منقاد اوامر او هستند از علم هُدُهد بی‌بهره بود و خداوند علمی را که به این حیوان آموخته بود به او نیاموخته بود و مکان آب را در زیر هوا نمی‌دانست و این مرغ می‌دانست، بنابراین سلیمان در علومش ناقص بود وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى، و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و اگر قرآنی بوده باشد که با آن کوهها به حرکت در آیند، و زمین با آن قطعه قطعه شود، و مردگان با آن به سخن در آیند (همین قرآن است)». این قرآن با این خصوصیات به ما آل محمد ارث رسیده است، این قرآنی که با آن کوهها در گردش آیند و زمین با آن تکه تکه گردد و با آن با مردگان تکلم شود؛ و ما آب را در زیر هوا در مواضع خود می‌دانیم (و محتاج به هُدُهد و علم او نیستیم)، و در کتاب آفرینش و تکوین، هیچ امری واقع نشده که خدا اذن در تصرف آن را به سابقین از پیغمبرانش داده است مگر آنکه علم و اذن در تصرف آن را به ما آل محمد داده و آن قدرت و تصرف را به اذن خود برای ما در کتاب قرار داده است.

خدا می‌فرماید: وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، و سپس می‌فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا «هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است»، و در

جائی دیگر می فرماید: «ما این کتاب را به بندگان برگزیده و پاک خود به میراث سپردیم». ما آل محمد کسانی هستیم که خداوند ما را برگزیده و سپس کتاب را به ما به ارث داده است، آن کتابی که در آن علم هر چیز موجود است، **فِيهِ تِبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ**!

واز «کافی» با اسناد خود از حضرت امام محمد باقر عليه السلام نقل است که فرمود: **يَمْضُونَ الثَّمَارَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ. قِيلَ: وَمَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: رَسُولُ-اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْعِلْمُ الَّذِي آعَظَاهُ اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَهَلَّمَ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ. قِيلَ لَهُ: وَمَا تِلْكَ السُّنَنُ؟ قَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ، وَإِنَّ رَسُولَ-اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَبَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>.**

حضرت باقر عليه السلام فرمودند: «این مردم آب کم غیر متصل به ماده و چشمه را که بعضی از اوقات از زمین پیدا می شود و وقت دیگر می خشکد می کنند ولیکن نهر بزرگ و جاری را رها می کنند. بعضی گفتند: مراد از نهر بزرگ چیست؟ حضرت فرمود: مراد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و آن علمی که خدا به او عنایت نموده است. خداوند عزوجل تمام سنت های پیامبران گذشته را از آدم تا خاتم در وجود مبارک محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جمع کرده است. عرض کردند: آن سنت ها چیست؟ فرمود: علوم تمام پیغمبران، و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همه آن علوم را نزد امیرالمؤمنین گذارده است».

واز «بصائر الدرجات» از علی بن نعمان عین این روایت نقل شده است<sup>۳</sup>. و نیز از «کافی» با سند خود از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت است که فرمود: **كَانَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ، مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أَوْلُوا الْعِزْمَ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ هِبَةَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ وَوَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَعِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ. أَمَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ<sup>۴</sup>.**

۱- «غاية المرام» ص ۳۵۱ حدیث چهارم و «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۶ از «کافی».

۲- «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۶.

۳ و ۴- «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۶.

«تمام پیغمبران یکصد و بیست هزار نفرند که از آنها پنج نفر اولوالعزم (صاحب شریعت و کتاب آسمانی) هستند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - که درود و صلوات خدا بر محمد و بر آنان باد- و محمد وارث علوم جمیع انبیاء و پیغمبران مرسل است و علی بن ابیطالب موهبت و بخششی است که خداوند به محمد عنایت کرده است و او وارث علوم تمام پیغمبران و اوصیای آنان است».

و از «کافی» و «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ضریس کنانی روایت کنند که گوید: «من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم و در حضور آن حضرت ابوبصیر نیز بود، حضرت فرمودند: داود پیغمبر علوم تمام پیغمبران قبل از خود را ارث برد، و سلیمان فرزندش تمام علوم داود را ارث برد، و ما ائمة اهل بیت تمام علوم محمد وآله و سلم را ارث بردیم، و صحف ابراهیم و الواح حضرت موسی نزد ماست. ابوبصیر عرض کرد: منظور از صحف ابراهیم و الواح موسی همین علم است (که برای مردم بیان می کنید)؟ حضرت فرمود: ای ابابصیر این علوم را که بیان می کنیم در هر شب و روز، روز به روز و ساعت به ساعت تازه برای ما پیدا می شود (لیکن آن صحف و الواح حقیقت دیگری است که به نحو کلیت در وجود ما قرار گرفته و قابل تغییر و حدوث نیست و این علوم روزانه از آن معدن و منبع سرازیر می گردد)».

و از «بصائر الدرجات» نظیر این روایت از ایوب بن نوح و محمد بن عیسی از صفوان روایت شده است.<sup>۱</sup> و از «کافی» از ابن مسکان از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: **أَيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ، وَعِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ هِيَ الْأَوْحَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ أ.**

حضرت فرمود: «ای ابامحمد خداوند عزوجل هیچ علمی و موهبتی به پیغمبران نداده است مگر آنکه تمام آنها را مجموعاً به محمد وآله و سلم داده است، و صحفی که خداوند می فرماید: «صحف ابراهیم و موسی» در نزد ماست. عرض کردم: فدایت شوم آیا آن صحف، الواح است؟ فرمود: بلی».

و از «کافی» از هارون بن جهم روایت است که او گفت: از مردی از



اصحاب حضرت صادق علیه السلام که اسمش در خاطر من مانده روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَأَن يَعْمَلُ بِهِمَا، وَأُعْطِيَ مَوْسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ، وَأُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ، وَأُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا، وَأُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. وَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدًا اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ<sup>۱</sup>.

«به حضرت عیسی بن مریم از اسماء خدا که تمام دعوت و معجزات خود را (از مرده زنده کردن و کور مادرزاد و مرض پیس را شفا دادن و خیر دادن به مردم از غیب مانند آنچه را که می خورند یا در خانه های خود نگاهداری می کنند) بر اساس آن اسم ها قرار داده بود فقط دو حرف داده شده بود، و به حضرت موسی چهار حرف عنایت شده بود، و به حضرت ابراهیم هشت حرف، و به حضرت نوح پانزده حرف، و به حضرت آدم بیست و پنج حرف، و به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هفتاد و دو حرف عطا شده است از مجموع اسمی خدا که هفتاد و سه حرف است، و یک حرف مخزون مکنون، اختصاص به ذات واجب دارد».

و از «بصائر الدرجات» با سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند که قال: قُلْتُ لَهُ: الْأَيْمَةُ يُحْيُونَ الْمَوْتَى وَيُزِيلُونَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيَمْشُونَ عَلَى الْمَاءِ؟ قَالَ: مَا أُعْطِيَ اللَّهُ نَبِيًّا شَيْئًا قَسَطَ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأَعْطَاهُ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ - الخبر<sup>۲</sup>. ابو حمزه گوید: «به حضرت سجاد علیه السلام عرض کردم: آیا ائمه اهل بیت می توانند مردگان را زنده کنند؟ و آیا می توانند کور مادرزاد را بینا نموده و مریض پیس را شفا دهند؟ و آیا می توانند بر روی آب راه بروند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ موهبتی به پیغمبری از پیغمبران خود نداده است مگر آنکه آن را به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عنایت فرموده است و علاوه بر آنها چیزهایی به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عطا فرموده است که به هیچ یک از آنها نداده است».

و از «بصائر الدرجات» با سند خود از جابر از حضرت امام محمد

۱- «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۶.

۲- «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۷.

باقر علیه السلام روایت است که قَالَ: أَعْطَى اللَّهُ مُحَمَّدًا وَاللَّهُ عَلَيْهِ سَلَامٌ مِثْلَ مَا أَعْطَى آدَمَ فَمَنْ ذُوْنَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ كُلِّهِمْ، يَا جَابِرُ هَلْ تَعْرِفُوْنَ (يَعْرِفُوْنَ - خ ل) ذَلِكَ؟<sup>۱</sup>

حضرت باقر فرمودند: «خداوند به حضرت محمد وَاللَّهُ عَلَيْهِ سَلَامٌ عنایت فرموده است تمام چیزهایی را که به آدم ابوالبشر و تمام اوصیای او تا خاتم النبیین عنایت کرده است، ای جابر آیا این مطلب را شما ادراک می کنید؟ (یا آنکه مردم این حقیقت را درک می کنند؟)».

و از کتاب «اختصاص» شیخ مفید از عبدالله بن بُکَیْر هجری از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود: علی بن ابیطالب تحفه و هبه خداست به رسول بزرگوارش محمد وَاللَّهُ عَلَيْهِ سَلَامٌ، وَرَثَ عِلْمِ الْأَوْصِيَاءِ وَعِلْمِ مَا كَانَ قَبْلَهُ، أَمَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ عِلْمِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ.<sup>۲</sup>

«حضرت امیرالمؤمنین تمام علوم اوصیاء و علوم پیغمبران سابق را ارث برد چون وارث پیغمبر بود، و پیغمبر وارث جمیع انبیاء و مرسلین بودند».

باری آنچه از مجموع این احادیث استفاده می گردد آنکه جمیع کمالات روحی و علمی که در انبیاء گذشته بوده به حضرت محمد وَاللَّهُ عَلَيْهِ سَلَامٌ و از آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام و از او به ائمه اهل بیت علیهم السلام ارث رسیده است، نه تنها در وحی و علوم الهی که راجع به شرایع آنها بوده است بلکه تمام حالات و صفات روحی و کیفیت اتصال آنها به مبدأ اعلی از نقطه نظر اسم خاصی که به آن اختصاص داشته اند؛ و بلکه تمام معجزات و کراماتی که به اذن خدا از آنها سر می زد همه و همه در وجود مبارک پیغمبر اسلام منظوم و موجود است. چون معجزات انبیاء در اثر قدرت روحی و صفای قلب آنهاست که امر خدا در آنها تجلی نموده و از در بجهت نفوس طاهره آنها این معجزات به اذن خدا پیدا می شود، و چون نفوس آنها متفاوت بوده لذا این تجلیات نیز مختلف و از هر پیغمبری یک نوع معجزه خاصی به وجود آمده است.

و نیز علوم الهیه آنها همگی بر یک روش و یک صراط نبوده بلکه از نقطه نظر درک مقام عظمت و توحید خدا هر یک از جنبه خاص و اسم مخصوص به بارگاه الهی بار یافته و از مخلصین شده اند. والقاب روح الله، یا کلیم الله، یا خلیل الله، یا نَجِیُّ —

۱ و ۲ — «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۹.

الله، یا صفی الله و امثال آنها القاب تشریفاتی و اعتباری نیست بلکه حکایت از یک نوع خاص از ملکه و کیفیت مخصوص از نفوس آنها می نماید که جذبات الهی در هر یک از آنها به یک منوال نبوده بلکه هر یک از طریق خاص و روشی مخصوص با صفای باطن خود سیر در اسمی از اسمای الهیه نموده و حقیقت آن اسم در آنها ظهور پیدا کرده است، و به واسطه آن اسم معجزات و خارق العادات را انجام می دادند، و علومی ربانی از دریچه همان اسم از عالم علم کلی الهی توسط جبرائیل امین بر قلب آنها سرازیر می گردیده است.

اما وجود مقدس خاتم الانبیاء و المرسلین که جامع جمیع ظهورات اسماء الهیه هستند دارای نفسی وسیع و قلبی فسیح و دارای اسم اعظم و مقام فناء در اسم احد و ذات مقدس باری تعالی می باشند. لقب خاتم التبیین بر آن حضرت اعتبار و تشریف نیست بلکه سعه روح و استعداد سیر در همه اسماء و صفات و تجلی اسم اعظم و تلقی آخرین مراتب توحید و فنای در ذات احدیت و اندکاک و انطوای جمیع عوالم در نفس مبارک آن حضرت بلکه انطواء و اندکاک جمیع علوم و مواهب انبیای گذشته با کمالات روحی و علمی در آن حضرت حکایت از عنوان خاتم التبیین می کند. همه انبیاء مقدمه الجیش آن حضرت بوده و هر یک از زاویه ای و دریچه ای خاص و راهی مخصوص به خدا راه یافته و صاحب کمال مخصوص شده اند، لیکن نفس بزرگ پیغمبر اسلام از همه زوایا و همه دریچه ها و از همه راهها به آن مقام منبع باریافته و همه اسمای الهیه در او تجلی نموده است. بنابراین آن حضرت وارث همه پیغمبرانند و همه زیرنگین آن حضرت واقع و به شرف خدمت و تمسک و استشفاع متمسک اند.

«آنچه خوبان همه دارند توبه هزاران مرتبه بالاتر و والاتر از آنها داری».

بنابراین وجود مبارک آن سرور کاینات دارای علوم همه انبیاء و اوصیاء و دارای همه معجزات آنان و بیش از آنها هستند و لوای حمد در روز بازپسین فقط به دست آن حضرت داده خواهد شد، یعنی پیشوای حمد کنندگان خدا به همان طریق که سزاوار مقام حمد اوست.

تمام این مراتب و درجات و کمالات و فضایل و مزایا و علوم و معجزات و اسماء الهیه کلیه و اسم اعظم از آن حضرت به خلیفه و وصی آن حضرت و آئینه

تمام نمای آن، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ منتقل شد و لوی حمد در روز قیامت از دست آن حضرت به امیرالمؤمنین می رسد.

این مقام وارثیت در کتاب تکوین و کتاب تشریح است که علم ماکان و مایکون الی یوم القیامة و ماهوکائن در صفحه ذهن آن حضرت مشهود و قدرت و عظمت اسماء الهیه در نفس صافی و ضمیر منیر آن وصی، متجلی و ظاهر است. ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا.

و بر این اساس است آیه مبارکه قرآن<sup>۱</sup> در قضیه مباهله که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نفس رسول خدا می داند و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی که آن حضرت را نفس رسول خدا شمرده است، و لازمه اتحاد نفس اتحاد کمالات و معارف است. و علاوه بر این روایات بسیاری از شیعه و سنی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که آن حضرت امیرالمؤمنین را به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یوسف تشبیه نموده و لازمه تشبیه تحقق صفت مُشَبَّه به در مُشَبَّه است، بلکه در بسیاری از آنها عنوان تشبیه نیست بلکه عنوان مثلثیت و برابری است. ما در اینجا فقط بعض روایاتی را که از طریق عامه ذکر شده است نقل می کنیم.

محمد بن طلحه شافعی<sup>۲</sup> از بیهقی با سند خود وابن صباغ مالکی<sup>۳</sup> از بیهقی در کتابی که در فضائل صحابه تصنیف کرده است با سند خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده اند که قال: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَالْإِسْمَاءِ فِي تَقْوَاهُ، وَالْإِسْمَاءِ فِي حِلْمِهِ، وَالْإِسْمَاءِ فِي هَيْبَتِهِ، وَالْإِسْمَاءِ فِي عَيْسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

حضرت رسول اکرم فرمودند: «هرکس بخواهد به آدم ابوالبشر نظر کند در علم او، و به نوح در تقوای او، و به ابراهیم در حلم و شکیبائی او، و به موسی در هیبت و جلال او، و به عیسی در عبادت او، باید نظر کند به علی بن ابیطالب».

۱- فَقُلْ نَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ. سوره آل

عمران: ۳- آیه ۶۱)

۲- «مطالب السؤل» ص ۲۲.

۳- «الفصول المهمة» ص ۱۲۱.



إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. أَخْرَجَهُ الْمَلَأُ فِي سِيرَتِهِ<sup>۱</sup>.

«هرکس بخواهد به آدم نظر کند در علم او، و به نوح نظر کند در حکم و فرمان و قضاوت او، و به ابراهیم در حلم او، و به موسی در هیبت او، و به عیسی در زهد او باید نظر کند به علی بن ابیطالب». و این حدیث را ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده است.

و محبّ الدّین از ابوالحمراء روایت کرده که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. أَخْرَجَهُ أَبُو الْخَيْرِ الْحَاكِمِيُّ<sup>۲</sup>.

رسول خدا فرموده است: «هرکس بخواهد به آدم در عملش، و به نوح در فهم و ادراکش، و به ابراهیم در حلمش، و به یحیی بن زکریا در زهدش، و به موسی در گریو دار و همت و پشتکارش نظر کند باید به علی بن ابیطالب نظر کند». و این روایت را ابوخیر حاکمی با سند خود تخریج کرده است.

و در پاورقی از ص ۲۱۲ از «مناقب» ابن مغزالی گوید که: این حدیث را خوارزمی در «مناقب» خود ص ۴۹ و ص ۲۴۵، و محبّ الدین طبری در «الریاض النضره» ج ۲ ص ۲۱۷، و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۲۲۹ آورده و گفته است که: احمد حنبل در «مسند» خود، و بیهقی در «صحیح» خود این روایت را آورده اند.

و همچنین محبّ طبری از ابن عباس روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ، وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. أَخْرَجَهُ الْمَلَأُ فِي سِيرَتِهِ<sup>۳</sup>.

ابن عباس گوید که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که بخواهد به ابراهیم در حلم و شکیبائی او، و به نوح در حکم و فرمان و قضاوت او، و به یوسف در

۱- «ینابیع المودة» ص ۲۱۴.

۳- «ذخائر العقبی» ص ۹۴.

۲- «ذخائر العقبی» ص ۹۳.

جمال او تماشا کند باید تماشای علی بن ابیطالب را بنماید). و این روایت را ملاعلی متقی در «کنز العمال» آورده است.

و نیز ابن المغازلی با سند خود از انس بن مالک روایت نموده است که رسول-خدا فرمود: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِلْمِ آدَمَ، وَفَقِهِ نُوحٍ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ<sup>۱</sup>. «هرکس بخواهد به علم و دانش آدم و فقه نوح بنگرد علی بن ابیطالب را بنگرد».

و گنجی شافعی با اسناد متصل خود از ابن عباس روایت کند قَالَ: بَيَّنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ أَقْبَلَ عَلِيٌّ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَالْإِسْمَاءِ فِي حِكْمَتِهِ، وَالْإِبْرَاهِيمِ فِي حِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

ابن عباس گوید: «هنگامی رسول خدا ﷺ در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بودند که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام وارد شد. چون نظر رسول-خدا به او افتاد فرمود: هرکس از شما بخواهد نظر کند به آدم ابوالبشر در علمش و به نوح در حکمت و اطلاعی به حقایق اشیاء، و به ابراهیم در بردباری و حلمش باید نظر کند به علی بن ابیطالب».

و سپس گوید: علت آنکه رسول خدا علی را تشبیه به آدم نمود در علمش برای آن است که خداوند خواص و صفات هر چیز را به آدم آموخت كما قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا<sup>۲</sup>. پس هیچ چیز و هیچ حادثه و هیچ واقعه ای نیست مگر آنکه علم آن نزد علی است و او می تواند درک معانی و حقایق آنها نموده و استنباط فهم آنها را بنماید.

و علت تشبیه به نوح در حکمت نوح یا در حکم نوح چنانچه در روایتی دیگر آمده و شاید صحیحتر باشد آن است که علی عليه السلام بر کفار و منکران بسیار شدید بود و به مؤمنان بسیار مهربان و رؤوف کما وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ بِقَوْلِهِ: وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ<sup>۳</sup>. و خداوند از شدت نوح در قرآن کریم خبر داده است که می گوید: رَبِّ لَا تَذَرْنِي مِنَ الْكَافِرِينَ ذَبَابًا<sup>۴</sup>.

۱- «منقب ابن المغازلی» ص ۲۱۲.

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۳۱.

۳- سوره فتح: ۴۸- آیه ۲۹.

۴- سوره نوح: ۷۱- آیه ۲۶.

و علت تشبیه او به ابراهیم در حلم ابراهیم خلیل الرحمن آن است که خداوند ابراهیم را در قرآن به این صفت می ستاید بقره: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ**؛ بنابراین علی بن ابیطالب متخلق به صفات انبیاء و متصف به اخلاق اصفیاء بوده است.<sup>۱</sup>

و فندوزی حنفی گفته است که: در کتاب «مناقب» از حسن بن علی بن محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر از پدراناش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** روایت است که. **قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ إِلَيَّ وَأَنَا مُقْبِلٌ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُ وَقَالَ لِي: أَمَا إِنَّ فِيكَ شِبْهًا مِنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَلَوْلَا مَخَافَةٌ أَنْ يَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا الشَّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَبْغُونَ فِيهِ الْبُرْكَاةَ وَيَسْتَشْفُونَ بِهِ. فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: لِمَ يَرْضَى مُحَمَّدٌ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ ابْنَ عَمَّةٍ مَثَلًا لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ» \* وَقَالُوا هَذَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ \* إِنْ هُوَ (أَيُّ عَلِيٍّ) إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ۳».**

امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمودند که: وقتی من به طرف حضرت رسول الله **ﷺ** می رفتم و آن حضرت در میان اصحاب خود بودند، همین که نظر آن حضرت بر من افتاد گفتند: آگاه باش ای علی که در تو شباهتی به عیسی بن مریم است، و اگر من نمی ترسیدم از آنکه طایفه ای از امت من درباره تو بگویند آنچه را که نصاری درباره عیسی بن مریم گفته اند هرآینه درباره تو کلامی می گفتم که پس از آن کلام دیگر بر جماعتی از مردم عبور نمی نمودی مگر آنکه خاک زیر قدمهایت را برداشته و برای شفا و برکت می بردند. منافقون گفتند: محمد راضی نشد و اکتفا نکرد تا آنکه پسرعموی خود را مثال عیسی بن مریم قرار داد. در این حال خدا این آیه

۱- سورة هود: ۱۱- آیه ۷۵.

۲- «کفایة الطالب» ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲.

۳- «تنبیخ المودة» طبع اسلامبول ص ۱۳۱ و در «بحار الانوار» ج ۹ ص ۴۳۶ از «فضائل» ابن شاذان و کتاب الفضائل با مختصر اختلاف لفظی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر نقل کرده است. و آیات در سوره زخرف: ۴۳- آیه ۵۷ تا ۵۹ می باشد.



را نازل نمود: «چون ماعیسی بن مریم را به عنوان مثال شاهد آوردیم قوم تو ای پیغمبر از آن به فغان آمدند و گفتند: آیا معبودها و آلهه ما بهتر است یا او. ای پیغمبر این کلام را نگفتند مگر از روی جدل و خصومت که حَقّاً آنها دشمنانند. او (یعنی علی) نیست مگر بنده ای که مابه او نعمت دادیم و او را مثال و نمونه کامل (مانند عیسی بن مریم) برای بنی اسرائیل آوردیم».

و سپس قندوزی گوید: و نظیر این روایت را سلمان و به طریق دیگر ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و مطابق مُفاد همین روایت است قول جعفر الصادق علیه السلام در دعای خود که عرض می کند:

اللَّهُمَّ قَدْ أَجَبْنَا دَاعِيكَ الْمُنْدِرَ النَّذِيرَ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْهِ عَبْدكَ وَرَسُولِكَ الَّذِي دَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْغَدِيرِ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ مَثَلًا لِيَّيْ إِسْرَائِيلَ<sup>۱</sup>.

(بار پروردگارا ما اجابت کردیم دعوت پیغمبرت را که به سوی تو دعوت می کرد، آن پیامبر بیم دهنده و ترساننده محمد که تو درودها و تحیت های خود را بر او فرستادی، آن بنده ات و رسولت که مردم را به ولایت علی بن ابیطالب در روز غدیر دعوت کرد. علی آن کسی که او را مورد انعام خود قرار دادی و او را مثال بارز و نمونه ظاهر امامت و ولایت در بنی اسرائیل قرار دادی).

و همچنین گوید: احمد حنبل و بزار و ابویعلی و حاکم از علی بن ابیطالب روایت کرده اند که قال: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ فِيكَ مَثَلًا فِي عَيْسَى أَبْعَضَتُهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ، وَ أَحَبَّتُهُ النَّصَارَى حَتَّى نَزَلُوهُ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا. ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ: وَإِنَّهُ لِيَهْلِكُ فِي اثْنَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يُفَرِّضُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَ مُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَتَانِي عَلِيٌّ أَنْ يَبْهَتَنِي<sup>۲</sup>.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «رسول خدا ﷺ مرا فرا خوانده فرمود: ای علی در تو مثال و شباهتی به عیسی بن مریم است که یهود او را دشمن داشتند تا به حدی که به مادر او تهمت زده و نسبت ناسزا دادند، و نصاری او را به حدی دوست داشتند که منزله و مقامی برای او معین کردند که شأن و جای او نبود.

۱- «ینابیع المودة»، ص ۱۳۱.

۲- «ینابیع المودة»، ص ۲۸۳.

و سپس علی بن ابیطالب فرمود که: درباره من نیز دو دسته به هلاکت می افتند: اول دوستی که در دوستی آنقدر زیاده روی کند تا مرا در تحسین و تعریف به حدی رساند که حد من نیست. دوم دشمن و مبغضی که بغض و عداوت او را وادار کند که به من تهمت زند و نسبت ناروا دهد».

و نیز نظیر این روایت را احمد در «مسند» خود مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است<sup>۱</sup>.

و اخباری که دلالت دارد که امیرالمؤمنین در حرم خدا وارد شد و روحش محو انوار الهی گردید و در ذات پروردگاری شد بسیار است، و البته کسی که دارای چنین صفتی باشد انوار تجلیات ذات در وجودش متجلی می گردد، یدالله و قدرة الله و عین الله و سميع الله می گردد و معجزات از او به ظهور می رسد، و هرچه اندکاکش در ذات مقدس بیشتر باشد بروز و ظهور صفات خدا که لازمه ذات است بیشتر در آئینه وجود او تالو می کند.

ابوسعید اصفهانی با سلسله سند خود از یحیی بن سعید انصاری از سعید بن مسیب از ابوسعید خدری روایت کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ - وَضَرَبَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ -: يَا عَلِيُّ لَكَ سَنَعُ خِصَالٍ لَا يُحَاجُّكَ فِيهَا أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ أَنْتَ أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَرَأَفُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَأَفْسَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَأَعْظَمُهُمْ مَرَبَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>.

ابوسعید گوید: «حضرت رسول اکرم با دست خود بین دو کتف علی زدند و فرمودند: ای علی در تو هفت صفت هست که احدی در روز قیامت نمی تواند با تو در آنها برابر شود و همطراز گردد: تو اول کسی هستی که به خدای تعالی مؤمن شدی، و وفاکننده ترین مردم به عهد خدا هستی، و راستین ترین و محکم ترین آنها به امر خدا، و رؤوف ترین و مهربان ترین آنها به رعیت، و به تساوی قسمت کننده ترین آنها، و داناترین آنها به وقایع و امور، و مراعات و حل خصومات، و بزرگترین منزله و رفیع ترین درجه آنها در روز قیامت».

و معلوم است که رسول خدا به طور اطلاق می فرماید ای علی، این صفاتی که

۱- «ینابيع المودة» ص ۲۱۴.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۶.

در توست هیچ کس را در روز بازپسین قدرت برابری با تو نیست، یعنی تمام انبیاء و مرسلین نیز یاری برابری با تو را ندارند، و در این هفت صفت آن درجه و مقامی که تو طی کرده ای آنها طی ننموده اند.

و نیز ابونعیم روایت کند با سند خود از انس بن مالک قال: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيِّ فَقَالَ لَهُ - وَأَنَا أَسْمَعُ - : يَا أَبَا بَرْزَةَ إِنَّ رَبَّ- الْعَالَمِينَ عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَالَ: إِنَّهُ رَأَيْتُ الْهُدَى، وَمَنَارَ الْإِيمَانِ، وَأَمَامَ أَوْلِيَائِي، وَنُورُ جَمِيعٍ مَنَ أَطَاعَنِي. يَا أَبَا بَرْزَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ أَمِينِي غَدًا فِي الْقِيَامَةِ وَصَاحِبُ رَأْيِي فِي الْقِيَامَةِ عَلَى مَفَاتِيحِ خَزَائِنِ رَحْمَةِ رَبِّي<sup>۱</sup>.

انس بن مالک گوید: «رسول خدا ﷺ مرا فرستادند نزد ابوبزره اسلمی، چون خدمت پیغمبر رسید حضرت - در حالی که من می شنیدم - به او گفتند: ای ابابزره خدای من با من پیمانی بسته است درباره علی بن ابیطالب و در آن عهد چنین گفته است: علی بن ابیطالب پرچم و علم هدایت است، و محل روشنائی و نور ایمان است، و پیشوای اولیاء من است، و نور تمام افرادی است که مرا اطاعت می کنند. ای ابابزره علی بن ابیطالب در فردای قیامت امین من است و صاحب علم و لوای من است در قیامت بر کلیدهای خزینه های رحمت پروردگار من».

و معلوم است که چون رسول خدا از همه پیغمبران افضل و اشرف اند و هیچ کس از پیغمبران کلیددار خزینه های رحمت خدا نیست جز امین رسول خدا علی بن ابیطالب، پس از حصر این مقام نسبت به او استفاده می شود که حائز مقامی است که هیچ يك از انبیا ندارند.

و حموی در «فرائد السمطين» و ابونعیم با اسناد خود روایتی را به اسحاق بن کعب بن عجره منتهی کرده که او از پدرش کعب روایت می کند که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى<sup>۲</sup>.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «علی را سب نکنید، و او را دشنام ندهید، علی وجودش به ذات مقدس پروردگار تعالی خورده و فانی در ذات خدا شده، علی دیوانه خدا گشته است».

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۶. ۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۸.

و نیز ابونعیم با سند خود از سلیمان که او فرزند محمد بن کعب بن عجره است از عمه خود زینب دختر کعب بن عجره که زوجه ابوسعید خدری بوده است از ابوسعید خدری روایت کند قال: سَكَى النَّاسُ عَلِيًّا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَا خُشْنَ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ<sup>۱</sup>.

ابوسعید گوید: «مردم نزد پیغمبر اکرم از علی شکایت کردند، حضرت رسول ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند: ای مردم از علی شکایت نکنید، سوگند به خدا که اودرذات پروردگار عزوجل بسیار قوی و محکم است، ودرذات خدا مسامحه و مساهله ندارد».

و قندوزی شافعی نیز نظیر این حدیث را از رسول خدا آورده است و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل تخریج کرده است<sup>۲</sup>.

و نیز از کعب بن عجره مرفوعاً روایت است که رسول خدا فرمودند: إِنَّ عَلِيًّا مَخْشُوقٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «حَقًّا که علی در صلابت و استحکام و خشونت در ذات خدا شدید است». و سپس گوید: این حدیث را ابو عمر تخریج کرده است<sup>۳</sup>.

و بر همین اساس بود که معجزات انبیاء و مرسلین از امیرالمؤمنین سر می زد.

امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ

كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»<sup>۴</sup> گوید: وَلِهَذَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ -: وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةِ حَسَدَانِيَّةٍ وَلَكِنْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ. وَذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنِ عَالِمِ الْأَجْسَادِ وَأَشْرَقَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْوَارِ عَالِمِ الْكِبْرِيَاءِ فَتَقَوَّى رُوحُهُ وَتَشَبَّهَ بِجَوَاهِرِ الْأَزْوَاجِ الْمَلَكِيَّةِ وَتَلَأَلَتْ فِيهِ أَضْوَاءُ عَالِمِ الْقُدْسِ وَالْعَظَمَةِ فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ مَا قَدَّرَ بِهَا عَلِيُّ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ؛

می گوید: «بر همین اصل بود که علی بن ابیطالب فرمود: «سوگند به خدا که من در خیبر را به قوه جسمانی نکنم بلکه به قوه ربانی از جای برآوردم». وعلت این امر آن است که علی عليه السلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۸.

۲ و ۳- «ینابیع المودة» ص ۲۱۶.

۴- «تفسیر کبیر رازی» ج ۲۱ ص ۹۱.

۵- سورة كهف ۱۸- آیه ۹.

منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افزایه کرده بودند، بنابراین روحش به قوای ملکوتی قوت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوتی در او طلوع کرد که در خیبر (راکه چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به يك ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشکر به داخل قلعه خیبر قرارداد، و آن) را چنان از جا بر کند که دیگران ابدأ چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

ابن شهر آشوب روایت کند از حبیب بن حسن عتکی از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام نماز صبح را به جماعت در مدینه با ما خواندند و پس از آن رو به ما نموده گفتند: ای مردم خدا اجر شما را در مرگ برادرتان سلمان، بزرگ قرار دهد. و در آن وقت عمامه رسول خدا را به سر بستند، و ذراع رسول خدا را پوشیدند و قضیب رسول خدا را به دست گرفته و شمشیر او را حمایل نموده و بر ناقه عصباء که از رسول خدا ارث رسیده بود سوار شدند و به قنبر گفتند: از يك تا ده بشمار، قنبر گوید: همین که شمردم ما در مدائن در پشت در خانه سلمان بودیم. زاذان گوید که: چون مرگ سلمان نزدیک شد من به او گفتم: که ترا غسل می دهی؟ گفت: همان کسی که رسول خدا را غسل داده است. گفتم: ای سلمان تو در مدائن هستی و او در مدینه است! گفت: ای زاذان چون جانم از بدنم پرواز کرد چانه و لحيه مرا ببند در آن حال صدای چیزی که به زمین افتد خواهی شنید. زاذان گوید: سلمان روحش از قالب تن پرواز کرد، من چانه او را بستم، در آن حال صدای چیزی که به زمین سقوط نماید در پشت در شنیدم، در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین است. حضرت فرمود:

ای زاذان بنده صالح و عبد پرهیزگار خدا سلمان جان داد؟ عرض کردم: بلی ای آقای من، حضرت وارد شد و رداء را از روی سلمان کنار زد، سلمان بر روی امیرالمؤمنین تبسمی کرد. حضرت فرمود: آفرین بر تو ای سلمان، چون به محضر مقدس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم رسیدی بگو بعد از تو امت تو با علی چه ها کردند. حضرت مشغول غسل و کفن او شدند و چون بر سلمان نماز گذاردند از آن حضرت صدای تکبیر شدیدی شنیدیم و دو نفر دیگر را دیدیم که با آن حضرت نماز

منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه کرده بودند، بنابراین روحش به قوای ملکوتی قوت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوتی در او طلوع کرد که در خیبر (راکه چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به يك ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشکر به داخل قلعه خیبر قرارداد، و آن) را چنان از جا برکند که دیگران ابدأ چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

ابن شهر آشوب روایت کند از حبیب بن حسن عتکی از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام نماز صبح را به جماعت در مدینه با ما خواندند و پس از آن رو به ما نموده گفتند: ای مردم خدا اجر شما را در مرگ برادرتان سلمان، بزرگ قرار دهد. و در آن وقت عمامه رسول خدا را به سر بستند، و ذراع رسول خدا را پوشیدند و قضیب رسول خدا را به دست گرفته و شمشیر او را حمایل نموده و بر ناقه عصباء که از رسول خدا ارث رسیده بود سوار شدند و به قنبر گفتند: از يك تا ده بشمار، قنبر گوید: همین که شمردم ما در مدائن در پشت در خانه سلمان بودیم. زاذان گوید که: چون مرگ سلمان نزدیک شد من به او گفتم: که ترا غسل می دهد؟ گفت: همان کسی که رسول خدا را غسل داده است. گفتم: ای سلمان تو در مدائن هستی و او در مدینه است! گفت: ای زاذان چون جانم از بدنم پرواز کرد چانه و لحيه مرا ببند در آن حال صدای چیزی که به زمین افتد خواهی شنید. زاذان گوید: سلمان روحش از قالب تن پرواز کرد، من چانه او را بستم، در آن حال صدای چیزی که به زمین سقوط نماید در پشت در شنیدم، در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین است. حضرت فرمود:

ای زاذان بنده صالح و عبد پرهیزگار خدا سلمان جان داد؟ عرض کردم: بلی ای آقای من، حضرت وارد شد و رداء را از روی سلمان کنار زد، سلمان بر روی امیرالمؤمنین تبسمی کرد. حضرت فرمود: آفرین بر تو ای سلمان، چون به محضر مقدس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم رسیدی بگو بعد از تو امت تو با علی چیه ها کردند. حضرت مشغول غسل و کفن او شدند و چون بر سلمان نماز گذاردند از آن حضرت صدای تکبیر شدیدی شنیدیم و دو نفر دیگر را دیدیم که با آن حضرت نماز

می‌گذارند، چون سؤال کردیم فرمود: یکی از آنها برادرم جعفر و دیگری خضر رضی الله عنه است و با هر يك از آن دو هفتاد صق از ملائکه و در هر صقی هزار هزار ملك بودند». (حضرت سلمان را در قبر گذاشتند و خاک بر او انباشتند و سپس به مدینه مراجعت کردند و هنوز سپیدی صبح ظاهر نشده بود). و ابوالفضل تمیمی در این قضیه گوید:

سَمِعْتُ مَتَى يَسِيرَافِي عَجَائِبِهِ وَكُلُّ أَمْرِ عَلِيٍّ لَمْ يَزَلْ عَجَبًا

«تواز من مقدار کمی از عجائب علی بن ابیطالب شنیدی، و تمام امور علی همیشه عجیب بوده است».

أَدْرَيْتَ فِي لَيْلَةٍ سَارَ الْوَصِيُّ إِلَى أَرْضِ الْمَدَائِنِ لَمَّا أَنَّ لَهَا ظِلْيَا

«دانستی که در يك شب وصی رسول خدا چون دعوت شده بود از مدینه به سرزمین مدائن آمد».

فَالْحَدَّ الظُّهْرَ سَلْمَانًا وَعَادَ إِلَى عِرَاصٍ يَتَرَّبُ وَالْإِضْبَاحُ مُاقِرًا

«پس بدن ظاهر سلمان را در میان قبر جای داد و سپس قبل از آنکه صبح طلوع کند به سرزمین مدینه برگشت».

كَأَصِيفَ قَبْلَ رَدِّ الظَّرْفِ مِنْ سَبَا بَعْرَشِ بَلْقَيْسٍ وَأَفَى يَخْرُقُ الْحُجْبَا

«مانند آصف بن برخیا وصی سلیمان بن داود که قبل از يك چشم برهم زدن و يك مژگان برهم نهادن از شهر سبا تخت بلقیس را برای سلیمان آورد و موانع و حجابها را پاره کرد».

فِي أَصِيفَ لَمْ تَقُلْ ءَأَنْتَ بَلِي أَنَا بِحَيْدَرِ غَالٍ أَوْرِدُ الْكَذِبَا؟

«در باره آصف بن برخیا مگر تو تصدیق نکردی لیکن می‌گوئی که من درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حیدر غلو کرده‌ام و مطالب دروغ را آورده‌ام»؟

إِنْ كَانَ أَحْمَدُ خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ فَذَا خَيْرُ الْوَصِيِّينَ أَوْ كُلُّ الْخَدِيثِ هَبَا

«اگر آصف بن برخیا که وصی سلیمان است بتواند عرش بلقیس را در کمتر از يك چشم بهم نهادن از شهر سبا حاضر کند پس احمد خاتم الانبیاء والمرسلین است و

۱- عرصه: صحن حیاط منزل را گویند، و هر زمینی را که در آن ساختمان نباشد عرصه گویند و جمع

آن عیراص و أعراص و عَرَصات آید.

وصتی او که خیرالوصیین است چگونه نمی‌تواند در یک شب از مدینه به مدائن آید و برگردد؟! یا آنکه به کلی انکار کن و بگو تمام این مطالب قرآن و آوردن تخت بلقیس از سبا نیز سخن به مجازفه و پراکنده گوئی بوده است».

وَقُلْتَ مَا قُلْتَ مِنْ قَوْلِ الْغُلَاةِ فَمَا ذَنْبُ الْغُلَاةِ إِذَا قَالُوا الَّذِي وَجَبَا

«ومی گوئی که این معجزات را اهل غلوه به علی نسبت می‌دهند، گناه اهل غلوه چیست اگر احیاناً حکایت از امر واقع شده و حقیقتی بنمایند».

ابن وهبان و فتاک گفتند از قول جماعتی که: «ما با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفتیم رسیدیم به نزار و ناگهان دیدیم که در وسط راه، شیری خوابیده و بچه‌هایش به پشت او سوار شده‌اند. جُوَيْرِيَةَ بن مسهر گوید: من دهانهٔ مرکب خود را برگرداندم، حضرت فرمود: ای جویریة به کجا برویم؟ این حیوان سگی است از سگهای خدا و مطیع فرمان او، و این آیه را قرائت کردند: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. «هیچ جنبیده‌ای نیست مگر آنکه اراده و اختیار او به دست خداست و پروردگار من بر راه مستقیم است. در این حال شیر با حالت تَضَرَّعٌ وَتَبَضُّبٌ به طرف حضرت آمد و دُم خود را از روی نیاز و رحمت تکان می‌داد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. حضرت به او فرمود: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَارِثِ تَسْبِيحُ تُو چيست؟ عرض کرد: سُبْحَانَ مَنْ أَلْبَسَنِي الْمَهَابَةَ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ مِنِّي الْمَخَافَةَ «پاک و منزّه است آن خدائی که لباس هیبت را در تن من کرد و در دل بندگانش از من ترس و وحشت انداخت».

و حضرت باقر علیه السلام فرموده‌اند که: «وقتی جویریة بن مسهر عازم سفری بود، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: در راه به تو شیری خواهد رسید. عرض کرد: چکنم؟ حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو: امیرالمؤمنین مرا از تو در امان خود قرار داده است. جویریة حرکت کرد و در بین راه شیری به او رسید، جویریة به او گفت: ای

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۴۸ و ص ۴۴۹.

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۰.



آبا حارث امیرالمؤمنین علیه السلام تو را سلام رسانیده و مرا از تو در امان خود آورده است. جویریه گوید: در این حال شیر برگشت و پنج مرتبه هممه کرد. چون از سفر بازگشتم و حکایت شیر را برای حضرت بیان کردم حضرت با انگشتان خود پنج مرتبه شمردند و گفتند: آن پنج هممه پنج سلامی بوده که برای من رسانیده است.»

عمرو بن حمزة العلوی در کتاب «فضایل الکوفة» گفته است: «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب مسجد کوفه بود مردی برخاست و برای تجدید وضوء بیرون شد و به طرف رُحبه کوفه رفت که وضوء بسازد که ناگهان يك افعی او را دنبال کرد که او را بر باید. مرد فرار کرد و به مسجد آمد و قضیه را به امیرالمؤمنین گفت. حضرت از جابرخواستند تا در سوراخ افعی آمده و شمشیر خود را در سوراخ گذاردند و به شمشیر گفتند: اگر تو مانند عصای موسی معجزه داری این افعی را از اینجا بیرون بیاور. ساعتی طول نکشید که افعی از سوراخ بیرون آمد و با امیرالمؤمنین آهسته راز می گفت و سپس سر خود را بلند کرده به آن مرد عرب گفت: مگر وقتی مرا در مقابل خود دیدی گمان نبردی که من چهارمین از آن چهار نفر هستم؟ مرد عرب گفت: صحیح است و با دست خود لطمه به صورت زد و تسلیم شد.»

عمار بن یاسر و جابر انصاری هریک گویند: من در بیابان با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که دیدم آن حضرت از جاده منحرف شد، چون به دنبال او رفتم دیدم که نظر به آسمان می کند و سپس گفت: آفرین بر تو ای مرغ که به فضل خدا از صید عیاد ایمن گشتی. عرض کردم: ای مولای من این مرغ کجای هوست؟ حضرت فرمود: آیا می خواهی او را ببینی و کلام او را بشنوی؟ عرض کردم: بله ای آقای من. حضرت نظری به آسمان نمود و دعای آهسته ای خواند که ناگهان آن مرغ به زمین آمد و روی دست حضرت آرمید. حضرت با دست خود بر پشت آن مرغ کشیدند و گفتند: به اذن خدا به سخن درآی، من علی بن ابیطالب هستم. خداوند آن مرغ را به زبان عربی فصیح گویا کرد و گفت: **اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا امیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ.** حضرت جواب سلام او را دادند و گفتند: آب و غذای تو در این فلات و

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۰.

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۴۵۱.

بیابان خشک و بی آب و علف از کجاست؟ عرض کرد: ای آقای من چون من به یاد می آورم ولایت شما اهل بیت را سیر می شوم، و چون تشنه شوم از دشمنان شما بیزاری می جویم سیراب می گردم. حضرت فرمود: با برکت باشی با برکت باشی. و سپس آن مرغ پرید، مثل قول خدا که از قول سلیمان می گوید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَاطِقَ الْقَطْرِ<sup>۱</sup>.

محمد بن وهبان از دیلی در «معجزات النبوة» در ضمن خبری درباره امیرالمؤمنین نقل می کند که: «صفی از مرغابیان در آسمان بر بالای سر امیرالمؤمنین در پرواز بودند و صدا می کردند و فریاد و غوغائی بر پا کرده بودند. حضرت به یاران خود گفتند: اینها بر شما سلام می کنند. بعضی از اهل نفاق با یکدیگر به اشاره و کنایه گوشه زدند. حضرت به قنبر فرمودند: ای قنبر با صدای بلند آواز ده و بگو: ای جماعت مرغابیان دعوت امیرالمؤمنین و برادر رسول رب العالمین را اجابت کنید. قنبر صدا کرد، ناگهان مرغ‌ها پائین آمده و دور سر امیرالمؤمنین دور می زدند. حضرت فرمودند: بگو پائین بیایند. چون قنبر گفت، مرغها آنقدر پائین آمدند که سینه‌های آنها به زمین صحن مسجد می خورد و همه در جای معینی قرار گرفتند. حضرت با آنها صحبت کرد به لغتی که ما نفهمیدیم. آنها سرهای خود را به جلو می کشیده و صدا می کردند، حضرت فرمود: به اذن خدا به سخن درآئید، در آن وقت همه به اذن خدا تكلّم نموده و به زبان عربی آشکار گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و این مطلب مانند قول خدای تعالی است که درباره حضرت داود عليه السلام می فرماید: يَا جِبَالُ أَوَّيْ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآتَا لَهُ الْحَدِيدَ<sup>۲</sup>.

و در «علل الشرایع» از علی بن حاتم قزوینی با اسناد خود از اعمش از ابراهیم بن علی بن ایطالاب روایت است که: «آن حضرت روزی از منزل خارج شده و کنار فرات ایستادند و گفتند: ای هناش، در این حال یک چیزی (که نوعی از مار ماهی است و عرب آنرا حنکلیس و ثعبان الماء گوید) سر از آب به درآورد. حضرت فرمود: کیستی؟ گفت: من از امت بنی اسرائیل بودم، ولایت شما را بر من عرضه داشتند قبول نکردم خدا مرا به صورت مار ماهی مسخ کرد<sup>۳</sup>».

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۱.

۲ و ۳- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۲. و آیه در سوره سبأ ۳۴- آیه ۱۰.

ابن شهر آشوب گوید: ابن مردویه در کتاب «مناقب»، و ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود، و ابوعبدالله بن منده در کتاب «معرفه»، و ابوعبدالله نطنزی در «خصائص»، و خطیب در «اربعین»، و ابواحمد جرجانی در «تاریخ جرجان» داستان رده شمس را برای امیرالمؤمنین ذکر کرده اند، و ابوبکر و راق کتابی در طرق احادیث رده شمس نوشته، و ابوعبدالله جعل کتابی در اثبات امکان و جواز رده شمس نگاشته، و ابوالقاسم حسکانی مسأله ای در تصحیح رده شمس و ترغیم نواصب معاند آورده، و ابوالحسن ابن شاذان کتابی در بیان کیفیت رده شمس به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته، و ابوبکر شیرازی در کتاب خود حدیث رده شمس را مفصل و مستوفی با اسناد خود از شعبه از قناده از حسن بصری از اُمّ هانی ذکر کرده است، و سپس گفته که: حسن بصری بعد از این روایت گفته است که: خداوند تعالی در این باره دو آیه نازل فرموده است: **أَوَّلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِيَمُنَّ أَرَادَ أَنْ يَدَّكُرَّ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا**.<sup>۱</sup> یعنی این جانشین آن می شود برای کسی که بخواهد فرض واجب خود را بجای آورد یا آنکه فریضه بجای نیاورده خوابیده باشد یا قصد حمد و شکر پروردگار را داشته باشد. **دَوِّمُ قَوْلِهِ تَعَالَى: يَكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَيَّ النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَيَّ اللَّيْلِ**! و بعداً گفته است که شمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام چندین مرتبه برگشت. يك مرتبه همان دفعه ای که سلمان روایت کرده است، و در روز بساط، و روز خندق، و روز خنین، و روز خیبر، و روز قریساء<sup>۲</sup>، و روز بَرَاثا، و روز غاضریه، و روز نهروان، و روز بیعت رضوان، و روز صفین، و در نجف، و در بنی مازر، و در وادی عقیق، و بعد از اُحُد.

و کلینی روایت کرده که در مسجد فضیخ در مدینه خورشید برای آن حضرت برگشته است! اما آن مقداری که معروف است دو مرتبه است: یکی در زمان حیات رسول خدا در کُراع الغمیم، و دیگر بعد از رحلت آن حضرت در بابل.

اما در زمان حیات، همان مرتبه ای است که ام سلمه و اسماء بنت عمیس و

۱- سورة فرقان ۲۵- آیه ۶۲.

۲- سورة زمر ۳۹- آیه ۵.

۳- قریساء شهری است در ساحل فرات.

جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری و ابن عباس و ابوسعید خدری و ابوبهریره و حضرت صادق عليه السلام روایت کرده اند که: حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در کُرَاع-الْغَمِيمِ نماز گزارند و چون سلام نماز را دادند وحی بر آن حضرت نازل شد. در این حال علی بن ابیطالب آمد و پیغمبر را در حال نزول وحی دید، نشست و رسول خدا را در بغل گرفته و تکیه حضرت را به خود داد و همین طور وحی بر پیغمبر می آمد تا آفتاب غروب کرد. چون نزول وحی به پایان رسید فرمود: ای علی نماز خوانده ای؟ عرض کرد: نه، و قضیه را برای رسول خدا بیان کرد، رسول خدا فرمود: دعا کن خدا خورشید را برای تو برگرداند. امیرالمؤمنین دعا کرد، در این حال ناگه خورشید پاك و نورانی ظاهر شد».

و در روایت ابوجعفر طحاوی است که: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

عرض کردند: بار پروردگارا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود، خورشید را برای او برگردان، خورشید برگشت. حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام برخاستند و نماز خود را به جای آوردند. چون از نماز فارغ شدند خورشید فرو نشست و ستاره ظاهر شد».

و در روایت ابوبکر مَهْرُو به چنین وارد است که: «أَسْمَاءُ كَفَّتْ: سَوَّكَدَ بَه خدَا كَه چُون خَوَاسْت خورشید فرو بنشیند صدائی مانند صدای آره که در چوب فرو رفته و مشغول بریدن است به گوش ما رسید». ابوبکر مَهْرُو به گوید: و این قضیه در ناحیه ضَهِيَاءُ در راه جنگ خبیر واقع شد. و نیز روایت است که: آن حضرت نماز خود را به طور ایماء و اشاره خواندند و چون خورشید برگشت به امر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعاده کردند». و در این قضیه صاحب بن عبّاد گوید:

لَا تُقْبَلُ التَّوْبَةُ مِنْ تَائِبٍ إِلَّا بِحُبِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ  
«توبه گناهکاری ابدأ قبول نمی شود مگر به محبت علی بن

ابطالب» عليه السلام.

أَخَى رَسُولِ اللَّهِ بَلْ صِهْرِهِ وَالصَّهْرُ لَا يُعْدَلُ بِالصَّاحِبِ  
«برادر رسول خدا بلکه داماد رسول خدا است، و داماد ابدأ قابل قیاس و

برابر با صاحب و رفیق نخواهد بود».

۱- ضَهِيَاءُ ممکن است زمین قفروبی آب و علف باشد.

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۹.

يَا قَوْمَ مَنْ مِثْلُ عَلِيٍّ وَقَدْ رَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ غَائِبٍ!

«ای اقوام و عشیره من کیست مانند علی؟ و به تحقیق که برای او خورشید از غیبت بازگشت نمود».

و حمیری گوید:

فَلَمَّا قَضَى وَخَى النَّبِيِّ دَعَاَهُ  
فَرَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدَ غُرُوبِهَا  
وَلَمْ يَكْ صَلَّى الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ تَنْزِعُ  
فَصَارَ لَهَا فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ مَطْلَعٌ<sup>۲</sup>

«پس چون وحیی که بر پیغمبر می رسید تمام شد، و علی بن ابیطالب نماز عصرش را نخوانده بود، و خورشید در افق مغرب رسید، رسول خدا برای او دعا کرد. پس خورشید پس از غروبش برای علی برگشت و در اول شب برای خورشید طلوع و مطلعی بود».

مرتبه دوم بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، جویریة بن مُسَهَّر و ابورافع و حسین بن علی رضی الله عنهما روایت کنند که: «چون حضرت امیرالمؤمنین برای جنگ صقین حرکت کرد و از روی رود فرات عبور نمود، خود آن حضرت نماز گزارند و بعضی نیز با آن حضرت نماز به جای آوردند اما بقیه لشکر نتوانستند از عبورشان فارغ شوند مگر در زمانی که آفتاب غروب کرده بود و نماز عصر اغلب سپاهیان فوت شد. نزد حضرت آمده و عرض کردند: نماز ما فوت شده است. حضرت از خدا درخواست نمودند که خورشید را برگرداند، خورشید طلوع کرد و در افق روشن نمایان شد. همین که لشکر نماز خود را به جای آوردند ناگهان يك صدای شدید مانند صدای چیزی که از جایی بیفتد از آن شنیده شد به طوری که مردم ترسیدند و به تهلل و تسبیح و تسکبیر مشغول شدند، و غروب نموده در زیر افق پنهان شد». و مسجد رده شمس در زمین بابل مشهور و معروف است.

واز ابن عباس به طرق بسیاری روایت شده است که رده شمس نشد مگر برای سلیمان وصتی داود؛ و یوشع بن نون وصتی موسی؛ و علی بن ابیطالب وصتی

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۹.

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۰.

محمد صلوات الله عليهم اجمعين<sup>۱</sup>.

سید حمیری گوید:

رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاتَهُ  
وَعَلَيْهِ قَدْ رُدَّتْ بِبَابِلَ مَرَّةً  
إِلَّا لِيُوشَعَ أَوْلَهُ مِنْ بَعْدِهِ  
وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَدْ دَتَتْ لِلْمَغْرِبِ  
لِلْعَصْرِ ثُمَّ هَوَى الْكَوْكَبِ  
أُخْرَى وَمَارَدَّتْ لِيَخْلُقَ مُغْرَبِ  
وَلَرَدَّهَا تَأْوِيلُ أَمْرٍ مُعْجَبِ<sup>۲</sup>

«چون وقت نماز امیرالمؤمنین فوت شد، و خورشید در آستانه غروب قرار گرفت، برای نماز علی بازگشت نمود. به طوری که نور آن در افق می درخشید، و برای نماز عصر علی تلاًؤ داشت؛ و سپس مانند ستاره ای که فروافتد، فرو افتاد. و بار دیگر خورشید در شهر بابل برای علی برگشت؛ و برای احدی از مردم خورشید برنگشته است. مگر اولین بار برای یوشع بن نون و پس از آن برای علی؛ و در این بازگشت اسرار امر شگفت آوری است.»

و نیز حمیری گوید:

عَلِيٌّ عَلَيْهِ رُدَّتِ الشَّمْسُ مَرَّةً  
وَرُدَّتْ لَهُ أُخْرَى بِبَابِلَ بَعْدَ  
بِطْنِيَّةَ يَوْمَ الْوُحْيِ بَعْدَ مُغَيَّبِ  
مَا أَقْتِ بِوَدَلَّتْ عَيْنُهَا لِغُرُوبِ<sup>۳</sup>

«علی آن کسی است که یک بار خورشید برای او برگشت در شهر پاك و پاکیزه (مدینه) در روز وحی پس از آنکه در افق پنهان گشته بود. و یک بار دیگر در بابل برای او برگشت پس از آنکه سیر خود را در آسمان

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۰. علامه امینی در جلد ۳ «الغدیر» از ص ۱۲۶ تا ص ۱۴۲ راجع به حدیث رده شمس و جواب منکرین و بیان روات این حدیث از اعلام علماء بحث کرده و فرموده است که: بزرگان از اعلام که این حدیث را روایت کرده اند چهل و سه نفرند. هر کس مشروحاً بخواهد مراجعه کند.

و نیز در ج ۳ «الغدیر» ص ۳۹۳ گوید: حدیث رده شمس را در بابل برای امیرالمؤمنین علیه السلام نصرین مزاحم در کتاب «صفتین» با اسناد خود از عبد خیر آورده است، و عبد خیر، کیفیت نماز خود را با علی نقل می کند که البته با روایت ابن شهر آشوب تفاوت دارد.

۲- الأفا - كعصا - ابری را گویند که آتش تمام شده و در آسمان حرکت میکند و ظاهراً آفت از همین ماده است.

۳ و ۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۰.

نموده بود و قرص آن سرازیر در افق مغرب شده بود».

و ابن حنّاد گوید:

وَرَدَّتْ لَكَ الشَّمْسُ فِي بَابِلٍ      فَمَا مَيِّتَ يُوشَعَ لَمَّا سَمِيَ  
وَيَعْقُوبُ مَا كَانَ أَسْبَاطُهُ      كَتَجَلِيكَ سِنَطِي نَبِيِّ الْهُدَى<sup>۱</sup>

«و خورشید برای تو در شهر بابل برگشت و بنابراین تو بر یوشع افتخار و مباحات کردی در آن وقتی که بدین مقام شرف یافت».

و هیچگاه اسباط و فرزندان یعقوب مانند دو نجل و دو فرزند تو که دو سبط رسول خدا هستند نخواهند بود».

و نیز ابن حنّاد گوید:

قَرَنَ الْإِلَهَ وَالْأَهَ بِيَوْلَائِهِ      لَمَّا تَزَكَّى وَهَوَّحَانَ يَرْكَعُ  
سَمَاهُ رَبِّ الْعَرْشِ نَفْسَ مُحَمَّدٍ      يَوْمَ الْبِهَالِ وَذَاكَ مَا لَا يُدْفَعُ  
فَالشَّمْسُ قَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ بَخَيْرٍ      وَقَدِ ابْتَدَتْ زَهْرَ الْكَوَاكِبِ تَطْلُعُ  
وَبِابِلٍ رُدَّتْ عَلَيْهِ وَكَمْ يَكُنُّ      وَاللَّهِ خَيْرًا مِنْ عَلِيٍّ يُوشَعُ<sup>۲</sup>

«خداوند، ولای علی را به ولای خود مقرون نمود، در آن وقتی که علی خم شده بود و در حال رکوع بود و به مسکین صدقه و زکاة داد.

پروردگار عرش، او را نفس محمد نامید در روز مباحله؛ و این مطلبی است که قابل انکار نیست.

یکبار خورشید برای او در خیبر بازگشت نمود، در وقتی که شب فرا رسیده، و ستارگان درخشان و نورانی ظاهر شده بودند.

و یکبار دیگر در بابل خورشید برای او برگشت؛ و سوگند به خدا که یوشع از علی بهتر نیست».

و عونی گوید:

وَلَا تَنْسَ يَوْمَ الشَّمْسِ إِذْ رَجَعَتْ لَهُ      بِمُنْتَشِرِ وَاوِي مِنَ الشُّورِ مُنْتَعِ  
فَذَلِكَ بِالضَّهْيِ وَقَدْ رَجَعَتْ لَهُ      بِبَابِلَ أَيْضاً رَجْعَةَ الْمُتَطَوِّعِ<sup>۳</sup>

«و فراموش مکن روز خورشید را، در آن وقتی که برای او بازگشت نمود، در

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۱.

۲ و ۳- همان کتاب ج ۱ ص ۴۶۱.

انبساط و امتدادی که از نوربلند و آشکارای خود، از خود ظاهر نموده بود. و این قضیه در برکه آب (نام محلی است) به وقوع پیوست؛ و یکبار هم در بابل، چون رجوع شخص منقاد و مطیعی به امر او رجوع کرد.

و سروجی گوید:

وَالشَّمْسُ لَمْ تَعْدِلْ بِيَوْمِ بَابِلَ      وَلَا تَعَدَّتْ أَمْرَةَ حَسِينِ أَمْرَ  
جَاءَتْ صَلَاةَ الْعَصْرِ وَالْحَرْبُ عَلَى      سَاقٍ فَأَوْمِي نَحْوَهَا رَدَّ النَّظَرَ  
فَلَمْ تَزَلْ وَأَقِفَةً حَتَّى قَضَى      صَلَاتَهُ ثُمَّ هَوَتْ نَحْوَ الْمَقْرَأِ

«وخورشید در روز بابل از امر علی در هنگامی که به آن امر نموده بود، عدول و تعدی نکرد. چون موقع نماز عصر رسیده بود، و آتش جنگ برپا بود، امیرالمؤمنین اشاره ای به خورشید کرد و با نگاه خود به او امر کرد. و خورشید همین طور از حرکت ایستاد تا علی نمازش را خواند و سپس به جای خود سرازیر شد».

ابن شهر آشوب گوید: با سلسله سند متصلی که دارم روایت کردند برای من ابن شیرویه دیلمی، و عبدوس همدانی، و خطیب خوازمی از کتابهای خودشان، و روایت کردند برای من جدّ اعلاّی من شهر آشوب، و محمد فتال از کتابهای اصحاب ما مانند ابن قولویه، و کشتی، و عبدکی از سلمان و ابوذر و ابن عباس و علی بن ابیطالب علیه السلام که: «چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهر مکه را فتح نمودیم و به هوازن رسیدیم حضرت فرمودند: ای علی برخیز و مقام و منزلت خود را نزد خدای تعالی بنگر، چون خورشید طلوع کند با او تکلم کن. امیرالمؤمنین برخاستند و به خورشید در حال طلوع گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الدَّائِبُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَبِّهِ «سلام بر تو ای بنده کوشادر راه اطاعت و بندگی پروردگار خود». خورشید جواب آن حضرت را داد و گفت: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَحَارَ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ وَحُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ «سلام بر تو ای برادر و وصی پیغمبر خدا و ای حجت خدا بر بندگانش». امیرالمؤمنین ناگهان خود را به زمین انداخته و به سجده رفت و در حال گریه، شکر می نمود. حضرت رسول خدا علی را از زمین برداشتند و با دست مبارک خود بر چهره او می کشیدند و فرمودند: برخیز ای حبیب من، ملائکه آسمان از گریه تو به گریه درآمدند و خداوند به تو بر حمله عرشش مباحثات نمود. و سپس فرمود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي



فَضَّلَنِي عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبَدَنِي بِوَصِيَّةِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ. ثُمَّ قَرَأَ: «وَلَهُ اسْمٌ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ظَوْعًا وَكَرْهًا وَالْيَهُ يُرْجَعُونَ<sup>۱</sup>». (تمام موجودات آسمان و زمین همه از روی رغبت یا از روی کراهت همه در مقام تسلیم و انقیاد حضرت باری هستند و بازگشت همهٔ آنها به سوی خداست<sup>۲</sup>).

عونی گوید:

إِمَامِي كَلِيمُ الشَّمْسِ رَاجِعَ نُورِهَا فَهَلْ يَكْلِمُ الشَّمْسُ فِي الْقَوْمِ مِنْ مِثْلِ<sup>۳</sup>  
 «امام من، سخن گویندهٔ با خورشید است، و نورش را برگردانید؛ و بنابراین آیا همانند سخنگوی با خورشید در میان این قوم کسی پیدا می‌شود؟».

و ابن حمّاد گوید:

وَرَجَعَتِ الشَّمْسُ حِينَ تَكَلَّمْتُ وَأَبَدْتُ مِنْ أَسْمَاءِ الْإِمَامِ حَافَهَا\*  
 «و چون علی سخن گفت، خورشید برگشت؛ و از اسماء امام، بدء ظهور و بروز اسماء کلیّه و شؤون جمالیّه او را نشان داد».

و ابن هانی مغربی گوید:

وَالشَّمْسُ حَاسِرَةٌ الْفِنَاعِ وَوُدُّهَا لَوَسَّطَطِيعُ الْأَرْضِ التَّقْبِيلَا  
 وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمَامَةٌ نَشَأَتْ تَظَلَّلُ نَاجَةً تَظْلِيلَا  
 وَمُدِيرُهَا مِنْ حَيْثُ سَاءَ وَطَالَمَا زَاخَتْ تَحْتَ ظِلِّ لُهُ جَبْرِيلا<sup>۵</sup>  
 «و خورشید سر برهنه و بدون مقنعه جلوه کرد؛ و آرزوی او این بود که اگر

۱- سورة آل عمران: ۳- آیه ۸۳.

\* خامه الثیء باعجام الخاء من الزرع اول ما ينبت على ساق و اللفظ بلاعجام اولی فی الشعر منها بالاهمال كما فی النسخ المشهورة لقلة مناسبة ما ذكر من معانيها فيكون اللفظ كناية عن ابتداء ظهور اسمائه الكمالية و شؤونه الجمالية صلوات الله عليه (حاشیه مناقب).

۲ و ۳ و ۴ و ۵- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۶۶۴. و علامه امینی درج ۳ ص ۳۹۲ «الغدير» فرموده است: حموی در «فرائد السمطين» و خوارزمی در «مناقب» ص ۶۸ و قندوزی در «ینابيع» ص ۱۴۰ روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله ب ۳۸ انه قال لعلي: يا ابا الحسن كلم الشمس فانها تكلمك. قال علي عليه السلام: السلام عليك ايها العبد المطيع لله ولرسوله فقالت الشمس: السلام عليك يا امير المؤمنين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين يا علي انت و شيعتك في الجنة. يا علي اول من تنشق عنه الأرض محمد ثم أنت، و أول من يحيي محمد ثم أنت، و أول من يكسي محمد ثم أنت، فسجد علي عليه السلام لله تعالى و عيناه تذرفان بالدموع، فانكب عليه النبي فقال: يا اخی و حبيبي ارفع رأسك فقد باهى الله بك أهل سبع سماوات.

می توانست زمین را بوسه زند؛ و بر بالای سر امیرالمؤمنین ابری پیدا شد، که بر تاج و تارک او سایه می افکند.

و گرداننده آن ابر، جبرائیل بود که هر جا علی می خواست آنرا می برد؛ و زمانهای بسیار گذشت که سایه های خود امیرالمؤمنین، جبرئیل را دور می کرد و او را از منزلت و قیمت می انداخت.»

و شیخ طوسی در «امالی» از ابومحمد فتحام با سند خود از ابومریم از سلمان روایت کرده است که گفت: «ما در نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابیطالب عليه السلام وارد شد. حضرت رسول یک دانه ریگ به دست امیرالمؤمنین دادند. چون ریگ در دست او قرار گرفت شروع به سخن کرد و گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ وَلِيًّا «نیست معبودی جز خداوند عزوجل، و محمد است رسول خدا. به خدا راضی شدم که پروردگارم باشد و به محمد که پیغمبرم باشد و به علی که صاحب اختیار و مولایم باشد»: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ رَاضِيًا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ فَقَدْ آمَنَ خَوْفَ اللَّهِ وَعِقَابَهُ. «حضرت رسول خدا فرمودند: کسی که روزگار خود را بگذراند و راضی باشد به ولایت علی بن ابیطالب از خوف و عذاب خدا ایمن است»<sup>۱</sup>.

عونی گوید:

مَنْ صَاحِبُ الْمِنْدِيلِ وَالسَّطَلِ وَمَنْ فِى كَفِّهِ سَبَّحَ لِلَّهِ الْحَصَى<sup>۲</sup>  
«صاحب حوله و سطل و آن کسی که در دست او ریگها تسبیح خدا کردند،

کیست»؟

و ابن حماد گوید:

مَنْ سَبَّحَتْ فِى كَفِّهِ بِيضُ الْحَصَى<sup>۳</sup> لَيْسَ كُونَ ذَلِكَ لِقَضِيهِ تَبِيَانَا<sup>۴</sup>  
«علی کسی است که در دست او، ریگهای سفید، تسبیح خدا کردند، تا این

برای فضل و فضیلت او، دلیل و برهانی آشکار بوده باشد.»

عبدالواحد بن زید گوید: «من در طواف کعبه بودم دیدم دختری به خواهرش

می گوید: لَا وَحَقَّ الْمُتَجَبِّ بِالْوَصِيَّةِ الْحَاكِمِ بِالسُّوْرَةِ الْعَادِلِ فِي الْقَضِيَّةِ الْعَالِي

۱ و ۲ و ۳ - «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۶.

الْبَيْتَةُ زَوْجِ فَاطِمَةَ الْمَرْضِيَّةِ مَا كَانَ كَذَا» «سوگند به حق آن مردی که خدا او را برای وصایت پیغمبرش اختیار کرد، آنکه در بین مردم به مساوات حکم کند و در مرافعات و رفع خصومات عدالت ورزد و دارای بیته و برهان آشکاری بر امامت خود، و شوهر فاطمه مرضیه است، که آن مطلب از آن قرار نبود». من به آن دختر گفتم: آیا تو علی را می شناسی؟ گفت چگونه نشناسم او را؟ پدر من در واقعه صفین در رکابش شهید شد. روزی علی منزل ما آمد و به مادرم گفت: حالت چگونه است ای مادر یتیمان؟ مادرم گفت: حالم خوب است، و سپس دست مرا و این خواهرم را گرفت و نزد امیرالمؤمنین آورد و من به علت مرض آبله نایبنا شده بودم چون علی ما را دید آهی عمیق از دل کشید و گفت:

مَا إِنْ تَأَوَّهْتُ مِنْ شَيْءٍ زُرَيْتُ بِهِ      كَمَا تَأَوَّهْتُ لِلْأَطْفَالِ فِي الصَّغَرِ  
قَدَمَاتٍ وَالِدُهُمْ مَنْ كَانَ يَكْفُلُهُمْ      فِي النَّيِّبَاتِ وَفِي الْأَسْفَارِ وَالْحَضَرِ

یعنی «من در هیچیک از مصائب و بلاهائی که به من رسیده است آه نکشیده‌ام مانند آهی که برای اطفال یتیم در زمان کودکی آنها کشیده‌ام. پدر آنها مرده است، همان کسی که آنها را در مشکلات و سختیهای زندگی مدد می کرد و در سفر و حضر آنها را تکفل می نمود». و سپس دست مبارکش را بر چشمهای من کشید در همان لحظه چشمانم باز شد و چنان نوری یافت که در شب تاریک شتر ریمیده را می توانم ببینم<sup>۱</sup>».

حاتمی با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که: «مرد سیاهی نزد امیرالمؤمنین آمد و اقرار کرد که دزدی کرده است. حضرت سه بار از او سؤال کردند، در هر بار اعتراف کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین مرا تزکیه و طاهر کن، حد بر من جاری کن من دزدی کرده‌ام. حضرت امر نمودند و دست او را بریدند. آن مرد سیاه به راه افتاد و رفت. در راه ابن کسوا او را دید و گفت: که دست تو را بریده است؟ گفت: لَيْسْتُ الْحِجَازِ، وَكَبَشُ الْعِرَاقِ، وَمُضَادِمُ الْأَبْطَالِ، الْمُنتَقِمُ مِنَ الْجُهَالِ، كَرِيمُ الْأَضْلِ، شَرِيفُ الْفَضْلِ، مُجَلِّ الْحَرَمَيْنِ، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، أَبُو السَّبْطَيْنِ، أَوْلَى السَّابِقِينَ، وَأَخِرُ الْوَصِيِّينَ مِنْ آلِ

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۲.

يَسَّ، الْمُؤَيَّدُ بِجَبْرَائِيلَ، الْمَنْصُورُ بِمِيكَائِيلَ، الْحَبْلُ الْمَتِينُ، الْمَحْفُوظُ بِحُنْدِ السَّمَاءِ  
 أَجْمَعِينَ، ذَاكَ وَاللَّهِ أَهْبَرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ رَغْمَ الرَّاغِمِينَ. «مرد سیاه گفیت  
 شیر حجاز، و قوچ عراق، و زمین زنده شجاعان روزگار، انتقام گیرنده از جاهلان،  
 آنکه ریشه اش اصیل و بزرگوار است، و پیوندش شریف است، محلّ دو حرم، و  
 وارث دو مشعر، پدر دو سبط رسول خدا، اول سابقین، و آخر وصیین از آل رسول الله،  
 آنکه جبرائیل تأییدش کند، و میکائیل یاریش نماید، ریسمان متصل و محکم خدا، محفوظ  
 به لشکرهای آسمان، اوست سوگنده به خدا امام مؤمنان و امیر آنها علی رغم دشمنان».  
 ابن کوابه او گفت: علی دست تو را بریده و تو اینگونه او را تمجید می کنی؟ مرد

سیاه گفت: سوگند به خدا که اگر مرا قطعه قطعه کند آناً فآناً محبت او در دل من افزون  
 شود. ابن کوا نزد امیرالمؤمنین آمد و داستان برخورد و ملاقاتش را با مرد سیاه  
 بیان کرد. حضرت فرمود: ای ابن کوا دوستان و محبت ما افرادی هستند که اگر آنها  
 را تکه تکه کنیم دوستی و محبت آنها به ما زیاده گردد، و دشمنان ما کسانی هستند  
 که اگر روغن و عسل در کام آنها بریزیم دشمنی و بغض آنها زیاد شود. و سپس به  
 حضرت امام حسن عليه السلام فرمودند: بروو آن عموی سیاه خود را بیاور. حضرت امام  
 حسن آن مرد سیاه را نزد امیرالمؤمنین حاضر نمود. حضرت دست بریده سیاه  
 را برداشته و به محلّ بریدگی گذاردند و ردای خود را بروی آن کشیدند و به کلمات  
 آهسته دعائی خواندند. آن مرد سیاه برخاست و چنان دستش به حال اولیه برگشت  
 که در رکاب پدرم امیرالمؤمنین جنگ می نمود تا آنکه در واقعه نهروان شهید شد. و  
 گفته شده است که اسم آن مرد سیاه اقلح بوده است<sup>۱</sup>.

ابن مکی گوید:

أَمَّا رَدُّ كَفَّتِ الْعَبْدُ بَعْدَ انْقِطَاعِهَا      أَمَّا رَدُّ عَيْنًا بَعْدَمَا انْطَمَسَتْ ظَمْسًا<sup>۲</sup>

«آیا علی، دست غلام را پس از آنکه بریده و جدا شده بود، برنگردانید؟ آیا

علی، چشم را پس از آنکه نورش از بین رفته بود، برنگردانید؟»

و یکی از دستهای هشام بن عدی همدانی در واقعه صفین جدا شد، حضرت

۱ و ۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۳.

دست او را برداشتند و دعائی خواندند و به جای خود چسبانیدند. هشام گفت: ای امیرالمؤمنین چه خواندی؟ حضرت فرمود: سورة فاتحة الكتاب را. هشام مثل آنکه این سوره را کوچک شمرد که ناگهان دست جدا شد و قسمت بریده شده افتاد امیرالمؤمنین عليه السلام دیگر به او اعتنائی نکردند و از نزد او گذشتند!

ابن مکی گوید:

رَدَدَتِ الْكَفَّ جَهْرًا بَعْدَ قَطْعِ كَرَدِّ الْعَيْنِ مِنْ بَعْدِ الذَّهَابِ  
وَجُمُومَةُ الْجُلْنَدِيِّ وَهُوَ عَظْمٌ رَمِيمٌ جَاوَبَتْكَ عَنِ الْخِطَابِ<sup>۲</sup>

«ای امیرالمؤمنین! آیا تو آن دست را پس از آنکه بریده شده بود، آشکارا و در محضر عام، برنگردانیدی؟! و بردست صاحبش متصل نکردی؟!، همچنانکه آن چشم را پس از آنکه از بین رفته بود، برگردانیدی؟! و جمجمه سر جُلْنَدِيِّ در حالتی که استخوان پوسیده ای بود، چون او را مخاطب کردی، در جواب خطاب تو پاسخ نداد؟!»

و در کتاب ابن بابویه و ابوالقاسم بُسْتی و قاضی ابوعمر و بن احمد از جابر بن عبدالله انصاری و از انس بن مالک روایت کرده‌اند که: «جماعتی از علی بن ابیطالب نزد عمر بَدی می گفتند و او را کوچک می شمردند. سلمان گفت: ای عمر به یاد داری آن روزی را که من و تو و ابوبکر و ابوذر نزد رسول خدا بودیم حضرت یک شمله ای برای ماروی زمین بگسترده و هر کدام از ما چهار نفر را در یک گوشه آن بنشانند و دست علی را گرفت و او را در وسط شمله بنشانند، سپس فرمود: ای ابوبکر برخیز و به

۱ و ۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۳. درباره توضیح معنای این بیت دوم در «مناقب» از کتاب «معرفة الفضائل» و «علل الشرایع» صدوق از سدر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که: «چون از آن حضرت سؤال شد که چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بابل نماز عصر را به تأخیر انداختند؟! حضرت در پاسخ فرمود: چون امیرالمؤمنین نماز ظهر را بجای آوردند، نظرشان به جمجمه ای افتاد که بر روی زمین بود؛ حضرت شروع کردند با او به سخن گفتن، که ای جمجمه تو کیستی و از کجا هستی؟ جمجمه گفت: من فلان پسر فلان هستم، سلطان و پادشاه بلد آل فلان. حضرت فرمود: داستان خود را برای من بیان کن؛ اوضاع خود را، و اوضاع زمانت را. جمجمه شروع کرد به تکلم کردن، و اوضاع خود و وقایع زمان خود را از خیر و شر برای امیرالمؤمنین بیان کرد؛ و حضرت به او مشغول بود تا خورشید غروب کرد؛ و حضرت با آن جمجمه با سه حرف از انجیل سخن گفتند، تا آنکه عرب ندانند- القصة. و این جمجمه جُلْنَدِيِّ پادشاه حبشه بوده است که نامش ابرهه و با فیل برای انهدام کعبه آمده بود.

علی به لقب امیرالمؤمنین سلام کن و به عنوان خلیفه المسلمین سلام کن، و بعداً به هر یک از سه نفر دیگر چنین فرمود، و سپس فرمود: ای علی برخیز و بر این نور یعنی خورشید سلام کن. امیرالمؤمنین برخاست و گفت: درود بر تو ای آیت نورانی و نورهنده خدا. قرص خورشید جواب سلام علی را داد و بلرزید و بگفت: و بر تو سلام باد. و سپس رسول خدا فرمود: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْظَيْتَ لِأَخِي سُلَيْمَانَ صَفِيكَ مُلْكاً وَرِيحاً «عُدُوهُمَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ»**.<sup>۱</sup> **اللَّهُمَّ أَرْسِلْ تِلْكَ لِيَتَّخِمَلَهُمْ إِلَى أَصْحَابِ الْكَهْفِ.**

«بار پروردگارا توبه برادر من سلیمان صفی و برگزیده خود قدرت و ملکی دادی و باد را مسخر او نمودی که بساط او را در صبحگاه به اندازه مسافت یک ماه راه برد و عصر یک ماه، خدایا آن باد را بفرست تا اینهارا به سوی اصحاب کهف حرکت دهد». امیرالمؤمنین گفتند: ای باد ما را حرکت بده. پس ما خود را در روی هوا دیدیم و سیر می کردیم تا آنکه آن حضرت فرمود: ای باد ما را زمین بگذار. باد ما را در دهانه کهف (غار اصحاب کهف) زمین گذارد و هر یک از ما برخاستیم و بر اصحاب کهف سلام کردیم و ابداً جواب ما را ندادند. امیرالمؤمنین ایستاد و گفت: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْكَهْفِ** و ما شنیدیم که جواب دادند: **وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ.** و سپس گفتند: ما در اینجا از زمان دقیانوس محبوس هستیم. حضرت فرمود: چرا شما جواب سلام این جماعت را ندادید؟ گفتند: ما مردمی هستیم که جواب سخن کسی را نمی گوئیم مگر آنکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر، و تو وصی خاتم النبیین و خلیفه رسول رب العالمین هستی. سپس امیرالمؤمنین به ما فرمود که: هر کس در جای خود روی شمله بنشیند، مانشتیم و فرمود: ای باد ما را بردار. ما خود را بر فراز هوا دیدیم و همینطور سیر می کردیم تا آنجا که فرمود: ای باد ما را بر زمین بگذار. باد ما را بر زمین گذارد و آن حضرت با پای خود به زمین زد، چشمه آبی بجوشید و خود وضو گرفت و ما وضوء گرفتیم و حضرت فرمود: نماز را یا مقداری از آن را خواهیم رسید و به پیغمبر اقتدا خواهیم نمود، و سپس فرمود: ای باد ما را بردار و ما سیر کردیم و فرمود: زمین بگذار، و ما خود را در مسجد رسول خدا دیدیم که آن حضرت یک رکعت از نماز صبح را خوانده بودند. انس بن مالک گوید: حضرت امیرالمؤمنین بر فراز منبر

۱- سوره سبأ: ۳۴- آیه ۱۲.

مسجد کوفه این داستان را برای مردم نقل کردند و سپس از من شهادت خواستند و من در ادای شهادت کوتاهی کردم حضرت فرمود: اگر کتمان تو از روی کوتاهی و امتناع است بعد از آن سفارشهایی که رسول خدا به تو نموده است خداوند در بدن تو پیسی و در شکم تو سوزندگی و در چشم تو کوری پدید خواهد آورد. انس می گوید: از جای خود برنخاستم الا آنکه بدن خود را پیس و چشم خود را کور دیدم. و دیگر انس در ماه رمضان و غیر رمضان قدرت روزه را نداشت. و آن بساط را که امیرالمؤمنین بر روی آن نشستند اهل هر بوق هدیه داده بودند، و کهف در بلاد روم در موضعی است که آن را ارکدی گویند و در ملک باهدت بوده و امروز اسم باغ و ملکی است. و در خبری وارد است که آن شمله و کساء را خُطی بن اشرف برادر کعب برای حضرت هدیه آورده بود و چون معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام را دید اسلام آورده و پیغمبر او را محمد نام گذاردند.<sup>۱</sup>

خطیب منیع گوید:

وَمَنْ حَمَلْتَهُ رِيحُ اللَّهِ حَتَّى  
أَنْتَى أَهْلِ الرَّاقِيمِ الرَّافِدِينَا  
وَمَنْ نَادَى بِأَهْلِ الْكَهْفِ حَتَّى  
أَقْرَأُوا بِالْوَلَايَةِ مُفْرَحِينَ<sup>۲</sup>

«علی آن کسی است که: باد به امر خدا او را حمل کرده؛ تا بر اصحاب رقیم که آنان قائم مقام پادشاه بودند؛ وارد شد. و علی آن کسی است که به اصحاب کهف ندا کرد، تا اینکه آنها از روی مسرت و خوشحالی، به ولایت او اقرار کردند».

عونی گوید:

عَلَى كَلِيمِ الْقَوْمِ فِي الْكَهْفِ فَأَعْلَمَا  
وَقَدْ صُمَّ مِنْ شَيْخَا كَمَا الصَّديبَانِ<sup>۳</sup>

«علی سخنگوی با اصحاب کهف است، در کهف؛ و تو این داستان را خوب بدان! در حالی که نسبت به دو شیخ شما راه گوش برای شنیدن بازگشت صدا بسته شده بود؛ کنایه از آنکه آنها مرده بودند؛ و هلاک شده بودند».

و نیز عونی گوید:

وَمَنْ حَمَلْتَهُ الرِّيحُ فَوْقَ بَسَاطِهِ  
فَأَسْمَعَ أَهْلَ الْكَهْفِ حِينَ تَكَلَّمَا<sup>۴</sup>

«علی آن کسی است که باد او را بر فراز بساطی که داشت حمل کرد؛ و چون

۱ و ۲ و ۳ و ۴ — «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۵.

با اهل کهف به سخن پرداخت، آنها را از گفتار خود شنوا کرد».

حمیری گوید:

لَهُ الْمَسَاطِ إِذْ سَرَى      وَفِي مَعْبَدَةِ الْكَهْفِ دَعَا  
فَمَا أَجَابُوا فِي النَّدَاءِ      سَوَى الْوَصِيِّ الْمُرْتَضَى<sup>۱</sup>

«از برای علی، بساط و فرشی بود که بر روی آن می نشست و حرکت می کرد (چون حضرت سلیمان)، و علی اصحاب کهف را صدا زد و با آنان به سخن گفتن پرداخت.

و آنان پاسخ هیچکس را ندادند مگر پاسخ علی وصی رسول الله را».

و نیز حمیری گوید:

سَلَّ فِئْتَةَ الْكَهْفِ الَّذِينَ أَنَاهُمْ      فَأَيَّظَ فِي رَدِّ السَّلَامِ مَنَامَهَا<sup>۲</sup>  
«تواز جوانمردان اهل کهف پرس، که علی به نزد آنان آمد؛ و به آنان سلام کرد؛ و در رد سلام، خواب آنان را شکست؛ و همه را بیدار کرد».

و برقی گوید:

حَتَّى إِذَا سَأَلُوا جَوَابَ سَلَامِهِمْ      قَامَ الْوَصِيُّ إِلَيْهِمْ إِبْدَاءً  
قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ مِنْ فِئْتَةٍ      عَبَدُوا إِلَهًا وَتَابَعُوا السَّنَاءَ  
قَالُوا عَلَيْنِكَ مِنَ إِلَهٍ تَحِيَّةٌ      تُهْدِي إِلَيْكَ وَرَحْمَةً وَضِيَاءَ  
إِنَّا مُنِعْنَا أَنْ نُكَلِّمَ هَاتِفًا      إِلَّا تَسِيًّا كَانَ أَوْ مُوَضَّاءَ<sup>۳</sup>

«چون قوم بر اصحاب کهف سلام کردند؛ و از پاسخ سلام ناامید شدند؛ علی وصی، به سوی اصحاب کهف برخاست و ابداء سلام بدینگونه کرد: سلام خدا بر شما باد، که جوانمردانی هستید که خداوند را پرستیدید! و به دنبال نور و ستاء رفتید! آنها در پاسخ گفتند: از جانب خداوند برای تو تحیتی بوده باشد، که رحمت و روشنی را با خود هدیه آورد.

ما اجازه نداریم که با هیچکس سخن بگوئیم؛ و پاسخ کسی را بدهیم؛ مگر آنکه پیغمبر و یا وصی از جانب پیغمبر بوده باشد».

و ابن اطیس گوید:



وَطَارِقُ الْبَابِ عَلِيٌّ كَهْفِهِمْ فِي الْخَبَرِ الْمَشْهُورِ عَنْ جَابِرٍ<sup>۱</sup>  
 «علی آن کسی است که در کهف را زد؛ و با اهل آن به سخن پرداخت؛  
 چنانکه در خبر مشهور از جابر بن عبدالله انصاری آمده است».

و ابن العصد گوید:

مَنْ كَلَّمَ الْفِتْيَةَ فِي الْكَهْفِ وَلَمْ يُكَلِّمُوا حَقًّا سِوَاهُ إِذْ دَعَا<sup>۲</sup>  
 علی آن کسی است که با جوانمردان کهف سخن گفته است، و آنان با  
 هیچکس در وقت تکلم و صدا کردن، هرگز سخنی نگفته اند».  
 و ابوالفتح گوید:

و فِي الْكَهْفِ مَنْقِبَةٌ حُسْنُهَا      عَلَى الرَّغْمِ مِنْ مَغْطَسِ الْأَدْلَمِ  
 غَدَاةٌ يُسَلِّمُ فِي صَحْبِهِمْ      سَلَامَ الصُّحَاةِ عَلَى النَّوْمِ  
 فَنَادَوْهُ أَجْمَعٌ عَلَيْكَ السَّلَامُ      فَذَلِكَ عَظِيمٌ لِمُسْتَعْظِمِ<sup>۲</sup>

«و در کهف برای امیرالمؤمنین منقبتی است، که حُسن و نیکنوی آن منقبت،  
 موجب ترغیم و به خاک مالیدن بینی آن شخص سیاه چهره است، (یعنی بینی او را به خاک  
 می مالند).

صبحگاهان که علی در جماعت اصحاب کهف سلام کرد؛ سلام شخص  
 هشیار و بیداری که بر شخص خواب سلام کند، همگی به اجمعهم ندا دردادند که:  
 سلام بر تو باد. و این منقبت برای کسی که آن را بزرگ شمارد، منقبت عظیمی است».

از سلمان شلقان\* روایت است که گوید: از حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام اقوام مادری (خووله)  
 در بنی مخزوم داشتند. جوانی از آنها نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای دایی جان من  
 برادر من که با من از مادر متولد شده بود مرده است و من در فراق او به شدت محزونم.  
 حضرت فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفت: بله. حضرت فرمود: قبر او را به من

۱ و ۲ — «مناقب ابن شهر آشوب» ص ۴۷۶.

\* شلقان قریه ای است در مصر و شاید ذکر شلقان بعد از سلمان برای آن باشد که از سلمان فارسی تمیز  
 داده شود چون سلمان شلقان از اصحاب حضرت صادق و از روایت آن حضرت است.

نشان بده. حضرت برخاست و ردای رسول خدا را که در آن دعا مستجاب می شد بر سر و روی خود بست، چون به قبر رسیدیم با پای خود به قبر زد، برادرم از قبر برخاست و می گفت: و میکا به زبان عجمی. حضرت فرمود: مگر تو عرب نیستی و با زبان عرب نمردی، چگونه چنین سخن می گوئی؟ عرض کرد: بلی ولیکن بر سنت فلان و فلان مُردیم و زبانهای ما را خدا تغییر داد<sup>۱</sup>.

حمیری گوید:

|   |  |
|---|--|
| بِرَّعْمِكَ يُحْيِي كُلَّ مَيِّتٍ وَفُفِّرَ               | فَقَالَ لَهُ قَوْمَانُ: عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ <sup>۲</sup> |
| لِيُمِثِلَ الَّذِي أُعْطِيَ إِنْ شِئْتَ فَانظُرْ          | فَمَ الَّذِي أُعْطِيَ؟ قَالَ مُحَمَّدٌ                     |
| أَلَا أَرَأَيْنا مَا قُلْتُمْ غَيْرَ مُعَدَّرٍ            | إِلَى مِثْلِ مَا أُعْطِيَ فَقَالُوا لِكُفْرِهِمْ           |
| فَقَامَ وَقَدِّمًا كَانَ غَيْرَ مُقَصِّرٍ                 | فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ لِيُوصِيَهُ                 |
| وَقَالَ اتَّبِعُوهُ بِالْأَعْيَادِ الْمُبَرَّرِ           | وَرَدَّاهُ بِالْمَنْجَابِ وَاللَّهُ خَصَّهُ                |
| فَرَجَّحْتُ قُبُورًا بِالْوَرَى لَمْ تَغْيِرْ             | فَلَمَّا أَنِّي ظَهَرَ الْبَقِيْعُ دَعَا                   |
| وَمَنْ عَلَيْنَا بِالرِّضَا مِنْكَ وَاعْفِرْ <sup>۳</sup> | فَقَالُوا لَهُ: يَا وَارِثَ الْعِلْمِ اغْفِنَا بِهِ        |

- ۱- پس قَوْمَانُ به رسول الله گفت: در گمان و پندارتو این است که عیسی پسر مریم، هر مرده تازه، و هر مرده در گور گذاشته شده را زنده می کرد.
- ۲- پس بگو ببینم: به توجه داده شده است؟ محمد گفت: به مثل آنچه که به عیسی بن مریم داده شده است؛ اگر می خواهی، نگاه کن.
- ۳- همگی از روی عناد و کفرشان گفتند: بدون هیچ عذری، اینک آنچه را که گفتی، بما نشان بده.
- ۴- رسول خدا به وصی خود گفت: برخیز، و او برخاست؛ و وصی او از قدیم الایام مطیع بود؛ و در اطاعت او امر او کوتاهی نمی کرد.

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۶. و «دیوان حمیری» ص ۲۴۲.

۲- در «دیوان حمیری» ص ۲۴۲ اینطور وارد است: فقال له: قد كان عيسى بن مريم.

۳- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۷.

۵- رسول خدا و امیرالمؤمنین: فرمان را برای کشف حقیقت، ارجاع دادند؛ و خداوند علی را اختصاص به چنین مزیتی و فضیلتی داده است؛ و پیامبر فرمود: به دنبال علی بروید! چون او دعای خالص و مستجابی می نماید.

۶- چون علی عَلِيٌّ به زمین بقیع آمد، در آنجا دست به دعا برداشت؛ که ناگهان قبرهایی از افرادی که آن قبرها هیچ تغییر نکرده بود، همگی به لرزه و تکان درآمد.

۷- (ونزدیک بود که شکافته گردد و صاحبانش سر از قبرها برآورند) که آن جمعیت معاند و کافر به علی گفتند: ای وارث علوم پیامبران! از ما درگذر! و منت گذار بر ما به گذشت و رضایت از ما! و ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار ده!

و سپس ابن شهر آشوب گوید: شفا دادن مریضها و زنده کردن مردگان به دست پیغمبران و اوصیای آنان از فعل خدا بوده است. حضرت عیسی گفت: وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>. و قوله تعالى: وَأَذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي... وَأَذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي<sup>۲</sup>. وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ: أَوْلَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ: بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. قَالَ: فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ—الآيات<sup>۳</sup> وَقَالَ فِي عُرْبٍ أَوْ إِثْمِيَا: أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَيَّ قَرْيَةً—إِلَى قَوْلِهِ: قَدِيرٌ<sup>۴</sup>. وَكَذَلِكَ فِي قِصَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: وَهُمْ الْكُوفُ حَذَرَ الْمَوْتِ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ<sup>۵</sup>.

محمد بن ثابت با اسناد خود از ابن مسعود و فلکی مفسر با اسناد خود از محمد بن حنفیه روایت کرده اند که: «در شب بدر در بیابان بدر حضرت رسول آب خواستند اصحاب همه از جواب ساکت شدند، حضرت امیرالمؤمنین عَلِيٌّ مشک را برداشت و در آن شب تار روانه شد تا به چاه رسید و خود در اندرون چاه رفت، مشک را پر نموده و به دوش گرفت و بالا آورد، همین که مشک را برداشت که روانه شود ناگهان تندبادی وزید به طوری که آنها را ریخت. حضرت دو مرتبه به درون چاه رفته

۱- سورة آل عمران ۳- آية ۴۹. ۲- سورة مائده ۵- آية ۱۱۰.

۳- سورة بقره ۲- آية ۲۶۰. ۴- سورة بقره ۲- آية ۲۵۹.

۵- سورة بقره ۲- آية ۲۴۳. «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۷.

مشک را آب نموده و بالا آورد و چون خواست آنرا بیاورد باد تندی وزید و همه آنها را به زمین ریخت. و همچنین برای مرتبه سوم مشک را از چاه پرکرد و بیرون آورد و باد شدید همه آنها را ریخت حضرت برای مرتبه چهارم به درون چاه رفت و آب را آورده و در این مرتبه بادی نیامد مشک را برداشت و به محضر رسول خدا آورد، حضرت فرمود: یا علی چرا دیر آمدی؟ امیرالمؤمنین داستان بادهای شدید را بیان کرد. رسول خدا فرمود: اما باد اول جبرائیل بود با هزار مَلَك آمدند و بر تو سلام کردند، و اما باد دوم میکائیل بود با هزار مَلَك بر تو سلام کردند، و اما باد سوم اسرافیل بود با هزار مَلَك بر تو سلام کردند. و در روایتی وارد شده است که آنها برای حفظ تو آمده بودند.

و عبدالرحمن بن صالح با اسناد خود از لیث روایت کرده که او می گفت: «برای علی بن ابیطالب در یک شب سه هزار و سه منقبت بود و این خبر را حدیث می کرد!».

سید حمیری گوید:

|   |  |
|---|--|
| أَفِيْمُ بِاللّٰهِ وَالْآيَةِ             | وَالْمَرْءُ عَمَّا فَانَ مَسْئُو               |
| إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ          | عَلَى الثَّقِي وَالْبِرِّ مَجْبُو              |
| كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا | وَأَخَجَمَتْ عَنْهَا الْبَهَالِي               |
| يَمْشِي إِلَى الْقِرْنِ وَفِي كَفِّهِ     | أَبْيَضُ مَا ضَى الْحَدَّ مَضْفُو              |
| مَشَى الْعَقْرُنَا بَيْنَ أَشْبَالِهِ     | أَبْرَزَهُ لِلْقَنْصِ الْغِيَلِ                |
| ذَلِكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةِ       | عَلَيْهِ مِيكَالُ وَجِبْرِيَلُ                 |
| مِيكَالُ فِي أَلْفٍ وَجِبْرِيَلُ فِي      | أَلْفٍ وَيَتَلَوْهُمْ سِرَافِيَلُ              |
| لَيْلَةَ بَدْرِ مَدَدًا أَنْزَلُوا        | كَأَنََّّهُمْ ظِيْرًا أَبَابِيَلُ <sup>٢</sup> |

۱- سوگند به خداوند و به نعمت های او، درحالی که انسان در مقابل

گفتارش مسئول است؛ که:

۲- حقاً علی بن ابیطالب طینتش با تقوی و نیکی سرشته بود.

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۰۶.

۲- «دیوان حمیری» ص ۳۲۲ و ص ۳۲۳.

۳- چون آتش جنگ چنان افروخته می شد که خلایق، جنگ را رها می کردند و خالی می گذاردند؛ و مردان جنگجو و رزم آزما و بزرگان قوم از آن اعراض می نمودند.

۴- او به سوی اقران و همطرازان خود می رفت؛ و در دستش شمشیر بران صیقل زده بود.

۵- او همچون شیر شرز در میان شیربچگان خود حرکت می کرد که آن شیر را طمع صید از میان درختان سر به هم آورده و به هم پیچیده و از میان نیزارها خارج کرده و ظاهر ساخته است.

۶- علی همان کسی است که در یک شب بر او میکائیل و جبرائیل سلام کردند.

۷- میکائیل با هزار فرشته، و جبرائیل با هزار فرشته، و به دنبال آن اسرافیل با هزار فرشته همگی سلام کردند.

۸- و این فرشتگان همچون پرندگان ابابیل در شب بدر از آسمان به عنوان کمک و مدد فرود آمدند.

و نیز حمیری گوید:

|   |  |
|---|--|
| وَسَلَّمَ جِبْرِيْلُ وَمِيكَالُ لَيْلَةً    | عَلَيْهِ وَحَيَّاهُ سِرَافِيْلُ مُعْرَبًا                |
| أَحَاطُوا بِهِ فِي رَدْيِهِ جَاءَ يَسْتَقِي | وَكَانَ عَلِيٌّ أَلْفَ يَهَاقِدٍ تَحَزَّبًا              |
| ثَلَاثَةَ آلَافٍ مَلَائِكٍ سَلَّمُوا        | عَلَيْهِ فَأَدْنَاهُمْ وَحَيَّاءُ وَرَجَبًا <sup>۲</sup> |

۱- در یک شب جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بر علی سلام کردند؛ و با کلام روشن و فصیح تحیت گفتند.

۲- برای محافظت علی که رفته بود آب بیاورد، او را احاطه کردند؛ و هر یک از آنان با هزار فرشته که جزء حزب و دسته او بودند، آمده بودند.

۳- سه هزار فرشته بر او سلام کردند؛ و علی آنها را به خود نزدیک کرد؛ و به آنها تحیت گفت و درود فرستاد.

۱- «مناقب» ج ۱ ص ۴۰۷.

۲- «دیوان حمیری» ص ۷۷.

و محبّ الدین طبری<sup>۱</sup> از «مناقب احمد» روایت کرده و قندوزی شافعی<sup>۲</sup> از «مسند» احمد حنبل آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ فِي بَدْرٍ (و در عبارت طبری: لَيْلَةُ يَوْمِ بَدْرٍ)، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يَسْتَسْقِي لَنَا مِنَ الْمَاءِ؟ فَمَا أَجَابَ النَّاسُ (و در لفظ طبری: فَأَخْبَجَمَ النَّاسُ) فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَخْتَصَنَ قَرِيبَةً ثُمَّ أَتَى بِرَأْبَعِيْدَةَ الْقَعْرِ مُظْلِمَةً فَأَنحَدَرَ فِيهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ تَأَهُبُوا لِتَضْرِبَ مُحَمَّدٌ وَحِزْبُهُ، فَهَبَطُوا مِنَ السَّمَاءِ (و در لفظ طبری: لَهُمْ لَغَطٌ يَذْعَرُونَ سَمِعَهُ) فَلَمَّا حَادُوا الْبَيْرَ سَلَّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ (و در لفظ طبری: سَلَّمُوا عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ إِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا). «در سرزمین بدر در آن شبی که فردای آن جنگ بین کفار قریش و مسلمانان واقع شد حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: کیست برای ما آب بیاورد؟ همه اصحاب ترسیدند و به عقب کشیده جواب رسول خدا را ندادند. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست مشک را به دوش گرفت و آمد سرچاهی تاریک و بسیار گود و عمیق و در چاه پائین رفت. خداوند به جبرائیل و میکائیل و اسرافیل وحی فرستاد: خود را آماده کنید برای یاری محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یاران او. ملائکه از آسمان پائین آمدند و صدای عجیبی می نمودند که هر کس می شنید می ترسید. چون به محاذات چاه رسیدند همگی به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کردند از روی اکرام و احترام و بزرگداشت شأن آن حضرت».

و از «جمع الفوائد» نقل است: قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: كُنْتُ عَلَيَّ قَلِيْبٍ بَدْرٍ أَمِيْحٍ وَأَمْتَحُ مِنْهُ مَاءٌ جَاءَتْ رِيْحٌ شَدِيْدَةٌ ثُمَّ جَاءَتْ رِيْحٌ شَدِيْدَةٌ فَكَانَتْ الْأَوَّلِيْ مِيكَائِيْلَ وَالثَّانِيَةَ إِسْرَافِيْلَ وَالثَّلَاثَةَ جَبْرَائِيْلَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَلْفٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ. لاحمد والموصلي<sup>۳</sup>.

صاحب «جمع الفوائد» نقل کرده است از احمد حنبل و موصلی که «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در آن شب تار در چاه تاریک فرو رفته تا برای رسول خدا آب بیاورم، مشک را پرنموده و به بالای چاه آمدم که ناگهان تندبادی وزید و تندبادی دیگر و برای بار سوم تندبادی دیگر بوزید. باد اول میکائیل بود، و باد دوم اسرافیل، و باد سوم جبرائیل، و با هر یک از آنان هزار فرشته آسمانی بود و همه

۱- «ذخائر العقبی» ص ۶۸.

۲- «ینایع المودة» باب ۴۰ ص ۱۲۲.

۳- «ینایع المودة» ص ۱۲۲ باب ۴۰.

آنها بر من سلام کردند».

و شاعر در این باب گفته است:

أَعْنَى الَّذِي سَلَّمَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ فِي لَيْلَةِ بَدْرٍ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ<sup>۱</sup>

و از کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب به سند خود از اعمش از سالم بن ابی جعد از ابوذر غفاری روایت است که: إِنَّ عَلِيًّا قَالَ لِأَصْحَابِ الشُّرَى: هَلْ فِيكُمْ مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثَلَاثَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَفِيهِمْ جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ لَيْلَةَ فِي قَلْبِ بَدْرٍ مِثْلَى لَمَّا جِئْتُ بِالْمَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالُوا: لَا. نقله أيضاً ابن مسعود<sup>۲</sup>.

ابوذر غفاری گوید که: «امیرالمؤمنین ﷺ به افراد مجلس شوری بعد از مردن عمر گفتند: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که در يك ساعت سه هزار فرشته بر او سلام کرده باشد، و در میان آنها جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بوده در شب، کنار چاه بدر در وقتی که رفته بودم آب برای رسول خدا آورم؟ همه گفتند: نه».

و در کتاب «اصابه» وارد است از «فایده» غلام عبدالله بن سلام که گفت: در غزوه حدیبیه حضرت رسول خدا در جُحْفَه فرود آمد و آب نبود، سعد بن ابی وقاص را برای آب فرستادند. برگشت و عذر خواست که آب نبود، و علی بن ابیطالب را فرستادند با يك مشک پر از آب برگشت<sup>۳</sup>. و نیز برای امیرالمؤمنین معجزه شکافته شدن سنگ مانند شکافته شدن سنگ به دست حضرت موسی ظاهر شد. در راه صفین بی آبی بر لشکر آن حضرت غلبه کرد، حضرت دستور حفر چاه دادند، چاه کردند و به سنگی ضخیم و عریض رسیدند که نه قدرت شکافتن و نه قدرت بیرون آوردن آن را داشتند و همه عاجز شدند، حضرت تشریف آورد و يك ضربه به سنگ زد، سنگ قطور و ضخیم که قاعدتاً با هزار ضربه شکافته نمی شد شکافت و آب سرد گوارا چنان از زیر سنگ بیرون آمد که تا دهانه چاه را گرفت و جاری شد، همه سیراب شدند، و از این معجزه و تماشای این منظره عجیب به بهت و حیرت درآمدند.

خطیب در «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۳۰۵ این روایت را با سلسله سند متصل خود از ابوسعید عقیصا آورده. او گوید: با علی ﷺ از انبار به طرف کوفه می رفتیم، تشنگی بر مردم غلبه کرد، جماعتی به دنبال آبی که در صحرا نمایان بود رفتند و

۳- همان کتاب ص ۱۲۳.

۴-۱- «بنابع المودة» ص ۱۲۲ باب ۴۰.

جماعتی به طرف شط حرکت کردند، من با علی علیه السلام و سایر مردم می آمدیم تا در وسط صحرا رسیدیم. مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین ما از تشنگی در خوف هستیم، حضرت فرمود: خدا شما را آب خواهد داد. و راهبی در نزدیکی ما در دیری زندگی می کرد، امیرالمؤمنین آمدند تا در محلّ معینی و گفتند: اینجا را حفر کنید، مردم مشغول حفر کردن شدند و من نیز از آنها بودم، حفر کردیم، مقداری فرو رفتیم که یک سنگ بزرگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این سنگ را درآورید، مردم کمک کردند تا سنگ را درآوردیم که دیدیم یک چشمه آب سرد و گوارا ظاهر شد، همه سیراب شدند، چون یک میل راه رفتیم بعضی از مردم تشنه شدند و گفتند: برگردیم و از آن چشمه آب بخوریم من هم با آنها آمدم هرچه گشتیم چشمه ای ندیدیم، نزد آن راهب رفتیم و گفتیم: چشمه ای که اینجا بود چه شد؟ گفت: کدام چشمه؟ گفتیم: چشمه ای که ما آب خوردیم و سیراب شدیم و حالا هر چه جستجو می کنیم نمی یابیم. راهب گفت: این چشمه را نمی تواند استخراج کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر.

علامه امینی این قضیه را در «الغدیر» ج ۳ ص ۳۹۳ از کتاب «صفین» نصرین مزاحم با مختصر اختلافی آورده است، و در آخر گوید: خطیب در «تاریخ بغداد» آنرا ذکر کرده است.

و در این واقعه حمیری گوید:

|   |   |
|---|---|
| وَمَنْ حَمَلَتْهُ الرِّيحُ فَوْقَ سَحَابَةٍ     | وَمَنْ حَمَلَتْهُ الرِّيحُ فَوْقَ سَحَابَةٍ     |
| وَمَرَّ بِأَصْحَابِ الرَّقِيمِ مُسَلِّمًا       | وَمَرَّ بِأَصْحَابِ الرَّقِيمِ مُسَلِّمًا       |
| وَمَنْ فَجَّرَ الصَّخْرَ الْأَصَمَّ لِجُنْدِهِ  | وَمَنْ فَجَّرَ الصَّخْرَ الْأَصَمَّ لِجُنْدِهِ  |
| وَمَنْ لِيَصَلَاةِ الْعَصْرِ عِنْدَ غُرُوبِهَا  | وَمَنْ لِيَصَلَاةِ الْعَصْرِ عِنْدَ غُرُوبِهَا  |
| فَصَلَّى صَلَاةَ الْعَصْرِ ثُمَّ انْتَبَتْ لَهُ | فَصَلَّى صَلَاةَ الْعَصْرِ ثُمَّ انْتَبَتْ لَهُ |
| فَيَا لَأُثْمَى فِي حُبِّهِمْ كَفْتُ أَنْتَى    | فَيَا لَأُثْمَى فِي حُبِّهِمْ كَفْتُ أَنْتَى    |
| وَلَا دِنْتَ إِلَّا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ         | وَلَا دِنْتَ إِلَّا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ         |
| إِذَا الْعَدْلُ وَالْتَوَحُّيدُ كَانَا وَحْبُهُ | إِذَا الْعَدْلُ وَالْتَوَحُّيدُ كَانَا وَحْبُهُ |
| أَنَا السَّيِّدُ الْقَوَالُ فِيهِمْ مَدَائِحًا  | أَنَا السَّيِّدُ الْقَوَالُ فِيهِمْ مَدَائِحًا  |



- ۱- علی آن کسی است که به قدرت پروردگار، بر روی قطعه ابری قرار گرفت و باداو را حرکت می داد؛ به قدرت پروردگاری که منزلت هر کس را که بخواهد بالا می برد.
  - ۲- آنگاه به اصحاب رقیم عبور و مروری کرد؛ و بر آنان سلام کرد؛ و آنان از داخل کهف، به علی رذ سلام کردند؛ و سلام خود را به او شنوندند.
  - ۳- و علی آن کسی است که سنگ سخت را برای لشگر یانش شکافت؛ و از آن سنگ سخت، آب سرد خوشگوار جاری شد، و برای لشگریان می جوشید.
  - ۴- و برای بجا آوردن نماز عصر، در وقت غروب خورشید، خورشید برای او برگشت؛ خورشید نورانی و سپید، که نورش لمعان داشت.
  - ۵- و چون علی نماز عصر را بجای آورد، خورشید برای او خم شد؛ و مانند سرعت برق در حرکت آمد؛ آری برق دارای سرعت است.
  - ۶- پس ای کسی که مرا در محبت علی ملامت می کنی! دست از این ملامت بردار! چون من در محبت علی بسیار پی گیر و حریص هستم.
  - ۷- من دینی غیر از محبت آل محمد ندارم! و چیزی از محبت آل محمد در روز قیامت نافع تر نیست.
  - ۸- و چون توحید و عدل خدا و محبت علی در دل من است؛ پس من شخص عابد پرهیزکار و عامل به آداب هستم.
  - ۹- من سیدی هستم که در مدیحه سرائی آل محمد بسیار گوینده ام! و مدائحی سروده ام که چون بر دل دشمنان و ناصبیان مرور کند، آنها را می شکافد، و از هم می پاشد.
- این مطالب مذکوره مختصری از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به عنوان نمونه بیان کردیم، و اگر بنا بشود هر يك يك از معجزات پیغمبران را در نظر بگیریم و با يك يك از معجزات آن حضرت تطبیق کنیم این خود يك کتاب مستقلی خواهد شد، ولی فعلاً بقدر اجمال به دست آمد که وجود مبارك آن حضرت قادر بر جمیع معجزات به اذن خدای تعالی بوده و مانند رسول خدا دارای مقام جامعیتی بوده اند که هیچ يك از پیغمبران را یارای وصول بدان مقام منیع و ذروه رفیع نبوده است. لیکن باید دانست که این صفات الهی و این کمالات نفسانی و این قدرت

ربّانی، مَجَانی به آن حضرت داده نشده است بلکه به مجازات ابتلائات و امتحانات عجیب بوده است که هیچ يك از پیغمبران به این حدّ اذیت و آزار نشدند. یکایک از ابتلائات پیغمبران از زحمت امت و شماتت و استهزاء و بیرون کردن از شهر و کشتن و فرار کردن و ارتداد از آئین و حبس و زجر و ابتلای با جاهلان امت و وو... همه و همه در وجود مقدّس رسول خدا ﷺ جمع بود لذا فرمود: مَا أُودِي نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيَتْ «هیچ پیامبری بمانند من اذیت نشده». و همه به مولای متقیان ﷺ ارث رسید و از طفولیت تا وقتی که در محراب عبادت فرق مبارکش شکافت آنی از رنج و آلم فارغ نبود، چه در مکّه مکرمه در دوران بعثت رنجهای غیرقابل تحمّل را متحمّل شد و چه بعد از هجرت به مدینه و چه بعد از رحلت رسول خدا و دوران سیاه و تاریک بیست و پنج ساله و چه در دوران حکومت ظاهری خود ساعتی فارغ نبود. اگر بر اسماعیل ذبیح امتحان قتل پیش آمد و بالأخره هم عملی نشد آن حضرت خود را در فراش رسول خدا در شب هجرت حاضر برای آماج شمشیرهای برّان سران طوایف عرب نموده و هر لحظه آن قتلی بود و شهادتی. اگر ابراهیم خلیل به بیست و چهار امتحان آزمایش شد که از همه مهمتر داستان کشتن فرزند دلبنده اسماعیل است آن حضرت با علم یقین از وقعه اولاد فاطمه و کشته شدن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و وقعه کربلا مطلع بود و کرامت از این قضایای دلخراش خبر می داد و گریه می کرد ولی عهدی است که خدا و رسول خدا با او نموده اند و او قبول نموده و برای احیاء دین خدا امضا کرده است، و همچنین راجع به سایر ابتلائات. و بر پایه و اساس الْبَلَاءُ بِقَدْرِ الْوَلَاءِ آن حضرت از همه پیغمبران مصیبتش در دنیا عظیمتر و صبرش بیشتر و جهادش بزرگتر بود. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا آتَا الْحَسَن.

ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۶ و ص ۶۷ با اسناد خود از ابو بُرزه روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَىَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيِّنْهُ لِي، فَقَالَ: اسْمَعْ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ. فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَأِيَهُ الْهُدَىٰ وَأَمَامَ أَوْلِيَائِي وَنُورٌ مِّنْ أَطَاعَنِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، مَن أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَمَن أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَبَشَّرُهُ بِذَلِكَ. فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا عَبْدُكَ وَاللَّهِ وَقِي قَبْضَتِهِ فَإِنَّ بَعْدَنِي قَبْدَنِي وَإِنْ نِمَّ لِي الْوَدَىٰ بَشَّرْتَنِي بِهِ فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِي. قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ

اجلُ قلبه واجعل ربيعه الأيمان. فقال الله: قد فعلت به ذلك. ثم إنّه رفع إلى أنّه سيخضه من البلاء بشيء لم يخص به أحد من أصحابي، فقلت: يارب أخي وصاحبي! فقال: إن هذا شيء قد سبق أنّه مُبتلى ومُبتلى به.

ابن شهر آشوب در داستان هجرت رسول خدا از مکه به مدینه گوید؛ و نیز مظفر در «دلائل الصدق»<sup>۲</sup> ذکر کرده است و ما آن داستان را به عین الفاظی که ابن شهر رسول خدا به امیرالمؤمنین گفتند: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَوْصِي إِلَيَّ أَنْ أَهْجُرَ ذَارِقَوْمِي وَأَنْ أَنْطَلِقَ إِلَى غَارِ تَوْرٍ فَأَرْقُدَ عَلَى فِرَاشِي وَأَسْتَمِلَ بِرُؤْدِي الْحَضْرَمِيِّ وَأَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ يَمْتَحِنُ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنْ دِينِهِ فَأَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْتَلُ فَالْأَمْتَلُ. وَقَدْ أَمْتَحَنَكَ يَا ابْنَ أُمَّ وَأَمْتَحَنِي بِمِثْلِ مَا أَمْتَحَنَ بِهِ خَلِيلَهُ إِبْرَاهِيمَ وَالذَّبِيحَ إِسْمَاعِيلَ، فَصَبْرًا صَبْرًا فَإِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. ثُمَّ صَمَّهَ إِلَى صَدْرِهِ وَأَوْصَاهُ بِقِضَاءِ دُيُونِهِ وَإِنْجَازِ عِدَائِهِ وَرَدِّ الْوَدَائِعِ إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ خَرَجَ - الْحَدِيثُ.

«خداوند تبارک و تعالی به من امر فرموده است که از منزل اصلی و وطن خود هجرت کنم و به غار تور بروم، ای علی بر جای من بخواب و بُرد حَضْرَمِي مرا به روی خود بکش، و بدان که خداوند اولیای خود را به اندازه ایمان و منزلتشان در دین امتحان می کند، و لذا بلا و مصائب انبیاء و پیغمبران از همه افراد بشر بیشتر است، و از انبیاء گذشته هر کس به درجه انبیا نزدیکتر و به مقام آنها قریب تر باشد مصائب و ابتلائاتش شدیدتر است، و همچنین افراد مردم به هر درجه و مقام دینی و ایمانی که باشند طبق آن درجه و مقام بلا و امتحان الهی به آنها خواهد رسید. ای علی، ای فرزند مادر من، خدا تو را می خواهد امتحان کند و مرا نیز می خواهد امتحان کند به امتحان سختی مانند امتحان حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح که مأثور به کشتن فرزندش شد (تو به منزله فرزند من هستی و باید در فراش من خود را طعمه شمشیر چهل تن از شمشیرزنان عرب قرارداد و در شب تاریک بدن خود را قطعه قطعه بینی). پس بر تو باد به صبر و استقامت، بر تو باد به شکیبائی و تحمل، که رحمت خدا به

۲- «دلائل الصدق» ج ۲ ص ۸۰.

۱- «مناقب» ج ۱ ص ۱۲۷.

نیکوکاران نزدیک است. و سپس رسول خدا علی بن ابیطالب را در بغل گرفته و در آغوش مهر خود کشیدند و وصیت به آدای دیون خود نمودند و به برآوردن وعده‌های خود و برگرداندن امانتها به دست صاحبانش. سپس از مکه خارج شدند».

و از مجموع مطالب گفته شده ماسه قسمت تحلیل و تجزیه شد: اول عظمت و سعه علم نفسانی رسول خدا به کتاب مجید قرآن کریم. دوم عظمت و سعه روحی راجع به کتاب تکوین و بروز معجزات و تصرف در امور و مواد کاینات. و سوم عظمت ابتلائات و امتحانات.

و معلوم شد که رسول خدا در هر سه مرحله از تمام انبیاء و مرسلین قویتر و شدیدتر و عظیم‌تر بوده‌اند، و همین عظمت در سه مرحله به امیرالمؤمنین عَلِيٍّ ارث رسیده است، و لذا آن حضرت از همه پیغمبران و اوصیای آنها عالمتر به کتاب تشریح و کتاب تکوین، و در ذات خدا قویتر و رسیده‌تر و فانی‌تر و به بقاء حق عظیم‌تر و وسیع‌تر بوده‌اند. اینجاست که شارح معتزلی ابن ابی الحدید پرده برداشته و اعتراف به افضلیت آن حضرت از جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین می‌کند:

|  |  |
|--|--|
| قَدْ قُلْتُ لِلْبُرْقِ الَّذِي سَقَّ الدُّجَى  | فَكَأَنَّ زَنْجِيًّا هُنَاكَ يُجَدِّعُ <sup>١</sup>    |
| يَا بُرْقُ إِنْ جِئْتَ الْغَرِيَّ فَقُلْ لَهُ  | أَتْرَاكَ تَعْلَمُ مَنْ يَا رَضِيكَ مُودِعُ            |
| فِيكَ ابْنُ عِمْرَانَ الْكَلِيمِ وَبَعْدَهُ    | عِيسَى يُقَيِّمُهُ وَأَحْمَدُ يَتَّبِعُ                |
| بَلْ فِيكَ جِبْرِيلُ وَمِيكَالُ وَأَسْب        | رَافِيلُ وَالْمَلَأُ الْمُقَدَّسُ أَجْمَعُ             |
| بَلْ فِيكَ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ       | لِيَدْوِي الْبَصَائِرَ يَسْتَشِفُّ وَيَلْمَعُ          |
| فِيكَ الْإِمَامُ الْمُرْتَضَى فِيكَ الْوَصِيُّ | الْمُجْتَبَى فِيكَ الْبَطِينُ الْأَنْزَغُ <sup>٢</sup> |

۱- در اینجا شب تاریک را به غلام زنگی تشبیه کرده است؛ و برقی که شب را می‌شکافد گوئی بینی غلام زنگی بریده شده است.

۲- ضمن قصیده عینیّه از قصائد هفتگانه ابن ابی الحدید که به «علویات سبع» معروف است و در ضمن «مغلفات سبع» طبع شده است و کتاب صفحه ندارد لیکن تقریباً در اواخر کتاب است. و ملای رومی چه خوش سروده است:

|                                       |                                    |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس  | هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود |
| هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس | هم صالح پیغمبر و داود علی بود      |
| آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن       | کردش صفت عصمت و بستود علی بود      |

۱- گفتیم به برق آسمان آن برقی که تاریکی را شکافته؛ همچون غلام زنگی که بینی او بریده شده باشد.

۲- ای برق اگر بر زمین نجف اشرف عبورت افتاد به آن زمین بگو: آیا می دانی چه کسی در کام تو فرو رفته و به امانت نگاه داشته شده است؟

۳- در تو کلیم خدا موسی بن عمران فرو رفته و بعد از او عیسی و بدنبال او احمد فرو رفته اند.

۴- بلکه در تو جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدس آسمانی فرو رفته اند.

۵- بلکه در تو نور خداوند جلّ جلاله فرو رفته، آن نور خدائی که برای صاحبان بصیرت از ماوراء خود، خدا را نشان می دهد و تمام اسماء و صفات خدا را حکایت می کند و دائماً آن نور در لمعان و درخشیدن است.

۶- در تو امام مرتضی و وصی مجتبی فرو رفته و بطن آنزع، یعنی انسان کامل پاکیزه از شرک و گناه و مملو از معادن خیر و جواهر حقایق علوم فرو رفته است.

چون ابن ابی الحدید، معتزلی است و آنها ملائکه را اشرف از پیغمبران می دانند لهذا اول می گوید: موسی و عیسی و محمد فرو رفته اند و بعد ترقی می کند و می گوید بلکه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدس. آری این است مقام و منزلت آن حضرت که قائم مقام نفس محمد و بلکه در عالم معنی و حقیقت عین محمد یعنی ولایت مطلقه کبرای الهیه و شاهد ناموس کون و شهید بر احوال پیمبران است.

آن حضرت در خطبه ای که مردم را از متابعت علماء سوء و ظاهر فریب منع می کند و به عترت رسول خدا گرایش می دهد علناً خود را وجودباقیه و مبقیه رسول خدا معرفی می کند و می خواهد برساند که با وجود من پیغمبر خدا نمرده است. بعد از آنکه حالات و صفات اولیاء خدا را بیان می کند، می فرماید: وَأَخْرَقَهُ تَسْمِي عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ فَاغْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَائِلٍ وَأَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ شَرَكًا مِنْ حَبَائِلِ عُرُورٍ وَقَوْلٍ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ السِّكِّتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَظَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَيُهْوَنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ، يَقُولُ: أَقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِيهَا وَقَعَ، وَأَعْتَرَلُ الْبِدْعَ، وَبَيَّنَّهَا اضْطَجَعَ، فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لِأَيَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ،

وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ فِصْءَ عَنهُ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَخْيَاءِ، فَإِنَّ تَذَهُبُونَ وَأَنْتَىٰ تُوَفَّكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَأُضِحَّةٌ وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَإِنَّ يَتَاهُ بِكُمْ بَلَىٰ كَيْفَ تَعْمَهُونَ؟ وَبَيْنَكُمْ عِزَّةٌ نَّبِيَّتُكُمْ وَهُمْ أَرْقَمَةُ الْحَقِّ وَالْأَعْلَامُ الَّذِينَ وَالسِّبَةُ الصَّدُوقِ، فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرَدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ. أَيُّهَا النَّاسُ خُذُواهَا عَنْ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ ﷺ: «إِنَّهُ يَمُوتُ مِنْ مَاتَ مِثْلًا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْلَىٰ مَنْ بَلَىٰ مِثْلًا وَلَيْسَ بِبَالٍ» فَلَا تَقُولُوا بِمَالًا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَأَعْدِرُوا مَنْ لَأُحْجَةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَأَنَا هُوَا.

می فرماید: «در مقابل آن شخص نورانی پاک دل فرد دیگری نیز هست که به خود لقب عالم را می بندد لیکن عالم نیست، مطالب باطل و درهم و برهمی را از دست جهالی گرفته و کلمات گم و گمراه کننده ای را از مردان گمراهی اخذ نموده است و برای صید مردم شبکه هائی از ریسمانهای غرور افکننده و دامهائی از گفتار باطل گسترده است، کتاب خدا را بر آراء و افکار خود تطبیق و تحمیل می کند و حق را بر نیات و مقاصد و خیالات باطله خود برمی گرداند، مردم را از گناهان بزرگ در آمان درآورده رخصت می دهد و جرائم کبیره را سُست و بی قدر معرفی می کند، می گوید: من از کارهای شبهه ناک درهراس و گریزم لکن درعین شبهات و معدن امور مشتبّه واقع می شود، می گوید: من از ارتکاب بدعتها برکنارم لیکن فراش خود را در میان بدعتها پهن کرده و در آن آرمیده است، صورتش صورت انسان، و دلش دل حیوان است، در خانه هدایت را نمی شناسد تا پیروی کند، و در خانه ضلالت و غوایت و نابینائی را نمی شناسد تا از آن دور شود، این آدم، مرده ای است در میان زندگان.

ای مردم کجا می روید و به کجا کشیده می شوید و دلهای شما گرایش می کند؟ علمهای هدایت برافراشته شده و آیات و علامات سعادت واضح و آشکار است و مناره های نوردهنده هدایت کننده گمشدگان منصوب است. پس ای مردم در کدام تپه ضلال و بیابان قفرو خشک حیرت شما را می برزند؟ بلکه چگونه چشم خود را عمداً برهم گذارده و خود را کور می کنید و در وادی تحیر سرگردان و حیرت زده اید؟ درحالی که در میان شما عترت و اهل بیت پیغمبر شماست، و آنها

۱- خطبه ۸۵ از «نهج البلاغه» ص ۱۵۳ و ص ۱۵۴، از طبع عبه مصر.

زمام های حق و پرچمهای دین، و زبانهای راست اند، آنها را در بهترین منزل از منازل قرآن قرار دهید و عالی ترین درجه از درجات قرآن را در وجود آنها مشاهده کنید، و مانند شتران تشنه بیابان نوردیده که به آبشخور برسند خود را به آستان آنها زنید و از علوم و برکات و رحمت و عافیت و صدق و حقایق آنها سیراب شوید و اشباع گردید (منظور آن حضرت از عترت پیغمبر خود اوست، می خواهد بفرماید برای رفع هرگونه بدبختیها و رفع مشکلات دنیوی و اخروی و فتح ابواب سعادت و کامیابی باید به من روی آورید).

ای مردم این مطلب را از رسول خدا خاتم النبیین اخذ کنید و از او بشنوید که می فرماید: «می میرد کسی که از ما مرده است ولی مرده نیست، و کهنه و خراب می شود کسی که از ما خراب و کهنه شده است ولی کهنه و خراب نیست».

در معنای این دو فقره اخیر ابن ابی الحدید دچار اضطراب شده و این دو جمله عالی را به کلی از معنی و حقیقتش ساقط نموده است. می گوید ممکن است این کلام رسول خدا را بر یکی از دو معنی حمل کرد: اول- آنکه مردگان ما نمی میرند بلکه خداوند تعالی آنها را به ملکوت آسمان بالا می برد و بنابراین اگر کسی قبور آنها را جفر کند در آنجا جسندی نخواهد دید، ولی این احتمال با فقره دوم از کلام رسول خدا که تصریح می کند مَنْ بَلِيَ مِنَّا اِفرادی که از ما کهنه و خراب می شوند سازگار نیست و بنابراین در این جمله باید تقدیر گرفت و گفت: وَبَلِيَ كَفَنٌ مِّنْ بَلِيٍّ مِّثْلًا «و کهنه و خراب می شود کسی که از ما کهنه شده است».

دوم آنکه در هر انسانی ذراتی به عنوان اصل و حقیقت او موجود است، در رسول خدا و ائمه، خداوند به جهت تکریم و تعظیم آنها آن ذرات اصلیه را از قبر بالا می برد و در ملکوت به آنها اجزاء و ذراتی دیگر متصل می کند تا به صورت يك انسان کامل که همان شخص مرده از خاندان رسالت است درآید، بنابراین آنها نمرده اند<sup>۱</sup>.

ولی با مختصر توجه معلوم می شود که در ادراك معنای این جمله خیلی پرت شده است. حضرت امیرالمؤمنین در میان خطبه خود نمی خواهند بیان روایتی از رسول اکرم کرده باشند بلکه چون اول بیان کردند که به عترت و اهل بیت که در این زمان

۱- «شرح نهج البلاغه» ج ۶ ص ۳۷۷ و ص ۳۷۸. البته ما مطلب او را مختصراً نقل کردیم.

خود من هستم باید رجوع کنید، به عنوان استشهاد، کلام رسول خدا را شاهد و دلیل آورده اند که اگر از من قبول ندارید کلام پیغمبر خود را بشنوید که می فرماید: ما نمی میریم و همیشه زنده هستیم، یعنی من کآنه وجود پیغمبرم و ادامه حیات پیغمبرم، ای مردم پیغمبر نمرده است با آنکه مرده است چون من زنده هستم و زندگی من حیات پیغمبر است، یعنی ای مردم من در تمام جهات آئینه تمام نمای آن حقیقتی هستم که پیغمبر آئینه تمام نمای آن حقیقت بوده است، آن حقیقت مقام ولایت مطلقه و کبرای الهیه است که در زمان پیغمبر در آن حضرت ظهور نمود و آن وجود مبارک مظهر تام اسماء الهیه بوده و امروز آن ولایت در من ظاهر شده است. پس معنی کلام رسول خدا این است که با مرگ و کهنگی ابدان ما در زیر قبور آن معارف الهیه و آن علوم ربانیه و آن تصرف در عالم کون و بالآخره ولایت نمی میرد و کهنه نمی گردد، او همیشه زنده و جاویدان است چون روح ما زنده است و آن زندگی و حیات همان روح ماست که در وصی ما متجلی شده است، و این در حقیقت همان معنای میراث است که از رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام ارث رسیده است. ثُمَّ أَوْرُنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا.

شاهد بر این مدعی آنکه خود حضرت بعد از بیان این دو جمله از خاتم المرسلین می فرماید: فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَأَعْدِرُوا مَنْ لَأَحْجَةٌ لَكُمْ عَلَيْهِ وَأَنَا هُوَ» (ای مردم بنابراین به مطلبی که پی نبرده اید و حقیقت آن را ادراک نکرده اید بی خود سخن بی جا نگوئید چون اکثر مردم حقائق و دقائق را انکار می کنند و چشم خود را بسته و روی حقیقت را می پوشند، و عذر کسی را که شما بر او حجتی نمی توانید اقامه کنید بپذیرید و او من هستم).

و دیگر آنکه خود حضرت در وصیت خود بعد از ضربت خوردن تصریح می کند که بدن من با شما بوده نه روح من، و آن بدن را فردا بدون روح، ساکن و آرام خواهید یافت و تمام این قدرت ها و عظمت ها که در من طلوع نموده بود اختصاص به ذات مقدس پروردگار دارد، این همه علوم، این همه معجزات، این همه کمالات، همه به مرجع کمال بازگشت خواهد نمود، و این بهترین واعظ و اندرز دهنده است. وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَزَكُم بَدَنِي أَيَّامًا، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءً، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَائِكِ، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُظْفِي، لِيَعِظَكُم هُدُوِي وَخُفُوتُ إِظْرَافِي، وَسُكُونُ أَظْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ



لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمُسْمُوعِ<sup>۱</sup>.

به مردم می فرماید: «ای مردم من همسایه شما بودم، بدن من چند روزی با شما مجاورت کرد و فردا مرا جثه ای خالی و بدون روح خواهید یافت که ساکن است بعد از آنکه متحرک بود، و ساکت است بعد از آنکه گویا بود. باید این سکون و آرامش من شما را پند دهد، و این آویزان شدن و افتادن پلکهای چشم و این بی حرکتی اعضاء و دست و پا همه آنها باید شما را موعظه کند، چون برای عبرت گیرندگان از هر گفتار رسا و منطق بلیغی و از هر قول قابل قبولی اثرش بیشتر و نفوذش موثرتر است».

باری محصل از مجموع مطالب آنکه: امیرالمؤمنین علیه السلام وارث جمیع کمالات رسول خدا بوده اند و به استثنای مقام نبوت که به آن حضرت انقطاع یافت تمام تَلَلُّوَات و لَمَعَانِهَای نوری که از عوالم غیب در وجود خاتم النبیین بروز کرد همگی در آئینه پاک و صافی نفس امیرالمؤمنین درخشید و این است حقیقت ارث، چنانکه عامه روایت کرده اند: قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِي اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» نَحْنُ أَوْلِيَاكَ<sup>۲</sup>.

«امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر بندگان برگزیده از این آیه مبارکه گفتند: مراد ما هستیم». و دیگر ابن مردویه با سند متصل خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می رساند که در تفسیر این آیه مبارکه فرمودند: نَحْنُ هُمْ «ما برگزیدگان از بندگان خدا هستیم که قرآن به ما ارث رسیده است».

و حاکم حسکانی از ابوحمره ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است قَالَ: إِنِّي جَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ جَاءَهُ رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ جِئْنَاكَ (كُنَى) تُخْبِرُنَا عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ، فَقَالَ: وَمَاهِي؟ قَالَا: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِي اصْطَفَيْنَا». فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! وَأَيْتَشْنُ يَقُولُونَ؟ قَالَا: يَقُولُونَ إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ إِذَا فِي الْجَنَّةِ؟! قَالَ: فَقُلْتُ مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ؟ فَقَالَ: نَزَلَتْ وَاللَّهِ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ — ثَلَاثَ مَرَّاتٍ — قُلْتُ: أَخْبِرْنَا مَنْ فِيكُمْ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ؟ قَالَ: الَّذِي اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَ

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۷ ص ۲۶۹.

۲ و ۳- «غایة المرام» حدیث اول و دوم ص ۳۵۱.

سَيِّئَاتِهِ— وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ— فَقُلْتُ: وَالْمُقْتَصِدُ؟ قَالَ: الْعَابِدُ لِلَّهِ فِي بَيْتِهِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْيَقِينُ.  
فَقُلْتُ: السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ؟ قَالَ: مَنْ شَهَرَ سَيْفَهُ وَدَعَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ<sup>۱</sup>.

«ابوحزمه گوید: نزد حضرت امام زین العابدین عليه السلام نشسته بودم که دو مرد از اهل عراق وارد شدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا آمده ایم تا معنی بعضی از آیات قرآن را برای ما بیان بفرمائی. حضرت فرمود: چیست آن آیات؟ عرض کردند: قول خدای تعالی: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا. حضرت فرمودند: اهل عراق برگزیدگان را که وارث کتاب هستند چه کسانی می دانند؟ عرض کردند: آنها می گویند: دربارهٔ اَمّتِ مُحَمَّدٍ وآله و سلم نازل شده است. حضرت فرمود: بنابراین همهٔ اَمّت در بهشتند؟! ابوحزمه گوید: من ازین آنها سؤال کردم: ای فرزند رسول خدا پس دربارهٔ که نازل شده است؟ حضرت سه مرتبه فرمود: سوگند به خدا دربارهٔ ما اهل بیت نازل شده است. عرض کردم: پس ما را مطلع فرما که در میان شما ظالم به نفس خود کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی که کارهای نیک و بد او مساوی باشد، و او در بهشت است. عرض کردم: مقتصد و میانه رو کیست؟ فرمود: کسی که در خانهٔ خود عبادت خدا را به جای آورد تا یقین او برسد. عرض کردم: سابق به خیرات کیست؟ فرمود: کسی که شمشیر خود را برهنه کند و مردم را به راه خدا دعوت کند».

و نظیر این استدلال را حضرت امام رضا عليه السلام به مأمون می کنند که مراد از وارثین کتاب خصوص عترت رسول خدا هستند، و این مطلب ضمن روایت مفصلی است که حضرت رضا در مجلس مأمون از آیات قرآن دوازده مزیت برای عترت و اهل بیت رسول خدا اثبات می کنند. این روایت را صدوق مفصلاً در «عیون اخبار الرضا» آورده<sup>۲</sup>، و سید بحرانی در «غایة المرام» مقدار مختصری از آن را که شاهد برای اثبات میراث است ذکر کرده<sup>۳</sup>، و مجلسی از «تفسیر علی بن ابراهیم» از ابان بن صلت مختصر آن را آورده است<sup>۴</sup>.

و مجلسی گوید: سید علی بن طاووس در کتاب «سعد السعود»

۲- «عیون» ص ۱۴۹.

۱- «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۰۴.

۴- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۵.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۲، حدیث دهم.

گوید: من روایات بسیاری را یافته‌ام که بعضی از آنها را در کتاب «الْبَهْجَةُ بِمَرَّةِ الْمُهْجَةِ» ذکر کرده‌ام که مراد از قول خداوند جلّ جلاله «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ، جمیع ذرّیّه پیغمبر هستند و در میان آنها ستمگر به نفس جاهل به امام است، و مقتصد عارف به امام است، و سابق به خیرات خود امام است.

و از کسانی که ما این دسته روایات را از آنها نقل نموده‌ایم شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه در کتاب «فرق» است با اسناد خود از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، و دیگر از کتاب «واحدة» از ابن ابی جمهور در روایی که از ابومحمد الحسن بن علیّ العسكري روایت کرده است، و دیگر از کتاب «دلایل» متعلق به عبدالله بن جعفر حمیری از امام حسن عسکری روایت کرده است، و دیگر از کتاب محمد بن علیّ بن رباح با اسناد خود از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و او از کتاب محمد بن مسعود بن عیاش در تفسیر قرآن روایت کرده است، و دیگر از کتاب «جامع صغیر» یونس بن عبدالرحمن، و دیگر کتاب عبدالله بن حماد انصاری، و دیگر کتاب ابراهیم خزاز، و غیر از این کتابها که فعلاً اسامی آنها در نظر من نیست<sup>۱</sup>.

این مجموع روایاتی است که در تفسیر کریمه شریفه سابقاً بیان کردیم، و اینک نیز چند روایت آنرا ذکر کردیم، و از مجموع مطالب واضح شد که امیرالمؤمنین یگانه روزگار در صفات عالیّه انسانیت و فریده دهر و گوهر تابناک عالم خلقت و معلّم بشریت و سرمشق تعالیم صالحه و منبع خیرات و معدن برکات و فخر بنی آدم و افتخار ملائکه و پیغمبران بوده‌اند. و چه خوب خضر پیغمبر آن حضرت را بسدین صفات عالیّه ستوده و تمجید نموده و در مصیبت آن حضرت گریان شده است.

صفوانی در کتاب «إِحْسَنُ وَ مِحْسَنُ» و کلینی در کتاب «کافی» روایت کرده‌اند که چون امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند جاءَ شَيْخٌ يَتَنَكَّى وَهُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلَاقَةُ النَّبُوَّةِ، حَتَّى وَقَفَ بَابُ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابَ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ فَلَقَدْ كُنْتَ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا، وَأَخْلَصَهُمْ إِيْمَانًا، وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا، وَأَخْوَفَهُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَطْوَعَهُمْ لِتَبِيِّ اللَّهِ، وَأَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَأَكْثَرَهُمْ سَوَابِقَ، وَأَشْبَهُهُمْ

۱- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۵.

بِهِ خَلْفًا وَخَلْفًا وَسِمَاءً وَقَضَاءً. وَكُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا، وَأَعْلَاهُمْ طَوْدًا، وَأَقْدَمَهُمْ كَلَامًا، وَأَضْوَبَهُمْ مَنْطِقًا، وَأَشْجَمَهُمْ قَلْبًا، وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَأَقْوَاهُمْ يَقِينًا. حَفِظْتَ مَا ضَيَعُوا وَرَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَشَمَّرْتَ إِذِ اجْتَمَعُوا، وَعَلَوْتَ إِذْهَلَعُوا، وَوَقَفْتَ إِذْ شَرَعُوا، وَأَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا ظَلَمُوا. كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا وَأَصِيبًا، وَلِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِضْنًا. كُنْتَ كَالجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ أَعْوَاصِفٌ. كُنْتَ لِلظُّلَمِ كَالْأَبِ الشَّفِيقِ وَبِالْإِرَامِلِ كَالْبَتْلِ الْعَطُوفِ. فَسَمَّتَ بِالسَّوِيَّةِ، وَعَدَلْتَ فِي الرَّعِيَّةِ، وَأَطْفَأْتَ النَّيْرَانَ وَكَسَرْتَ الْأَضْنَامَ، وَأَذَلَّتْ الْأَوْتَانَ، وَعَبَدْتَ الرَّحْمَنَ - فِي كَلَامٍ لَهُ كَثِيرٌ - فَالْتَقْتُوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا. فَسُئِلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَانَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .<sup>۱</sup>

«چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رحلت کردند پیرمردی گریه کنان آمد درحالی که می گفت: امروز زنجیرهای نبوت پاره شد، تا ایستاد درِ اطاقی که حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت: خداتو را رحمت کند، حقاً که اولین کسی بودی که اسلام آوردی، و پالک‌ترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزونتر، و مناقب و فضائلت از همه عالیت، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره‌ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سروصدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثبات از همه بالاتر و رفیع مرتبه‌تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و کردارت از همه نیک‌تر، و یقینت از همه قوی‌تر بود. حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، و دامن همت به کم‌رزدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس خود را بلندداشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقف کردی در وقتی که آنها بدعت نهادند، و دادخواهی کردی نسبت به ظلم‌هایی که نمودند. ای علی تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و ملجأ و حصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تندبادهای اهواء و آراء باطل و طوفانهای سخت امیال و

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۱.

افکار مخالفین ابداً مختصر حرکتی و تکانی در توبه وجود نیاورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رؤوف و عطوف. بیت المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق کشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بُت های ظاهر و باطن را درهم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزوجل قیام و اقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیة آن حضرت را بیان کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال کردند؟ فرمود: آن مرد پسر خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

علامه مجلسی این بیانات خضر را با مختصر اختلافی در لفظ ولی مفصلتر در بحار آورده و از «کمال الدین و تمام النعمه» صدوق روایت کرده است.<sup>۱</sup>

و محدث قمی گوید: این روایت به سندهای معتبر از کلینی و صدوق و دیگران روایت شده و من در کتاب «هدیه» در باب زیارات آن حضرت ذکر کرده ام، چون کلمات خضر به منزله زیارت امیرالمؤمنین است.<sup>۲</sup>

و حقیر گوید: الحق این عبارات خضر جامع مقامات معنوی و روحی امیرالمؤمنین است، و سزاوار است در کتاب مستقلی مفصلاً و مشروحاً شرح شود.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که ترکنم سرانگشت و صفحه بشمارم

از موفق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از محمد بن منصور نقل است که او می گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: آن مقداری که از فضائل و مناقب درباره علی بن ابیطالب آمده است راجع به هیچ یک از اصحاب وارد نشده است. و احمد بن حنبل می گفت: مردی به ابن عباس گفت: سبحان الله چقدر فضائل علی بن ابیطالب زیاد است من گمان دارم که سه هزار منقبت باشد! ابن عباس گفت: آیا نمی گوئی که به سی هزار نزدیکتر است؟<sup>۳</sup>

۲- «منتهی الآمال» ج ۱ ص ۱۳۴.

۱- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۶۷۷.

۳- «تنبیخ الموده» باب: ۴۰ ص ۱۲۱.

و نیز خوارزمی با سند خود از حرب بن عبد الحمید روایت کرده که سلیمان اعمش برای ما گفت که منصور دوانیقی در ایام خلافتش به من گفت: ای سلیمان به من باید بگوئی که چند حدیث در فضائل علی بن ابیطالب روایت کرده‌ای؟ گفتیم: مقدار اندکی. گفت: وای بر تو، به تومی گویم چقدر؟ گفتیم: ده هزار حدیث یا هزار حدیث. چون کلمه هزار را از زبان من شنید آنرا کوچک شمرد و گفت: وای بر تو ای سلیمان همان ده هزار صحیح است که اول گفتی<sup>۱</sup>.

و نیز خوارزمی با سند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ أَنَّ الْأَشْجَارَ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْجَنِّ حُسَابٌ وَالْإِنْسَ كِتَابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ<sup>۲</sup>. «رسول خدا ﷺ فرمود: اگر تمام درختان عالم قلم شود و دریاها مرکب گردد و جن حسابگر و تمام افراد انسان نویسنده و کاتب، نمی‌توانند فضائل علی بن ابیطالب را بشمرند».

و نیز خوارزمی با سند خود از محمد بن عماره از پدرش از جعفر بن محمد الصادق از پدرانش از امیرالمؤمنین از رسول خدا روایت کرده است که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِرَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً، فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقْرَأً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ.

«حصرت رسول اکرم ﷺ به جماعتی از اصحاب خود گفتند: خداوند تعالی برای برادر من علی فضائلی برون از حد و شماره قرار داده، هر کس یک فضیلت از فضائل او را ذکر کند و به آن اعتراف و اقرار داشته باشد خداوند تمام گناهان گذشته دور و نزدیک او را می‌آمرزد».

وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ. قَالَ: النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ عِبَادَةٌ، وَذِكْرُهُ عِبَادَةٌ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِمُؤَلَاتِيهِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ<sup>۳</sup>.

«و هر کس فضیلتی از فضائل علی بن ابیطالب را بنویسد دائماً ملائکه برای

۱ و ۲- «بتایع المودة» باب ۴۰ ص ۱۲۱.

۳- «بتایع المودة» باب ۴۰ ص ۱۲۳.

او استغفار می کنند تا زمانی که از آن نوشته اثری باقی است، و کسی که گوش فرا دارد به يك فضیلت از فضائل او می آموزد خدا تمام گناहانی را که با استماع و گوش انجام داده است، و کسی که نظر کند به کتابی که در آن فضائل علی نوشته شده است خداوند می آموزد تمام گناहانی را که با چشم و نظر انجام داده است. و سپس فرمود: نظر کردن به علی عبادت است، و یاد کردن علی عبادت است، خداوند ایمان بنده خود را نمی پذیرد مگر به دوستی او و به برائت و بیزاری از دشمنان او).

و نیز خوارزمی در «مناقب» از سیماک بن حرب، از سعید بن جبیر روایت کرده است، که اومی گفت: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: أَسْأَلُكَ عَنِ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِي عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: يَا بْنَ جُبَيْرٍ تَسْأَلُنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَلْفٍ مَنَقَبَةٍ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ لَيْلَةُ الْفِرْزِيَّةِ فِي قَلْبِ بَدْرٍ، سَلَّمَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ، وَتَسْأَلُنِي عَنْ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَصَاحِبِ حَوْضِهِ وَصَاحِبِ لَوَائِهِ فِي الْمَخْشَرِ. وَالَّذِي نَفْسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بِيَدِهِ لَوْ كَانَتْ بِحَارِ الدُّنْيَا مِدَادًا، وَأَشْجَارُهَا أَقْلَامًا، وَأَهْلُهَا كُتَّابًا فَكَتَبُوا مَنَاقِبَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَقَضَائِلَهُ مَا أَحْصَوْهَا.

«سعید بن جبیر می گوید: من از علت اختلاف عقیده مردم درباره علی بن ابیطالب از ابن عباس سؤال کردم. در پاسخ گفت: ای فرزند جبیر از من پرسش می کنی درباره کسی که سه هزار منقبت فقط در یک شب داشت و آن شب شب مشک بود در چاه بدر، بر او سه هزار فرشته از نزد خداوندشان سلام کردند. و از من پرسش می کنی درباره وصی رسول خدا ﷺ، و صاحب حوض کوثر او، و صاحب پرچم توحید و لوای حمد او در روز بازپسین. سوگند به خدائی که جان عبدالله بن عباس در دست قدرت اوست اگر تمام اقیانوسهای دنیا مرکب شوند، و تمام درختهای دنیا قلم گردند، و تمام اهل عالم نویسنده شوند از عهده شمارش فضائل و مناقب علی بن ابیطالب برنخواهند آمد».

و نیز خوارزمی در «مناقب» از ابوظفیر روایت کند که قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ: لَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ مِنَ السَّوَابِقِ مَا لَوْ قَسَمَتْ سَابِقَةٌ مِنْهَا بَيْنَ النَّاسِ لَوَسِعَتْهُمْ خَيْرًا<sup>۲۱</sup>. «بعضی از اصحاب رسول خدا گفته اند: برای علی بن ابیطالب سوابقی است که اگر

یکی از آنها در بین جمیع افراد بشر تقسیم گردد به همه آنها خیر و رحمت خواهد رسید».

ابن شهر آشوب گوید: از جمله معجزات بعد از رحلت علی بن ابیطالب آن است که جماعتی از عامه و مخالفین بدون اختیار و اضطراراً مناقب و فضائل او را نقل کردند و خداوند چنان آنها را مسخر فرموده است که اینها را ذکر کنند با آنکه این مناقب برهان روشن و حجت قاطعه بر علیه خود آنها و آئین و مذهب آنهاست، به طوری که اگر یکی از آنها یکی از این فضائل را رد کند فوراً رفیقش می گوید: این جای رد نیست، این مطلب در تواریخ و صحاح و سُنن و جوامع و سیر و تفاسیر آمده و تمام بزرگان علم و حدیث و تاریخ و تفسیر و رجال و سیره اجماع کرده اند که این حدیث صحیح است و این منقبت برای علی بن ابیطالب محلّ ردّ و انکار نیست، و اگر احياناً در یکی از این کتب یافت نشود مسلماً در دیگری یافت می شود.

و از جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش آن است که در مناقب او علمای عامه اجماع کرده اند یا افراد بسیاری از آنها مناقب او را ذکر کرده اند به طوری که این فضائل و مناقب در نزد آنها علم ضروری شده است مانند آنکه ابن جریر طبری، کتاب «الغدیر» را تصنیف کرده است، و ابن شاهین کتاب «مناقب» و کتاب «فضائل فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ» را، و یعقوب بن شیبۀ کتاب «تفضیل الحسن والحسین» عَلِيهِمَا السَّلَامُ و کتاب «مسند امیرالمؤمنین و اخباره و فضائله عَلِيهِ السَّلَامُ» را، و جاحظ کتاب «علوی» و کتاب «فضل بنی هاشم علی بنی امیه» را، و ابونعیم اصفهانی کتاب «منقبۀ المطهرین فی فضائل امیرالمؤمنین» و «مانزل القرآن فی امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ» را، و ابوالمحاسن الزّویانی کتاب «جعفریات» را، و الموفق المکی کتاب «قضایا امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ» و کتاب «ردّ الشمس لامیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ» را، و ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی کتاب «نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ» را، و ابوصالح عبدالملک مؤدّن کتاب «الأربعین فی فضائل الزهراء عَلِيْهَا السَّلَامُ» را، و أحمد بن حنبل کتاب «مسند اهل البيت و فضائل الصحابة» را، و ابوعبدالله محمد بن احمد النظیری کتاب «الخصائص العلویة علی سائر البریة» را، و ابن المغازلی کتاب «مناقب» را، و ابوالقاسم البسطی (البُستی - خ ل) کتاب «المراتب» را، و ابوعبدالله بصری کتاب «درجات» را، و خطیب ابوتراب



کتاب «الحدائق» را، با آنکه همه آنها چون میل به مخالفین امیرالمؤمنین داشتند و مذهب آنها مذهب شیخین بوده است ناچار بسیاری از مطالب را کتمان کرده اند، و این حقیقت واقعاً معجزه و خرق عادت است که دشمنانش بر فضائل او گواهی دهند و مُنکران او به مناقبش اعتراف کنند<sup>۱</sup>.

شاعر گوید:

شَهْدَةُ الْأَنَامِ بِفَضْلِهِ حَتَّى الْعِدَايِ وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ<sup>۲</sup>  
 «تمام مردم یکدل بر فضیلت او گواهی دهند حتی دشمنان او، و فضیلت آنست که دشمنان به آن شهادت دهند».

و شاعر دیگری گوید:

يَرَوْنَ مَنَاقِبَهُمْ لَنَا أَعْدَاؤُهُمْ لِأَفْضَلِ إِلَّا مَا رَوَاهُ حَسُودُ<sup>۳</sup>  
 «دشمنان اهل بیت رسول خدا برای ما مناقب آنها را روایت می کنند، فضل و شرف نیست مگر آنکه حسود روایت کند».

البته این افرادی را که ابن شهر آشوب با مصتفات آنها شمرده است قبل از زمان خود او بوده اند، چون او در سنه پانصد و هشتاد و هشت (۵۸۸) فوت کرده است ولی بعضی از مصتفات دیگر در این زمینه قبل از او و بعد از او نوشته شده است که سید محمد مهدی فرزند سید حسن خراسان در مقدمه طبع هفتم از «ینابیع المودة» تعداد آنها را به يك صد و هشتاد و سه (۱۸۳) کتاب رسانیده است.

ابن شهر آشوب گوید: و از جمله معجزات آنحضرت بعد از وفاتش کثرت روایات در مناقب و فضائل اوست با آنکه کتب و روایات فضائل او را دفن می کردند و از ترس وعیدهای مخالفین اسم علی را در روایات نمی بردند.

مسلم و بخاری و ابن بطة و نظیری در ضمن حدیثی از عائشه در مرض حضرت رسول ﷺ روایت کرده اند: فَقَالَتْ فِي جُمْلَةٍ ذَلِكَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْفَضْلِيِّ وَرَجُلٍ آخَرَ يَحُطُّ قَدَمَاهُ، عَاصِبًا رَأْسَهُ - تَعْنِي عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ .  
 «عائشه در ضمن گفتارش گفت: رسول خدا در مرض موت به مسجد رفت

۱ و ۲ و ۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۴.

۴- «مناقب» ج ۱ ص ۴۸۴.

درحالی که قدمهایش روی زمین کشیده می شد و دستمالی بر سر بسته بود و دو نفر از اهل بیتش زیر بغلهای او را گرفته بودند: یکی فضل بن عباس بود و یکی يك مرد دیگر (مراد از مرد دیگر علی است که عائشه یا از روی حسادت بیان نکرده یا روات آنرا کتمان کرده اند).

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّا كَتَبْنَا فِي الْأَفَاقِ نَهْيَهُ عَنِ ذِكْرِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ فَكُفَّتْ لِسَانُكَ. قَالَ: أَفْتَهَانَا عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَفْتَهَانَا عَنْ تَأْوِيلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَفْتَقَرُّهُ وَلَا تَسْأَلُ؟ قَالَ: سَلْ عَنْ غَيْرِ أَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: إِنَّهُ مُتَرَكِّلٌ عَلَيْنَا فَتَسْأَلُ غَيْرَنَا؟ أَتَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ؟ فَإِذَا تَهْلِكُ الْأُمَّةُ. قَالَ: أَفَرَأَوْا وَلَا تَرَوُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ. «يُرِيدُونَ لِيُظْلِفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ». ثُمَّ نَادَى مُعَاوِيَةُ: أَنْ بَرَّتِ الدِّمَّةَ مِمَّنْ رَوَى حَدِيثًا مِنْ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ، حَتَّى قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الشَّدَادِ اللَّيْثِيُّ: وَذَلَّتْ آتَى أَتْرَكِي أَنْ أَحَدَتْ بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ بَنِي أَبِيطَالِبٍ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ وَأَنَّ عُثْقَى ضُرِبَتْ.<sup>۱</sup>

«معاویه به ابن عباس گفت: مابه تمام کشورهای اسلامی نوشته ایم که مناقب علی را بر زبان نیاورند، تو نیز زبان خود را از ذکر فضایل او بازدار. ابن عباس گفت: آیا ما را نهی می کنی از خواندن قرآن؟ معاویه گفت: نه. ابن عباس گفت: آیا ما را منع می کنی از تفسیر و معنای قرآن؟ گفت: آری. ابن عباس گفت: آیا ما قرآن را بخوانیم ولی معنی را نفهمیم و سؤال نکنیم؟ گفت: سؤال بکن لیکن از اهل بیت سؤال مکن. ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت نازل شده آیا ما از غیر آنها بپرسیم؟ آیا تومی خواهی ما را از پرستش خدا باز داری؟ بنابراین همه امت هلاک خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید اما روایاتی را که از رسول خدا درباره شأن نزول آیاتی که درباره اهل بیت نازل شده رسیده است برای مردم بیان نکنید» (آری می خواهند نور خدا را خاموش کنند و با زبانهای خود جلوی انتشار فضل و حق را بگیرند). سپس معاویه با صدای بلند ندا درداد: ذمه و عهد من بری است از کسی که در فضائل علی

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۴. و این حدیث ملاقات معاویه با ابن عباس را در «قاموس الرجال» ج ۶ ص ۴۱ مفضلاً از کتاب «سلیم بن قیس» نقل می کند، و در کتاب سلیم در صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳ موجود است.

• در نسخه بدل: اِنِّي بَرَّتُ الدِّمَّةَ آمَنَةً است؛ یعنی من ذمه و عهد خود را برداشتم.

روایتی را بیان کند. و کارآنچنان سخت شد و ترس و خوف مردم از بیان فضائل به جایی رسید که عبدالله بن شداد لئثی گوید: من دوست دارم يك روز تا شب بگذارند من مناقب علی را بیان کنم و سپس گردن مرا بزنند».

و کار به جایی رسید که محدث که در فقه حدیثی یا در مبارزه روایتی در شأن امیرالمؤمنین نقل می‌کرد نمی‌گفت: علی، بلکه می‌گفت: قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرْبَيْهِ یعنی مردی از قریش گفت.

و عبدالرحمن بن ابی لیلی در روایات خود به جای لفظ علی می‌گفت: مردی از اصحاب رسول خدا. و حسن بصری می‌گفت: أبو زینب<sup>۱</sup>.

و از سعید بن جبیر سؤال کردند: بردارنده پرچم و لوای حمد در روز قیامت کیست؟ در پاسخ گفت: مگر دل خوشی داری؟<sup>۲</sup> (یعنی می‌خواهی من بگویم علی و همین بیان من سبب کشته شدن من و تو گردد).

و شعبی گوید: من می‌شنیدم که خطیب‌های بنی‌امیه علی بن ابیطالب را لعن و سب می‌کردند در بالای منبرها و لیکن مثل آنکه کسی بازوی‌های علی را گرفته و به آسمان بالا می‌برد، و می‌شنیدم که اسلاف و نیاکان بنی‌امیه را مدح و تحسین می‌کردند لیکن گوئی شکم جیفه و مرداری را می‌شکافند و تعفن و بوی گند او بیشتر منتشر می‌شد.

و يك زن عربی را دیدند که در مسجد کوفه می‌گفت: يَا مَشْهُورًا فِي السَّمَاوَاتِ وَيَا مَشْهُورًا فِي الْأَرْضِينَ، يَا مَشْهُورًا فِي الْآخِرَةِ، جَهَدْتَ الْجَبَابِرَةَ وَالْمُلُوكَ عَلَيَّ إِظْفَاءً نُورِكَ وَإِخْمَادًا دِيكَرِكَ، فَأَبَى اللَّهُ لِيذِكْرِكَ إِلَّا غُلُوقًا وَتُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً وَنَمَاءً وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

«ای کسی که در آسمانها مشهوری و در زمین‌ها معروفی، ای کسی که در آخرت مشهوری، جباران روزگار و پادشاهان قدرتمند در خاموش کردن نور تو و فرو نشاندن ذکر تو کوشش‌ها نمودند لیکن خداوند ذکر تو را بالاتر و نورتو را روشن‌تر و نمودارتر نمود گرچه مشرکین نمی‌پسندند». از او سؤال کردند: مراد از این مرد کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب<sup>۳</sup>. سؤال کننده تا متوجه شد که چه کسی این جمله را گفت دیگر کسی را ندید.

۱ تا ۴- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۵.

و ابن نُبَّانَه گوید: حيله و مکر قریش در خاموش کردن نور علی به حدّ اعلی رسید اما به صیحهٔ قیامت يك صدا اضافه شد و انوار و آثار رحمت قیامت در زمین ظاهر شد، مشاهد و مقابر اولاد علی در هر سرزمینی دیده می شود، و خوابهای عجیب از مناقب او پرده برمی دارد، و مریض های زمینگیر شفا می یابند، و مبتلایان نجات می یابند، و این امر برای آحدی غیر از علی بن ابیطالب شنیده نشده است.<sup>۱</sup> شیخ اُزری اشعاری را در مدح حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: از آن جمله این است:

مَا تَنَاهَتْ عَوَالِمُ الْعِلْمِ إِلَّا      وَاللّٰی ذَاتِ أَحْمَدِ مُنْتَهَاهَا  
أَيُّ خَلْقٍ لِلّٰهِ أَعْظَمُ مِنْهُ      وَهُوَ الْغَايَةُ الَّتِي اسْتَقْضَاهَا  
قَلْبَ الْخَافِقِينَ ظَهْرًا لِيَتَّظِنَ      فَرَأَى ذَاتَ أَحْمَدِ فَاجْتَبَاهَا

۱- عوالم علم، غایت و نهایتی ندارد، مگر آنکه به ذات احمد منتهی می گردد.

۲- کدامیک از مخلوقات خداوند از او عظیم ترند؟ در حالی که غایت و مقصودی که خداوند عالم را بدان جهت آفریده است، اوست.  
۳- خداوند تمام عالم را از مشرق و مغرب زیر و زبر کرد، و کاینات را درهم ریخت، و ذات احمد را دید، و او را انتخاب کرد، و اختیار فرمود.  
تا آنکه می رسد به اهل بیت و در مقام طهارت و عظمت آنها می گوید:

سَادَةٌ لِأَثْرِيدِ الْإَرْضِ وَاللّٰهِ      كَمَا لِأُثْرِيدِ الْإِلَهِ رِضَاهَا  
خَصَّهَا مِنْ كَمَالِهِ بِالْمَعَانِي      وَبِأَعْلَى أَسْمَائِهِ سَمَاهَا  
لَمْ يَكُونُوا لِلْعَرْشِ إِلَّا كُنُوزًا      خَافِيَاتِ سُبْحَانَ مَنْ أَبْدَاهَا  
كَمْ لَهُمْ أَلْسُنٌ عَنِ اللّٰهِ تُنْبِي      هِيَ أَوْلَامُ حِكْمَةٍ قَدْ بَرَاهَا  
وَهُمُ الْأَعْيُنُ الصَّحِيحَاتُ تَهْدِي      كَلَّ نَفْسٍ مَّكَفُوفَةٍ عَيْنَاهَا  
عُلَمَاءُ أُمَّةٍ حُكْمَاءُ      يَهْتَدِي النُّجُومُ بِاتِّبَاعِ هُدَاهَا  
وَرِثُوا مِنْ مُحَمَّدٍ سَبْقَ أَوْلَاهَا      وَحَارُوا مَا لَمْ تَحْزُرْ أَخْرَاهَا

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۵.

- ۴- امامان اهل بیت، سادات و بزرگوارانی هستند که نمی خواهند مگر رضای خدا را، همچنانکه خدا نمی خواهد مگر رضای ایشان را.
- ۵- خداوند از کمال خود، آنان را به معانی اختصاص داده است، و از عالی ترین اسماء خود آنان را بهره مند نموده و افاضه کرده و نام گذاری نموده است.
- ۶- آنان برای عرش خدا نیستند مگر گنجهای مخفی، پاك و منزّه است آن خداوندی که آنان را ظاهر کرده است.
- ۷- چه بسیار آنها زبانهای دارند که از خدا خبر می دهد و آگاه می کند؛ آری ایشان قلم های حکمتی هستند که خداوند به دست خود تراشیده است.
- ۸- ایشان چشم های صحیح و سالمی هستند که هدایت و راهنمایی می کنند هر کسی را که دو چشم او کور و نابینا شده باشد.
- ۹- ایشان علماء و امامان و حکمائی هستند که ستارگان آسمان در اثر متابعت و پیروی از هدایت آنان، راه می یابند و هدایت می شوند.
- ۱۰- از محمد به ارث بردند آنچه را که در میدان مسابقه با اولین امت به عنوان حق السَّبِق و پاداشِ گرو بندی گذاشته شده بود؛ واحاطه و حيازت کردند به آنچه که آخرین امت نتوانستند آن را حيازت کنند و بدان برسند و احاطه کنند.
- و دوباره در توصیف حضرت رسول می گوید:

|   |   |
|---|---|
| آيَةُ اللَّهِ حِكْمَةٌ اللَّهُ سَيْفُ اللَّهِ | وَالرَّحْمَةُ الَّتِي أَهْدَاهَا          |
| فَاضِلٌ لِخَلْقِي مِنْهُ عِلْمٌ وَجِلْمٌ      | أَخَذَتْ عَنْهُمَا الْعُقُولُ نُهَاهَا    |
| لَمْ يَكُنْ أَكْرَمَ النَّبِيِّينَ حَتَّى     | عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهَا أَزْكَاهَا        |
| إِنَّمَا الْكَائِنَاتُ نُقْطَةٌ خَطٌّ         | بِيَدَيْهِ نَعِيمُهَا وَشَقَاهَا          |
| كُلُّ مَا دُونَ عَالِمِ اللُّوحِ طَوْعٌ       | لِيَدَيِّ فَضْلِهِ الَّذِي لَا يُبْضَاهَا |
| حَازِمِينَ جَوْهَرِ التَّقْدُسِ نَفْساً       | نَاهَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي مَغْنَاهَا     |
| لَا تُجِلُّ فِي صِفَاتِ أَحْمَدٍ فِكْرًا      | فَهِيَ الصُّورَةُ الَّتِي لَنْ تَرَاهَا   |
| حَازَ قُدْسِيَّةَ الْعُلُومِ وَإِنْ لَمْ      | يُبُوتْهَا أَحْمَدُ فَمَنْ يُبُوتُهَا     |
| وَهُوَ الْآيَةُ الْمُحِيطَةُ فِي الْكَوْ      | نِ قَفِي عَيْنِي كُلِّ شَيْءٍ تَرَاهَا    |

۱۱- محمد آیت خداست و حکمت خداست و شمشیر خداست و رحمت

خداست که آنرا به عنوان هدیه فرستاده است.

- ۱۲- از محمد به خلائق، علم و حلم افاضه شد، که عقول از این علم و حلم، عقل‌های خود را گرفتند.
- ۱۳- محمد گرامی‌ترین پیامبران نشد مگر زمانی که خداوند دانست که او از همه پیامبران با نموتر و با رشادتر و با استعدادتر است.
- ۱۴- تمام موجودات از کاینات همچون نقطه خطی هستند که دوسر خط به دست اوست؛ خواه نعمت و رحمتی که بدانها رسد؛ و خواه نعمت و مشکلات سختی‌ها.
- ۱۵- و هرچه به طور کلی، پائین‌تر از عالم لوح است همگی مطیع و منقاد و دست‌فضل و کرم اوست؛ فضلی که هیچ شبیه و نظیر ندارد.
- ۱۶- او از حاق طهارت و از جوهر قدس، حائز نفسی شده است که پیامبران در معنی و حقیقت آن نفس همگی گم و سرگردانند.
- ۱۷- پس تو در صفات احمد، فکر خود را جَولان مده و به گردش در میاوری، زیرا که آن صفات، صورتی است که ابدأ آنرا نخواهی دید.
- ۱۸- او به مقام قداست علوم و لب و لباب دانش‌ها رسیده است؛ و اگر این قدسیت به احمد داده نشده است پس به چه کسی داده شده است؟
- ۱۹- و او آیت کبری و آئینه کامل خدا و محیط بر عالم کون است و بنابراین در حاق و حقیقت هر چیز او را می‌بینی.
- و مفضل از مقامات حضرت رسول اکرم وَاللَّهُ عَلَيْهِ نقل می‌کند تا می‌رسد به مقامات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ و می‌گوید:
- مَلِيكَ شُدَّ أَرْزُهُ بِأَخِيهِ      فَاسْتَقَامَتِ مِنَ الْأُمُورِ قَنَاها  
 أَسَدِ اللَّهِ مَا رَأَتْ مُقَلَّتَاهُ      نَارَ حَرْبٍ تَشْبُ إِلَّا اضْطَلَاهَا
- ۲۰- او پادشاهی بود که خداوند پشت و کمر او را به برادرش محکم کرد و بنابراین، جریان امور و امانده، چون نیزه ایستاده بر سر پاشد.
- ۲۱- برادرش اسدالله شیر خداست که هیچگاه دوچشم او ندید که آنش جنگ افروخته است مگر آنکه آن را گرم کرد.
- و بعداً مشروحاً فضائل آن حضرت را در مقامات بدر و احد و احزاب.

وحنین و حبیر و سایر مناقب را از قبیل نزول آیه تطهیر و مباحله و سوره هَلْ آتَى و سدّ ابواب و حدیث منزلت و حدیث غدیر و غیر ذلک بیان می کند تا آنکه می گوید:

أَيُّهَا الرَّاِكِبُ الْمُحِجُّ رُوَيْدًا      بِقُلُوبٍ تَقَلَّبَتْ فِي جَوَاهَا  
 إِنْ تَرَأْتِ أَرْضَ الْغَرِيْبَيْنِ فَاخْلَعِ      وَأَخْلَعِ النَّعْلَ دُونَ وَادِي طُوَاهَا  
 وَإِذَا شِمْتَ قِبَّةَ الْعَالِمِ الْأَعْلَى      وَأَنْوَارَ رَبِّهَا تَغْشَاهَا  
 فَتَوَاضِعْ فَتَمَّ دَارَةُ قُدْسٍ      تَتَمَنَّى الْأَفْلَاكُ لِنَمِّ نَرَاهَا  
 فُلٌّ لَهُ وَالِدٌ مُوَعِّ سَفْحِ عَقِيقٍ      وَالْجَوَى تَضْطَلِي بِنَارِ غَضَاهَا  
 يَا بِنَّ عَمَّ الْمُضْطَفِي أَنْتَ يَدُ اللَّهِ      الَّتِي عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا  
 أَنْتَ قُرْآنُهُ الْقَدِيمُ وَأَوْصَا      فُكَّ آيَاتُهُ الَّتِي أَوْحَاهَا  
 حُسْبُكَ اللَّهُ فِي مَا بَرَّشْتِي      هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَتَنَاهَى  
 أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ الْبَرِيَا      وَالسَّمَا خَيْرُ مَا بِيهَا قَمَرَاهَا  
 لَكَ ذَاتُ كَذَابِهِ حَيْثُ لَوْلَا      أَنَّهَا مِنْلُهَا لَمَا آخَاهَا  
 قَدْ تَرَأَصْتُمَا بِشَدِي وَصَالِي      كَانَ مِنْ جَوْهَرِ التَّجَلِّي غَدَاهَا  
 يَا عَلِيُّ الْمِقْدَارُ حَسْبُكَ لَاهُو      نَبِيَّةٌ لَا يُحَاطُ فِي عُلْيَاهَا  
 لَكَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ اللَّطْفِ صِبْغَتْ      جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ فِدَاهَا  
 كُلُّ مَا فِي الْقَضَاءِ مِنْ كَائِنَاتٍ      أَنْتَ مَوْلَى بَقَائِهَا وَقَنَاها  
 يَا أَخَا الْمُضْطَفِي لَدَيْ ذُنُوبٍ      هِيَ عَيْنُ الْقَدَى وَأَنْتَ جَلَاهَا  
 يَا غِيَاثَ الصَّرِيخِ دَعْوَةَ عَافٍ      لَيْسَ إِلَّا كَيْ سَامِعٍ نَجْوَاهَا  
 كَيْفَ تَخْشَى الْعَصَاةَ بَلْوَى الْمَعَا      صِي وَبِكَ اللَّهُ مُنْقِذُ مُبْتَلَاهَا  
 لَكَ فِي مُرْتَقَى الْعُلَى وَالْمَعَالِي      دَرَجَاتٌ لَا يَرْتَقِي أَذْنَاهَا

۲۲- ای محمل داری که دل هائی را که از شدت وجد و عشق دگرگون

شده است با خود با جد و جهدی حمل می کنی، قدری آهسته تریبان.

۲۳- اگر زمین نجف پدیدار شد خضوع کن و در وادی طوای آن که

می خوا ، داخل شوی نعل خود را درآور.

۲۴- و چون نظردوختی برقته و بارگاه عالم اعلی، و انوار حضرت پروردگار

که آن قبه را احاطه کرده است.

۲۵- پس فروتنی و تواضع کن زیرا آنجا دار قدس و خانه طهارت است که افلاك آسمان آرزو می کنند خاکش را بوسه زنند.

۲۶- به او بگو در حالیکه اشکهای خونینت چون دانه های عقیق می ریزد و در حالی که عشق سوزان تو به آتش درخت غضای آن خانه و سرزمین گرم می شود.

۲۷- ای پسرعموی مصطفی تویدالله و دست خدائی که باران رحمتش همه چیز را فرا گرفته است.

۲۸- تو قرآن قدیم خدا هستی، و اوصاف تو آیات آن قرآن است که خدا وحی کرده است.

۲۹- خداوند برای تو کافی است و بس، درخصال پسندیده و ملکات حمیده ای که داری، و تعداد آنها به اندازه اعداد، نامتناهی است.

۳۰- بعد از پیامبر، از میان جمیع مخلوقات، تو بهترین آفریده ای، آری در فراز آسمان بهترین کوكبی که هست همان خورشید و ماه آسمان است.

۳۱- تو ذاتی داری مانند ذات پیغمبر، واگر این چنین نبود پیامبر تو را برادر خود نمی کرد.

۳۲- شما دو نفر از پستان وصال شیر خورده اید، آن پستانی که غذای آن از جوهر تجلی اسماء و صفات خداوندی بوده است.

۳۳- ای علی، در مقدار و تعیین همین قدر بس است که از عالم لاهوت هستی! آن عالم لاهوتی که درجات علیای آن به احاطه هیچ موجودی درنیاید.

۳۴- تو دارای نفسی هستی که از گوهر لطف حضرت احدیت ریخته شده است، خداوند همه نفس ها را فدای تو گرداند.

۳۵- در عالم قضا و قدر خداوند، آنچه واقع شود، تو بر آن ولایت داری، چه در امور باقیه آن، و چه در امور فانیه آن.

۳۶- ای برادر مصطفی؛ من گناहانی دارم که خار چشم من گردیده است، و فقط زداینده و از بین برنده آن هستی!

۳۷- ای پناه و فریادرس شخص مبتلا و دردمند، که برای رفع بلیه و گرفتاری، دعوت او را اجابت می کنی، آن شخص دردمندی که غیر از تو کسی



شنوای نجوی و درد دل پنهانی او نیست.

۳۸- چگونه معصیت کاران از بلوای گناهان بترسند درحالی که خداوند تو را نجات دهنده و دستگیرنده مبتلایان قرار داده است.

۳۹- برای تو در مراتب کمال و اعتلای معالی و مقامات، درجاتی است که به کوتاهترین پلکان آن نمی توان بالا رفت.

و بعد مفضلاً قضیه سقیفه و ربودن خلافت را بیان نموده و شیخین را محاکمه می کند و درجات حضرت زهراء و سفارشات پیغمبر را درباره او و ظلم و ستمی را که به آن حضرت نمودند خوب شرح می دهد فجزاه الله عن الرسول و عن اهل بینه خیر الجزاء. وحقاً سزاوار است که اشعار او به فارسی شرح و با ذکر شواهد و مصادر استشهدات او به صورت کتابی در دسترس عموم قرار گیرد.

چه خوب شاعر پارسی زبان سروده است:

حق را چو به خلق شد جلوه گری پوشید علی را به لباس بشری  
از عالم لا مکان به امکان آورد تابى خبران را دهد از خود خبری

و شاعری دیگر چه خوب سروده است:

سیر ولایت آموز مصباح جان برافروز روازعلی بیاموز یک شیمه علیّه  
روی علی اشراق نور یالا عن وجهه تلالاً نور من الهویّه  
سیر هویت آمد روح مشیت آمد ایجاد کُلّ شیء من مبدأ المشیه  
چون روح جمله آسماست این نکته پای برجاست یاواهب العطا یا رازق البریه  
چون نیست ره بداتش یک شمه از صفاتش الرّفق بالرعیّه والعدل فی القضیه  
و ملای رومی چه خوب و عالی سروده:

رومی نشد از سر علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سر اله  
یک ممکن و این همه صفات واجب لاحول ولا قوه الا بالله

و ادیب فاضل عبدالباقی أفندی چه خوب سروده:

یا ابا الأوصیاء أنت لطفه صهره وابن عمه وأخوه  
إن لله فی معالیک سراً أكثر العالمین ما علیموه  
أنت نای الابیاء فی منتهی الدور وآاؤه تُعدّبنوه

۱- در خاتمه جلد اول از طبع میرخانی «مثنوی» ضبط است.

خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ فَهُوَ ابْنٌ لَهُ وَأُمَّتٌ أَبُوهُ<sup>۱</sup>

- ۱- ای پدر اوصیاء رسول الله، مقام تو و منزله تو نسبت به طه، آن است که داماد او هستی، و پسر عم او هستی، و برادر او هستی.
- ۲- از برای خدا در درجات و مقامات عالی تو اسراری است که اکثر عالمیان آنرا نمی دانند.
- ۳- تو در انتهای دوره عالم خلقت، پدر دوّمین برای موجودات هستی، و پدران این دوره، فرزندان آن محسوب می شوند.
- ۴- خداوند آدم را از خاک آفرید، و بنابراین آدم، پسر خاک است، و تو پدر خاک هستی، و تو ابوترابی.

وآیه الله علامه حاج سید اسماعیل شیرازی پسرعموی آیه الله سید الطائفة حاج میرزا محمد حسن شیرازی - اعلی الله مقامهما - قصیده ای در میلاد و مدح امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است بسیار غزاء و ما چند قطعه از آنرا نقل می کنیم:

|  |  |
|--|--|
| وَعَالِي اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ <sup>۱</sup>           | إِنْ يَكُنْ يُجْعَلُ لِلَّهِ الْبُتُونُ      |
| لِوَلِيِّ الْبَيْتِ حَقًّا وَوَلَدًا <sup>۲</sup>        | فَوَلِيدُ الْبَيْتِ أُخْرَى أَنْ يَكُونَ     |
| مِنْ ذُرَى الْعَرْشِ إِلَى تَحْتِ الشَّرَى <sup>۳</sup>  | هُوَ بَعْدَ الْمُصْطَفَى خَيْرُ الْوَرَى     |
| عِزَّةً تَحْمِي حِمَاهَا أَبَدًا <sup>۴</sup>            | قَدْ كَسَتْ عَلِيًّا وَهُ أُمُّ الْقُرَى     |
| حَيْثُ لَا يَدْنُوهُ مَنْ لَمْ يُخْرِمْ <sup>۵</sup>     | لَا عَزَيْرٌ؛ وَلَا ابْنُ مَرْزِيمٍ          |
| وَقَطْوَى عَالَمٍ غَيْبٍ وَشُهُودِ <sup>۶</sup>          | سَبَقَ الْكَوْنُ جَمِيعًا فِي الْوُجُودِ     |
| إِذْ هُوَ الْكَائِنُ لِلَّهِ يَدَا <sup>۷</sup>          | كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ مِنْ بِنَائِهِ جُودِ |
| بِفَخَارٍ قَدْ سَمَا كُلَّ الْبَشَرِ <sup>۸</sup>        | سَيِّدُ حَازَتِ بِهِ الْفَضْلَ مُضَرِّ       |
| قَبِيهِ لَا بِالنُّجُومِ يُهْتَدَى <sup>۹</sup>          | وَجْهَهُ فِي الْفَلَكَ الْعُلْيَا قَمَرِ     |
| نَخْوَةً مَعْنَاهُ لِتَبْيِيلِ الْمَغْنَمِ <sup>۱۰</sup> | وَيَدُ اللَّهِ مُدِيرُ الْأَنْعَمِ           |

- ۱- اگر بنا بشود که برای خداوند، پسرانی قرار داده شود- و البته خداوند بالاتر و منبع تر است از آنکه او را به صفات بشری توصیف می کنند-

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۲۳۰.

۱- «سفینه البحار» ج ۲ ص ۲۳۱.

- ۲- بنابراین، آن فرزند متولد شده در کعبه که خانه خداست، سزاوارتر است برای آنکه حَقاً فرزند صاحب خانه باشد.
- ۳- او (علی بن ابیطالب) پس از پیامبر مصطفی بهترین خلایق است؛ از بالاترین نقطه عرش گرفته، تا پائین ترین مرتبه زمین در زیر خاک.
- ۴- مقام و منزلت عالی و مُشرف او به اُمّ القُرَى (مکه مکرمه) لباس عزتی پوشانید که پیوسته آن عزت منع می کند که در قُرُقگاه آن کسی وارد شود.
- ۵- خواه آن کس عُزَّیْز باشد؛ و خواه عیسی بن مریم؛ چون هیچ کس نمی تواند بدون احرام نزدیک آن شود.
- ۶- او در وجود و هستی، بر تمام عالم کون و تکوین پیشی گرفته است؛ و عالم غیب و شهود را طی نموده، و درهم پیچیده است.
- ۷- و هر چه در عالم آفرینش و خلقت است، جُود و بخششی است که از دست با میمنت اوست؛ زیرا که او دست خداست.
- ۸- سید و آقائی است که به واسطه مقدم او قبیله مُضَر حائز افتخار و مباحاتی شده است که از تمام افراد بشر بالا رفته است.
- ۹- چهره تابناک او در قَلْبک بالا، چون ماه درخشانی است، که با آن، نه با ستارگان، راهنمایی می شوند.
- ۱۰- و او دست خداست که نعمت ها را می ریزد؛ و در عالم وجود افاضه می کند، به طرف معنی و مقصود خود؛ تا آنکه عالم وجود به منفعت و بهره کافی نائل گردد.

و حکیم الهی میرزای جلوه چه عالی و رسا به فارسی سروده است:

|   |                               |
|---|-------------------------------|
| غمخور موسی نباشد الا هارون                  | غیر علی کسی نکرد خدمت احمد    |
| سبحان الله ازین مرگب و معجون                | صورت انسانی و صفات خدائی      |
| ازدم تیغش اگر چه ریخت همی خون               | کرد جهانی ز تیغ زنده به معنی  |
| نتوان با موزه درگذشت ز جیحون                | ساحت جاهش به عقل پی نتوان برد |
| ازبن دندان اگر نه قلبی و وارون <sup>۱</sup> | سوی شریعت گرای و مهر علی جوی  |

۱- «سفینه البحار» ج ۲ ص ۲۳۰.

درس پنجاه و دوم و پنجاه و سوم

تفسیر آیہ

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

بَيْنِي وَبَيْنِكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

## درس ۵۲ و ۵۳

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ  
عِلْمُ الْكِتَابِ ۱.

«کافران در مقام اعتراض به تو گویند که تو رسول خدا نیستی، بگو: کافی است که گواه بین من و شما خدا باشد و کسی که در نزد او علم به کتاب است.»  
اجماع و اتفاق علمای شیعه بر آن است که منظور از عالم به کتاب در این آیه شریفه حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است و رسول خدا وَاللَّهُ عَلَيْهِ به امر خدا به کافرانی که از پذیرش قرآن و رسالت آن حضرت امتناع نمودند می گویند: بهترین و کافی ترین شاهد میان من و شما در صدق دعوی من و در حقانیت قرآن، ذات مقدس پروردگار است و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که بر کتاب الهی و قرآن مجید عالم و به حقائق و اسرار واقف، و به دقائق و لطائف و ظاهر و باطن قرآن مطلع و خبیر است. و روایات صادره از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام همه بدون هیچ اختلافی شأن نزول آیه را درباره آن حضرت گرفته اند، و از علمای عامه جمع بسیاری قائلند که مراد امیرالمؤمنین هستند، گرچه بعضی از آنها گفته اند: مراد از عالم به کتاب خود ذات مقدس خدا یا جبرائیل است یا علمای یهود و نصاری که عالم به انجیل و تورات هستند یا خصوص عبدالله بن سلام است که اسلام آورده بود.

ابوالفتوح رازی گوید: بعضی از مفسران گفته‌اند عبدالله بن سلام است، و بیشتر از مفسران از قدماء و محدثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان برآند که حضرت امیرالمؤمنین علی است<sup>۱</sup>.

و زمخشری گوید: مراد کسی است که علم قرآن در نزد اوست، و قرآن با این نظم عجیب و معجزه که تمام قوای بشر را از تهیهٔ مثل آن از کار انداخته است. و سپس به عنوان «وقیل» سایر احتمالات و اقوال را بیان کرده است<sup>۲</sup>. و ماقبل از اینکه در روایات وارده در این آیه از عامه و خاصه وارد شویم و نیز قبل از اینکه احتمالات و اقوالی که در این آیه داده شده است بیان کنیم لازمست یک سیر اجمالی در تمام این سوره مبارکه (سورهٔ رعد) بنمائیم تا موقعیت آیه مورد بحث مشخص شود، و این سیر خودبه خود جواب گوی بعضی از احتمالات یا اقوال خواهد بود.

نزول این سوره برای اثبات حقانیت کتاب الهی قرآن کریم است در مقابل منکرین که قرآن را به عنوان معجزه نپذیرفتند و از رسول خدا ﷺ معجزه دیگری محسوس و مشهود که از آسمان نازل شود درخواست می نمودند. آیات این سوره از اول تا به آخر همه متصل و مرتبط به یکدیگر بوده و مانند دانه های لؤلؤ که به یک رشته کشیده شده باشند یک شکل خاص و هیئت نیکویی را تشکیل می دهد. اول آن به آخر و آخر آن به اول ناظر و مربوط است، و آیه مورد بحث ما در آخر سوره قرار گرفته و جوابگوی تمام ایرادات مشرکین است به طوری که اگر آن آیه را برداریم این سوره ناقص و مانند کاسه شکسته ای می شود و از اوج عظمت و رفعت خود سقوط می نماید.

آیهٔ اول این سوره با این خطاب شروع می شود: **الْمَرْءُ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ.**

«این است آیات قرآن مجید، و این آیاتی که از پروردگار تو بر تو فرود می آید حق است ولیکن اکثر مردم ایمان نمی آورند».

بعد شروع می کند به معرفی خدا که اوست که آسمانها را بدون ستون مشهود

۱- تفسیر «ابوالفتوح» ج ۶ ص ۵۰۳.

۲- «تفسیر کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶.

برپا داشته، و بر کاخ وجود استیلا یافته، و خورشید و ماه را مسخر و در گردش انداخته، و زمین را گسترده، و کوهها را در آن نصب کرده، و چشمه ها و نهرها جاری ساخته، و از هرگونه میوه ها ایجاد فرموده، و زمین را به قطعاتی قسمت نموده، و باغهای انگور و خرما و زراعت به گونه های مختلف که با آب واحد همگی سیراب می شوند آفریده است، و مردگان را او زنده می کند، و عجب است گفتار منکران که می گویند:

آیا ما بعد از مردن در لباس جدیدی در خواهیم آمد؟، تا می رسد به آیه هفتم: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «آن کسانی که کافرند می گویند: چرا از طرف پروردگار محمد ﷺ آیه و علامت آسمانی بر او فرود نمی آید. ای پیغمبر تو فقط ترساننده و بیم دهنده ای (مردم را از شرک و کفر و عواقب وخیم گناه و اعمال زشت) و برای هر جمعیت و گروهی هدایت کننده ای خدا قرار داده است».

در اینجا ملاحظه می شود که کفار قرآن کریم را که به حق نازل و خود آن معجزه است به عنوان معجزه نپذیرفتند و دنبال معجزه دیگر از خوارق عادات می گردند، و پیغمبر در جواب می گوید: آوردن معجزات دیگر و خارق عادات که هر کدام از شما بخواهید (و روی میل خود مرا بر آن الزام کنید مانند طلا شدن کوه، یا جاری شدن نهري از طلای ذوب شده، یا تبدیل این باغستان به باغی از جواهر و لؤلؤ، و امثال آن از مرده زنده کردن، یا فرشته ای محسوس و مشهود از آسمان پائین آمدن، و کتاب آسمانی را به دست ملموس و محسوس خود پائین آوردن، گذشته از آنکه بسیاری از آنها غلط و مستلزم جسمیت خدا و مکان داشتن او در جای معین است، این قبیل معجزات همیشه و پیاپی برخلاف مصالح بشر است. گرچه از همه پیمبران معجزاتی سر می زده لیکن نه اینطور بوده که به طور مداوم سنت عالم اسباب را تعطیل کنند و فکر خود را در استخدام آراء و افکار امت در آورده و دائماً برای خواست آنها دست به معجزه زنند) من برای بیم دادن از شرک و کفر و اعمال زشت آمده ام و این است رسالت و مأموریت من.

در اینجا باید پیغمبر بفرماید معجزه ابدی و غیر قابل انکار و معجزه علمی من قرآن است که مردم را از نقطه نظر عقل و علم دعوت می کند و به آن تحدی می کند، و علناً

جن و انس را به کمک یکدیگر در مقام معارضه با قرآن می‌خواند، و افراد بشر را در مقام معارضه با قرآن حتی به مثل آوردن يك سوره یا ده سوره می‌خواند، و علاوه خود آیات با آن اسلوب عجیب و منطقی راستین که حاوی حقائق و لطائف و قوانین فطری انسانی بر مصالح بشریت است با آن ندای بلند عدل و تقوی و عمل خیر و دعوت به ایثار و انفاق و غیرها می‌نماید تمام اینها با این ربط و بستگی زنجیری به یکدیگر همه معجزه است، و خدای من این آیات را فرستاده، و خود این آیات که پروردگار من در آنها اعلان به رسالت من نموده و گواهی داده است و به عنوان معجزه عقلی و معنوی اعلان کرده است عالیترین درجه اعجاز است، لیکن رسول خدا به کفار این جواب را نمی‌گوید و آنرا نگاه می‌دارد برای بعد، ولی باز مشغول می‌شود به توصیف خدا که خدا از آبتن شدن هر ماده‌ای خبر دارد، و به غیب و آشکار مطلع است، و به گفتار آهسته و بلند یکسان علم دارد، و برق را در آسمان، و ابرهای آب کش سنگین را آفریده، و رعد در مقام حمد و تسبیح اوست، و فرشتگان از او در خوف و هراس و دائماً مشغول ذکر و تسبیح اند. و سپس بیان می‌کند که دعوت خدا حق است و افرادی که این دعوت را می‌پذیرند سعادت‌مندند، و آنچه در آسمانها و زمین‌هاست همگی به سجده او درمی‌آیند و مشرکین که یکی از مخلوقات او را برای او شریک قرار می‌دهند در اشتباهند، و همین‌طور بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه نوزدهم: **أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ** «آیا کسی که می‌داند که این آیاتی که از طرف پروردگار تو بر تو نازل شده حق است مانند کسی است که کور است؟ و البته تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

این آیه در عین آنکه نظر به ردّ گفتار مشرکین و کفار دارد ناظر بر همان آیه اول سوره است و به عنوان تأیید و تأکید برای حقایق کتاب وارد شده است، و تمام آیاتی که در بین از عظمت خدا و قدرت او بیان شده و مبین خود قرآن بوده است به همه آنها مهر صحت و حقیقت زده و منکران را ناپینا معرفی کرده است، و سپس توصیف و تعریف افراد خردمندی را می‌کند که قرآن را پذیرفتند و قبول نمودند. آنها کسانی هستند که به عهد خدا وفا می‌کنند، و پیمان نمی‌شکنند، و جائی را که خدا بگوید صیله کن صله می‌کنند، و از خدا در خشیت، و از بدی اعمال خود در هراسند، و اقامه نماز می‌کنند، و از اموال خود در سرّ و آشکار انفاق می‌نمایند. و باز همین‌طور



بیان می کند تا می رسد به آیه بیست و هفتم: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ.

در اینجا برای مرتبه دوم همان اعتراض کفار را که چرا بر او معجزه و خارق عادت از پروردگارش فرود نمی آید بیان می کند و می فهماند که کفار در کلام خود ایستادگی دارند، و قرآن را معجزه نمی دانند، و در جستجوی معجزه دگرند. اینجا باز رسول خدا در مقام جواب، به قرآن که عالی ترین معجزه است تحدی نمی کند و این مطلب را وشهادت پروردگار را بر رسالت خود به بعد موکول می کند، و فقط می فرماید که: هدایت و ضلالت دست خداست کسی که دل به خدا دهد و به او رجوع کند و پرده های جهل را از روی عقل و قلب خود دور کند خدا او را هدایت می کند، و کسی که چنین نباشد و راه گمراهی را پیماید خدا او را در آن راه گمراه می کند. و باز شروع می کند به ذکر صفات بندگانی که به خدا رجوع می کنند و راه حق را می پیمایند: آنها کسانی هستند که دلهايشان به ذکر خدا آرام می گیرد، ولی افرادی که دل به خدا ندهند معجزه نیز برای آنان فایده ندارد، و تا دل حالت پذیرش و انقیاد در مقابل حق را نداشته باشد همه معجزات را تاویل و تفسیر نموده به سحر و چشم بندی و دروغ نسبت می دهند، و در آیه سی و یک می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا نُصِبَهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ يُخْلَقُوا قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

«و اگر کتابی باشد که با اعجاز بیان کوهها را به حرکت درآورد، یا زمین را بشکافد، یا مردگان را به سخن گفتن درآورد (همین قرآن کریم است که باز ایمان نمی آورند). آری در همه عوالم، امر و فرمان به دست خداست و هر چه بخواهد می کند، آیا هنوز مؤمنان ندانسته اند که اگر خدا بخواهد از روی جبر و الزام می تواند تمام افراد بشر را هدایت کند (لیکن به اراده و اختیار خود آنان ایمان به خدا را واگذار کرده است که از راه اختیار به سعادت و کامیابی رسند) و دائماً و پیاپی به کافران در اثر اعمال زشت و ناپسندشان کیفرهای کوبنده و خوردکننده می رسد، یا آن کوبنده ها نزدیک خانه و دیار آنان فرود می آید تا آنکه وعده خدا در قیامت برسد

و البتّه خداوند خلف وعده نمی‌کند».

در این آیات به‌طور وضوح بیان می‌کند که علت عدم پذیرش قرآن همان عدم تمکین دل از پذیرش حقّ و انقیاد در برابر واقعیت است، و اگر به این قرآن که راقی‌ترین و عظیم‌ترین معجزه است ایمان نیاورند به کدام معجزه دیگر ایمان می‌آورند؟ و سپس بیان افرادی را از امت‌های گذشته که به جهت عناد و خودسری به پیغمبرانشان ایمان نیاوردند می‌نماید، و افرادی را که به جهت پذیرش حقّ از مؤمنان داخل در بهشت می‌گردند و پیغمبرانی را که با معجزه و آیه آمدند و امت‌ها با آنها از روی مکر و خدیعت رفتار کردند بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه آخر سوره: **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**. «و کافران اصل نبوت تو را انکار می‌کنند بگو تنها گواه من بر رسالت من خداست و کسی که در نزد او علم به کتاب است».

در اینجا ملاحظه می‌شود که کافران چون قرآن که بزرگترین معجزه است نپذیرفتند، و معجزات دیگری که می‌خواستند پیغمبر برای آنها نیاورد، یکسره انکار اصل نبوت را نمودند، و تا به حال انکار نمی‌کردند بلکه دنبال معجزه دیگری می‌گشتند، در اینجا که امیدشان از آن معجزه قطع شد به کلی انکار کردند، و پیغمبر آن دوبار جوابی را که باید در آن دو مرحله راجع به حقایق و اعجاز قرآن به آنها بدهد و گواه بر رسالت خود آورد اینجا آورده و فرموده است: ای مردم کافر این قرآن که خود عالیترین معجزه است بر من فرود آمده است و خدای من در این قرآن شهادت بر رسالت من داده است و کسی که عالم به قرآن است او گواه بر نبوت من است.

بنابراین شهادت خدا احاله بر غیب و امر غیر معلوم نیست و دعوی بدون برهان نیست، چون گواهی خدا در قرآن، و عالم به کتاب امری مشهود و معلوم و در نزد کفار مشخص است، و دلیل بر صحت این دعوی اعجاز قرآن است که ضروری است. بنابراین، این آیه مبارکه ناظر به تمام سوره و جوابگوی تمام اعتراضات مشرکین و کافران است، و ناظر به آیه اول سوره و آیه نوزدهم که حقایق کتاب را اثبات می‌کند بوده، و صدر و وسط و ذیل سوره را با حُسن افتتاح و حُسن اختتامی به هم می‌پیوندد، به طوری که اگر این آیه را از این سوره برداریم گوئی يك جهت نقصانی در این سوره موجود است.

حال که این بحث ما در سیر اجمالی سوره تمام شد وارد می شویم در تفسیر خود آیه: قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. مراد از شهادت خدا به رسالت رسول خدا آدای شهادت است، مانند آنکه می گوید: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «حقاً ای رسول، تو از پیغمبران و فرستادگان ماهستی به سوی بشر در راه مستقیم». و مانند سایر آیاتی که به عنوان: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ویا به سایر عناوین مانند: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ، وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ. و نظیر این آیات که در قرآن بسیار است. و ادای شهادت به همین اقوال خداست در قرآن.

فخر رازی گوید: مراد از شهادت آن است که خدای تعالی معجزاتی را به دست پیغمبر ظاهر کرده که دلالت بر صدق دعوی او دارد، و این مرتبه شهادت فعلی است نه قولی، و عالی ترین درجه شهادت است<sup>۱</sup>. لیکن این کلام صحیح نیست چون معجزات پیغمبر و خارق عادات را که کفار می خواستند پیغمبر انجام نداد و فقط قرآن می ماند و بس، و چه لزومی دارد که در این صورت نزول خود قرآن را عملاً شهادت خدا حساب کنیم بلکه شهادت که همان معنی حقیقیش شهادت قولی است در قرآن راجع به رسالت رسول اکرم بسیار است<sup>۲</sup>. و علاوه، اینکه فخر گفته است: شهادت فعلی عالیتز و قویتر از شهادت قولی است، کلامی است خالی از حقیقت.

و اما آنکه بعضی گفته اند که مراد تحمّل شهادت خداست نه ادای آن. این احتمال نیز غلط است چون تحمّل خدای نادیده برای کفار چه فائده ای دارد، و چگونه این شهادت برای آنها مُشمر ثمر خواهد بود؟ و در این صورت احاله به غیب بوده و کلام از درجه اعتبار ساقط می گردد، چون راهی برای اثبات آن نزد کافران که

۱- «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۶۹.

۲- این سخن صحیح است، ولی در مقابل کفار که به حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن اذعان ندارند باید گفت که چون قرآن معجزه است و این اعجاز را خداوند به دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جاری کرده است پس او را تصدیق کرده است و این اجراء اعجاز به دست حضرت، شهادت خداست. و براین نهجی که گفته شد می توان برای کلام فخر رازی محمل صحیحی قرار داد.

منکرند نخواهد بود.

و اما مراد از **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** «و کافی است برای گواه بودن بین من و شما گواهی کسی که در نزد او علم کتاب است».

بعضی گفته‌اند که مراد خود خداست، و فخر رازی این قول را نسبت به حسن بصری و سعید بن جبیر و زجاج داده است<sup>۱</sup>، و زمخشری<sup>۲</sup>، و فخر رازی<sup>۳</sup>، از حسن بصری نقل کرده‌اند که او گفته است: **لَا وَاللَّهِ مَا يَعْنِي إِلَّا اللَّهُ** «سوگند به خدا که خدا در اینجا خودش را قصد کرده است». و سیوطی گوید که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد تخریج حدیث کرده‌اند که او گفته است: مراد خود خدای عزوجل است.

این احتمال صحیح نیست، چون اولاً خلاف ظاهر عطف است که دلالت بر مغایرت دارد، و ثانیاً عطف صفت بر ذات غلط است، و همانطوری که فخر رازی گوید: صحیح نیست که بگوئیم: **شَهِدَ بِهَذَا زَيْدٌ وَالْفَقِيهَةُ** «به این امر زید و فقیهه گواهی دادند». و مراد از فقیهه خود زید باشد، بلکه باید گفت: زید فقیهه شهادت داده است<sup>۴</sup>.

و علامه طباطبائی به این معنی تصریح کرده‌اند و گفته‌اند که: از همین جهت زمخشری عبارت حسن را تأویل کرده و جملهٔ اول را به جملهٔ صفتیه تبدیل کرده است و گفته: **كَفَى بِالَّذِي يَسْتَحِقُّ الْعِبَادَةَ وَبِالَّذِي يَعْلَمُ عِلْمَ مَا فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ إِلَّا هُوَ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**<sup>۵</sup>. یعنی کافی است آن کسی که مستحق عبادت است و آن کسی که علم لوح محفوظ را دارد آنکه گواه بین من و شما باشد». و در اینجا به جای لفظ جلاله «اللّه» که دلالت بر ذات می‌کند لفظ **الَّذِي يَسْتَحِقُّ الْعِبَادَةَ**

۱ و ۳ و ۵- «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۷۰. و در «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ این قول را نسبت به حسن و ضحاک و سعید بن جبیر داده و فرموده است که زجاج اختیار کرده، و شاهد بر این، قرائت کسی است که این طور خوانده: **وَمَنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ** یا **وَمَنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ**. و در تفسیر کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶ گوید: قرائت کسی که **مِنْ** را به کسر خوانده قول حسن را تقویت می‌کند، **أَيُّ مِنْ لَدُنْهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**. یا آنکه **عِلْمٌ** فعل مبنی للمفعول باشد، **أَيُّ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ**.

۲ و ۶- «تفسیر کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶.

۴- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

را که جمله وصفیه است قرار داده است.<sup>۱</sup>

البته این کار را زمخشری کرده تا یدائت و پستی کلام را توجیه کند و برای تفسیر حسن بصری وجهی تصور کند. ولی باید دانست تبدیل لفظی به لفظ دیگر که دارای معنی صحیحی باشد موجب صحت لفظ اول نخواهد شد، و چون لفظ اول که دلالت بر ذات کند در قرآن مجید وارد است لذا عطف صفت بر آن قبیح است. علاوه بر این از آنچه سابقاً گفتیم که مراد از شهادت خدا به رسالت پیغمبر آیات وارده قرآنی است که رسالت آن حضرت را تصدیق می کند در این صورت مناسب است که آن آیات به ذات مقدس نسبت داده شود که دارای جمیع صفات کمال است نه به معنای وصفی، چون شهادت ذات پروردگار از همه قسم از اقسام شهادت بالاتر است. قَالَ سُبْحَانَهُ: قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ.<sup>۲</sup> و اینکه زجاج گفته است که: صحیح نیست خدا در صدق حکم خود استشهاد به غیر خود نماید تمام نیست زیرا همانطور که فخر رازی گوید: چگونه جایز است خدا برای اثبات مطلب خود و صدق گفتارش به انجیروزیتون والتین والزیتون سوگند یاد کند لیکن جایز نباشد که عالم به کتاب را شاهد بگیرد؟!<sup>۳</sup>

احتمال دوم آن است که مراد به کتاب تورات و انجیل باشد و مراد از عالمین به کتاب علمای یهود و نصاری، و بر همین اساس سیوطی گوید: ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس روایت کرده است که از او سؤال شد: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: هُمُ أَهْلُ الْكِتَابِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى.<sup>۴</sup> چون یهود و نصاری در تورات و انجیل علائم نبوت پیغمبر آخر الزمان را خوانده اند و به آنچه انبیاء بشارت داده اند مطلعند.

این احتمال نیز صحیح نیست چون در آیه مبارکه شهادت و گواهی عالم به کتاب را ذکر کرده است نه مجرد علم را، و این سوره همانطور که ذکر شد در مکه بر پیغمبر فرود آمده است و در مکه يك نفر از علمای یهود و نصاری به رسول خدا ایمان

۱ و ۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۴ و آیه در سوره انعام ۶- آیه ۱۹.

۳- «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۷۰.

۴- «تفسیر المذر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

نیاورد و شهادت به رسالت او نداد. مبارزهٔ رسول خدا و دعوت آن حضرت در مکه فقط با مشرکین قریش بوده است و در این صورت معنی ندارد که رسول خدا احتجاج کند در رسالت خود به شهادت کسی که او شهادت نداده است. و بعضی گفته‌اند که مراد از شهادت در اینجا تحمّل شهادت است نه آدای شهادت، و تحمّل شهادت مستلزم این نیست که شاهد در هنگام شهادت یعنی در وقت تحمّل، ایمان به رسالت داشته باشد. بنابراین مراد از عالم به کتاب علماء یهود و نصاری هستند که خود متحمّل چنین گواهی طبق تورات و انجیل هستند گرچه هنوز آنها ایمان نیاورده‌اند.

این احتمال نیز غلط است زیرا در این صورت مرجع احتجاج رسول خدا با مشرکین قریش به علم علماء اهل کتاب خواهد بود گرچه هنوز ایمان نیاورده و به رسالتش اعتراف نموداند، و شهادت کسی که خود مؤمن نیست و اقرار و اعتراف ندارد چگونه صحیح است؟ و اگر این معنی قابل قبول باشد سزاوار بود که رسول خدا به علم خود مشرکین احتجاج کند چون اعجاز قرآن بر آنها ثابت و حجّت تمام بود و بنابراین باید خود آنها را بر رسالت خود گواه گیرد چرا عدول کرد به تحمّل شهادت اهل کتاب؟ با آنکه مشرکین با آنها در انکار رسالت شریک و در کفر مشرک بودند. علاوه بر این سابقاً گفتیم که مراد از شهادت آدای آن است نه تحمّل آن چون تحمّل آن در خداوند عزوجل قاطع عذر برای مشرکین نبوده و احالهٔ به غیب خواهد بود.

احتمال سوم آن است که: مراد از کتاب، لوح محفوظ، و عالم به کتاب جبرائیل باشد. سیوطی گوید: ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده که او در تفسیر این آیه گفته است: **مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ جِبْرِيْلُ!**

این احتمال نیز صحیح نیست زیرا برای مشرکین که جبرائیل را قبول ندارند و شهادت جبرائیل که جز وعدهٔ به غیب و فرار از احتجاج در نزد آنها چیز دیگری نیست چه فائده‌ای دارد؟ و در این صورت اگر پیغمبر به جای جبرائیل تمام فرشتگان از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بقیهٔ فرشتگان ملاً اعلی را شاهد بگیرد برای مشرکین بی فائده بوده و قاطع عذر نخواهد بود.

۱- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

احتمال چهارم آن است که: مراد از اهل کتاب، افرادی باشند از علماء یهود و نصاری که ایمان آورده اند و بر رسالت آن حضرت گواهی می دهند مانند عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و جارود و تمیم داری. و سیوطی گوید: عبدالرزاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از قتاده تخریج روایت کرده اند که او گفته: **كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ وَيَعْرِفُونَهُ، مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَالْجَارُودُ وَتَمِيمُ الدَّارِيُّ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ**<sup>۲</sup>.

و این قول نیز باطل است چون این افراد همه در مدینه اسلام آوردند و آیه مبارکه **قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** در مکه نازل شده است، و معنی ندارد که رسول خدا در مکه با مشرکین قریش احتجاج نموده و دلیل رسالت خود را شهادت افرادی بیاورد که بعداً در مدینه ایمان می آورند.

و قول بعضی که گفته اند: مکی بودن این آیه منافات ندارد که اخبار از شهادت آینده باشد، مردود است به اینکه این قسم احتجاج از درجه اعتبار ساقط و حجت را تا حد زیادی پائین آورده و ضعیف و ساقط می کند چون در مقابل گروهی که الآن می گویند: **لَسْتَ مُرْسَلًا** «تو رسول خدا نیستی» اگر جواب گفته شود: که من رسول خدا هستم به دلیل آنکه چندین سال دیگر در مدینه بعضی از علماء اهل کتاب شهادت بر رسالت من می دهند معلوم است که چقدر ضعیف و بی اساس است<sup>۳</sup>. احتمال پنجم آنکه: خصوص عبدالله بن سلام باشد که از علماء یهود در مدینه در وقت هجرت رسول خدا ایمان آورده است. سیوطی گوید: ابن سعد و ابن ابی شیبۀ و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد تخریج کرده اند که **إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»**، **قَالَ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ**<sup>۴</sup>.

و گویندگانی که می گویند این آیه راجع به عبدالله بن سلام است بسیار پافشاری دارند، لیکن این قول نیز باطل است چون همان طور که در ردّ احتمال چهارم

۱- «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۴ و «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۶۹ و «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ و «کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶ و «تفسیر ابی السعود» ج ۳ ص ۲۳۵.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۴- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹، و «ینابیع المودة» ص ۱۰۴ باب ۳۰.

گفتیم سوره رعد مکی است و عبدالله بن سلام در مدینه ایمان آورده و او را گواهی گرفتن در برابر مشرکین مکه، اسقاط حجّت و فرار از میدان احتجاج است، و حاشا لله و لرسوله. بعضی گویند: مکی بودن سوره منافات ندارد که بعضی از آیات آن مدنی باشد، و ممکن است تمام آیات سوره رعد در مکه نازل شده باشد لیکن این آیه در مدینه نازل شده و در شأن عبدالله بن سلام باشد. جواب آن است که مجرد احتمال، جواز اثبات مدنی بودن آیه ای را در سوره ای مکی نمی کند و باید برای اثبات این معنی نقل صحیح و قابل اعتماد در میان باشد، و در اینجا علاوه بر آنکه چنین نقلی نیست جمهور از علماء تصریح کرده اند که این آیه مکی است کما اینکه از بحر نقل شده است.<sup>۱</sup>

و سیوطی گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحاس در کتاب «ناسخ» خود از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده اند که: سئل عن قوله: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ أَهْوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؟ قَالَ: وَكَيْفَ وَهَذِهِ السُّورَةُ مَكِّيَّةٌ؟!<sup>۲</sup>

«چون از سعید بن جبیر سؤال کردند که آیا مراد از عالم به کتاب عبدالله بن سلام است؟ در پاسخ گفت: چگونه این کلام صحیح است در حالی که سوره رعد در مکه نازل شده است؟!».

و ابن عبدالبر در شرح حالات عبدالله بن سلام گوید: وَقَدْ قِيلَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ - هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ - وَأَنْكَرَ ذَلِكَ عِكْرَمَةُ وَالْحَسَنُ وَقَالَا: كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ وَالسُّورَةُ مَكِّيَّةٌ وَإِسْلَامُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ كَانَ بَعْدُ<sup>۳</sup>. «در آیه مبارکه گفته شده است که مراد به عالم به کتاب عبدالله بن سلام است، لیکن این گفتار را عکرمه و حسن بصری ردّ کرده اند و گفته اند: چگونه این حرف صحیح است با اینکه می دانیم سوره رعد در مکه نازل شده است و اسلام عبدالله بن سلام بعد از آن بوده است».

۱ - «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۲ - «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹، و «ینایع المودة» ص ۱۰۴ باب ۳۰.

۳ - «استیعاب» ج ۳ ص ۹۲۲.



و سیوطی گوید: ابن منذر از شعبی تخریج روایت کرده است که او گفته است: مَا نَزَلَ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ ۱. «در باره عبد الله بن سلام هیچ آیه ای در قرآن مجید نازل نشده است».

و نیز سیوطی گوید: عبدالرزاق و ابن منذر از زهری تخریج حدیث کرده اند قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شَدِيداً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَنْطَلَقَ يَوْماً حَتَّى دَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي فَسَمِعَهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: «وَمَا كُنْتُ تَلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُئُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَا رِثَابَ الْمُبْتَطِلُونَ - حَتَّى بَلَغَ - الظَّالِمُونَ»، وَسَمِعَهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: «يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا - إِلَى قَوْلِهِ - عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَأَنْظَرَهُ حَتَّى سَلَّمَ فَأَسْرَعَ فِي آتِرِهِ فَأَسْلَمَ ۲.

«زهری گوید: عمر بن خطاب با رسول خدا بسیار دشمن و سخت بود تا آنکه روزی آمد و درحالی که رسول خدا مشغول خواندن نماز بودند به آن حضرت نزدیک شد، گوش فرا داد شنید که رسول خدا این آیه را می خوانند که خدا به او خطاب نموده که «قبل از رسالت تو کتاب نمی خواندی! و با دست خود چیزی نمی نوشتی! اگر چنین بود منکران به شك می افتادند (و نبوت تو را حمل بر علوم کتابی و حصولی می کردند)». و باز گوش داد شنید پیغمبر این آیه را می خوانند: «مردم کافر می گویند: تو رسول خدا نیستی. بگو بهترین و کافی ترین گواه من خداست و کسی که در نزد او علم کتاب است». عمر صبر کرد تا نماز رسول خدا تمام شد و دنبال پیغمبر به سرعت رفت و اسلام آورد».

همه می دانند که اسلام عمر در سال ششم بعثت در مکه بوده است و همین دلیل است بر آنکه آیه كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً در مکه نازل شده است نه در مدینه و ربطی به عبد الله بن سلام ندارد. از همه این مطالب گذشته همانطور که مفصلاً شرح دادیم معلوم شد که سوره رعد همه آیاتش مانند زنجیر به هم مربوط است و این آیه ناظر به آیه اول و آیه نوزدهم و جواب گوی مشرکین در آیه هفتم و بیست و هفتم است، به طوری که نتیجه و محصل سوره به این آیه دست می آید. و چقدر بی مورد است که سوره در مکه نازل شود و این آیه که اختتام و محصل سوره است تا زمان غیر محدود و چندین سال بعد در مدینه به تأخیر افتد! و عجیب است که بعضی مانند ابوالسعود<sup>۳</sup>، و ابن تیمیه<sup>۴</sup> دعوی

۱ و ۲ - «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

۴ - «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۳ - «تفسیر ابوالسعود» ج ۳ ص ۲۳۵.

اتفاق کرده اند که این آیه در مدینه نازل شده است .  
 احتمال ششم آن است که مراد به کتاب قرآن مجید باشد و مراد از عالم به کتاب عالم به قرآن مجید، و این قول اصم است<sup>۱</sup>. و معنی چنین می شود که کسی که تحمل معانی این قرآن را کرده و به علم او اختصاص یافته، او گواه است بر آنکه قرآن از ناحیه خداست و من رسول خدا هستم. و در این صورت آخر سوره ناظر به اول سوره که می فرماید: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ شَدِيدٌ، و نیز آیه وسط سوره را که می فرماید: أَقْمَنَ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى تأکید می کند. و این گواهی عالم به قرآن مجید نسبت به مشرکین در حقیقت تأییدی است از جانب خدا برای حقانیت کتاب و رسالت رسول خدا در مقابل مشرکین که دومرتبه تکرار نمودند: لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ «چرا معجزه خارق عادت از خدایش بر او نازل نمی شود»، و در اینجا گفتند: لَسْتُ مُرْسَلًا «اصلاً تو فرستاده خدا نیستی».

در اینجا جواب همه آنها گفته شده که خدای من در این قرآن معجز، رسالت مرا گواهی داده، و عالم به قرآن که معجز است او نیز شهادت بر رسالت من داده است. و این بهترین شاهی است بر آنکه این آیه در مکه نازل شده است، و تأیید و تأکید می کند مضمون روایات بسیاری را که از طریق شیعه و سنی وارد شده و تصریح می کند که مراد از عالم به کتاب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است، و بعد از آن حضرت، ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

از طریقه عامه ثعلبی با اسناد خود از محمد بن حنفیه<sup>۲</sup>، و ابونعیم اصفهانی با اسناد خود از محمد بن حنفیه<sup>۳</sup>. و از طریق خاصه، صفار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابو حمزه ثمالی<sup>۴</sup> از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ، و نیز صفار با اسناد خود از فضیل بن یسار از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۵</sup>، و نیز عیاشی در تفسیر خود از فضیل بن یسار

۱- «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۷۰.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث دوم، و «بنا بیع المودة» ص ۱۰۲ باب ۳۰، و «شواهد التنزیل» ص ۳۰۸.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث پنجم، و «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۵۰۴، و «بنا بیع المودة» ص

۱۰۲ باب ۳۰.

۴- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث ششم و «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷.

۵- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث نهم.

از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱</sup> روایت کرده اند که: هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. و در دو روایت اخیر اضافه می کند که: وَأَنَّهُ عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ. همه این پنج روایت بیان می کنند که این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده است، و در دو روایت اخیر اضافه می کند که علی بن ابیطالب بعد از پیغمبر عالم این امت است.

و نیز صفار با سندهای خود از جابر و برید بن معاویه و فضیل بن یسار از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ، و نیز با سندهای خود از عبدالله بن بُکَیْر و عبدالله بن کثیر هاشمی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، و با اسناد خود از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که این آیه درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است.<sup>۲</sup>

و قندوزی حنفی از ثعلبی و ابن المغازلی با اسناد خود از عبدالله بن عطار روایت کرده است قَالَ: كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَاقِرِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فِي الْمَسْجِدِ قَرَأْتُ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، فَقُلْتُ: هَذَا ابْنُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: إِنَّمَا ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۳</sup>

«عبدالله بن عطا گوید: با حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در مسجد بودیم، فرزند عبدالله بن سلام را دیدم و به آن حضرت گفتم: این فرزند کسی است که در نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمودند: کسی که علم کتاب نزد اوست علی بن ابیطالب است.»

و حاکم حسکانی با اسناد خود از ابوسعید خدری روایت کرده است قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ: ذَلِكَ آخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ ابوسعید گوید: از رسول خدا درباره این آیه سؤال کردم فرمودند: عالم به کتاب برادر من علی بن ابیطالب است.»

و حاکم حسکانی با اسناد خود روایت کرده از ابی صالح قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث ششم مکرر، و «ینابیع المودة» ص ۱۰۲ باب ۳۰.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱ ص ۴۲۷.

۳- «ینابیع المودة» ص ۱۰۲ باب ۳۰، و «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث اول، و «شواهد التنزیل»

حسکانی ص ۳۰۸، و تفسیر «ابوالفتح» ج ۶ ص ۵۰۴، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷.

۴- «شواهد التنزیل» ص ۳۰۷.

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: هُوَ عَلِيٌّ وَلِكِنَّهُ لَا تُسَمِّيهِ<sup>۱</sup>. «ابوصالح گوید: مراد از آیه مبارکه وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، مردی از قریش گفت که: علی بن ابیطالب است، لکن ما نام او را نمی‌بریم».

و از همین ابوصالح، حسانی روایت کند که فی قوله تعالى: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، كَانَ عَالِمًا بِالتَّفْسِيرِ وَالتَّأْوِيلِ وَالتَّنْسِيخِ وَالتَّنْسُوحِ وَالتَّحْلِيلِ وَالتَّحْرَامِ<sup>۲</sup>. «ابوصالح گفت: مراد از عالم به کتاب در آیه مبارکه علی بن ابیطالب است که عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بوده است». و نظیر این را قندوزی حنفی از ابن عباس روایت کرده است<sup>۳</sup>.

و ابن شهر آشوب از طریق خاصه و عامه روایت کرده است از محمد بن مسلم و ابوحمزه ثمالی و جابر بن یزید از حضرت باقر عليه السلام، و از علی بن فضال و فضیل بن یسار و ابوبصیر از حضرت صادق عليه السلام، و از احمد بن محمد حلبی و محمد بن فضیل از حضرت رضا عليه السلام، و نیز از موسی بن جعفر، و از زید بن علی، و از محمد بن حنفیه، و از سلمان فارسی، و از ابوسعید خدری، و از اسماعیل سدی أَنَّهُمْ قَالُوا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ<sup>۴</sup>. که همه این امامان و اصحاب و تابعین گفته‌اند: مراد از عالم به کتاب در این آیه مبارکه علی بن ابیطالب است.

و نیز ابن شهر آشوب از ثعلبی در تفسیر خود با سند خود از عبدالله بن عطا از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده است که چون گفته شد: بعضی گمان کرده‌اند که مراد از عالم به کتاب عبدالله بن سلام است آن حضرت گفتند: علی بن ابیطالب است. و نیز چون نزد سعید بن جبیر گفته شد که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، عبدالله بن سلام است گفت: نه، این سوره در مکه نازل شده است. و نیز از ابن عباس روایت شده که گفت: نه، قسم به خدا مراد علی بن ابیطالب است که عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ بوده است. و نیز از ابن حنفیه روایت است که نزد علی علم کتاب

۱-۲- «شواهد التنزیل» ص ۳۱۰. ۳- «بناهیح المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۴.

۴- «غایة المراد» ص ۳۵۷ حدیث سوم، و در «بناهیح المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳ از «مناقب» ابن شهر آشوب نقل کرده است، و «تفسیر برهان».

است، اولش و آخرش. و آنچه را که ثعلبی از دو طریق عامه و خاصه راجع به شأن نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین عَلِيٍّ روایت کرده است نظیری در «خصائص» فقط از طریق عامه روایت کرده است.<sup>۱</sup>

و شیخ علی بن یونس نباطی عاملی در کتاب «صراط مستقیم» گفته است که: در تفسیر «ثعلبی» از ابن عطا روایت است که: چون فرزند ابن سلام را دیدم گفتم: در نزد پدر این شخص علم کتاب بوده است، فرمود: در نزد علی بن ابیطالب بوده است. و نظیر این حدیث را ابونعیم اصفهانی با دو طریق از محمد حنفیه روایت کرده است، و سپس ثعلبی گفته: این روایت نیز منسوب است به ابن عمر، به جابر، به ابوهریره، به عائشه<sup>۲</sup>. و فقیه ابن المغازلی شافعی با سند خود از علی بن حابس روایت کرده که او گفت: من و ابومریم بر عبدالله بن عطا وارد شدیم، ابومریم به ابن عطا گفت: حدیثی را که برای من از حضرت باقر عَلِيٍّ روایت کردی برای علی بن حابس روایت کن. ابن عطا گفت: من نزد حضرت باقر بودم که فرزند عبدالله بن سلام عبور نمود. عرض کردم: فدایت شوم این فرزند کسی است که نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمود: نه، عالم به کتاب صاحب شما علی بن ابیطالب است، الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، أَقْمَنَ كَأَنَّ عَلِيَّ بَيْتَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا<sup>۳</sup>.

و محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از برید بن معاویه<sup>۴</sup> و نیز عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه<sup>۵</sup>، و نیز صفار در بصائر الدرجات با سند خود از برید بن معاویه<sup>۶</sup> روایت کرده اند قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلِيٍّ بَقُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ: إِنَّا نَا غَنِي، وَعَلَى أَفْضَلُنَا وَأَوْلُنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۷ ذیل حدیث سوم و در «ینابیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث ششم.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث چهارم.

۴- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث اول، و «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷.

۵- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث سیزدهم، و تفسیر «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱.

۶- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث هشتم، «وینابیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳، و در

«مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ آورده است.

«برید بن معاویه عجللی گوید: از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره شأن نزول آیه وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ سؤال کردم. حضرت فرمود: خداوند در این آیه ما را اراده کرده است. و علی بن ابیطالب با فضیلت ترین و مقدم ترین و بهترین ماست بعد از نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

و شیخ صدوق ابن بابویه با اسناد متصل خود از عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است که قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ. قَالَ: ذَلِكَ وَصِيَّ أَخِي سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَوْلُ اللَّهِ: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: ذَلِكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ!

«ابوسعید گوید: از رسول خدا درباره آیه الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ سؤال کردم فرمود: شأن نزول آن درباره وصی برادر من سلیمان بن داود است، عرض کردم: ای رسول خدا مراد و شأن نزول آیه وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ کیست؟ فرمود: برادر من علی بن ابیطالب».

محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سدیر روایت می کند قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَيَحْيَى الْبَرَّازُ وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ مُغْضِبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: يَا عَجِبًا لِأَفْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، لَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْتِ الدَّارِ هِيَ. قَالَ: سَدِيرٌ فَلَمَّا أَتَى قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَصَارَ فِي مَنْزِلِهِ، دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمَيْسَرٌ وَقُلْنَا: جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ سَمِعْنَا وَأَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَتَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا وَلَا تَنْسِبُكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ؟! قَالَ: فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتَهُ. قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَهَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: أَخْبَرَنِي بِهِ. قَالَ: قَدْ رُقِطَرَهُ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ، فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتُ

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث دوازدهم، و «ینابیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳ مرفوعاً.

فِدَاكَ: مَا أَقَلَّ هَذَا! فَقَالَ: يَا سَدِيرُ: مَا أَكْثَرَ هَذَا أَنْ يَنْسِبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أُخْبِرُكَ بِهِ. يَا سَدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتَ مَا قَرَأْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَيْضًا: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ أَفَهُمْ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضِهِ؟ قُلْتُ: لَا، بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ. قَالَ: فَأَوْمَى يَبْدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ: عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا. وَرَوَى هَذَا الْحَدِيثَ أَيْضًا الصَّفَّارُ فِي «بصائر الدرجات» بِتَغْيِيرٍ يَسِيرٍ بِنِزَايَةِ وَنُقْصَانٍ<sup>۱</sup>.

«سَدِير صيرفی می گوید: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داودبن کثیر در مجلس ابی عبدالله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم ناگهان آن حضرت با حال غضب در مجلس وارد شدند و چون در جای خود قرار گرفتند، گفتند: عجیب است از گروهی که گمان می کنند ما علم غیب داریم! به عالم غیب غیر از خدای عزوجل کسی علم ندارد، من قصد کردم که کنیز خود را با زدن ادب کنم از دست من فرار کند و من ندانستم در کدام يك از اطاقهای خانه مخفی شده است! سَدیر می گوید: چون حضرت از مجلس برخاستند و به طرف منزل رفتند من و ابوبصیر و میسره به منزل آن حضرت رفتم و عرض کردیم: فدایت شویم ما امروز درباره آن کنیز از شما شنیدیم که چنین و چنان فرمودی و ما نمی خواهیم به شما نسبت علم غیب دهیم لیکن ما می دانیم که حَقّاً شما علوم بسیار و فراوانی دارید! حضرت فرمود: ای سَدیر آیا قرآن می خوانی؟ عرض کردم: بلی، فرمود: هیچ در قرآن مجید خوانده ای این آیه را که: «گفت آن کسی که در نزد او بعضی از علم کتاب بود به حضرت سلیمان: من تخت بلقیس را از شهر سبأ برای شما می آورم قبل از اینکه چشم به هم بگذاری»؟ عرض کردم: این آیه را خوانده ام (چون حضرت سلیمان بلقیس را که ملکه شهر سبأ بود امر به اسلام نموده که آنها بر آن حضرت علو و برتری نکنند و همگی با حالت تسلیم بر سلیمان وارد شوند. روزی که در مجلس خود نشسته بود به حاضرین مجلس که من جمله طوایف جن بودند که در تحت تسخیر آن حضرت

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث دوم مکرر، و ذیل این حدیث را در «مجمع البیان» ج ۳ ص

۳۰۱ آورده است، و «کافی» کتاب الحجة ج ۱ ص ۲۵۷.

بودند گفت: کیست که تخت بلقیس را برای من بیاورد؟ قبل از اینکه آنها به حالت تسلیم بر من وارد شوند. قَالَ: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ\* قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ\*. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۗ أَشْكُرٌ أَمْ أَكْفُرٌ؟<sup>۱</sup> «از میان حضار مجلس عفریتی که از طایفه جن بود گفت: چنان بر آوردن تخت او قدرت دارم و در این امر طریق امانت می سپارم که قبل از آنکه تو از جایگاه خودت برخیزی آنرا نزدت حاضر کنم. و اما آن کس که به علم کتاب فی الجمله آگاهی داشت (یعنی آصف بن برخیا که وصی و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: من تخت بلقیس را قبل از یک چشم بهم زدن در حضورت می آورم. چون سلیمان دید که تخت بلقیس در حضورش قرار دارد گفت: این از فضل خدای من است که می خواهد مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او می کنم یا آنکه کفران نعمتش به جای می آورم».

حضرت فرمود: آیا آن مردی را که تخت را قبل از یک چشم برهم گذاردن حاضر کرد شناختی، و آیا دانستی که او چقدر از کتاب الهی علم دارد؟ عرض کردم: شما برای من بیان بفرمائید. حضرت فرمود: به اندازه یک قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار آصف بن برخیا از کتاب الهی علم داشت. عرض کردم: فدایت شوم این مقدار چقدر کم است؟ فرمود: چون به علم کتاب خدا که خدای عزوجل نسبتش را به خود داده است و اکنون به تو خبر می دهم ملاحظه شود چقدر بسیار است. ای سدید آیا در کتاب خدا این آیه را یافته ای که می فرماید: «ای پیغمبر به کفار قریش بگو بهترین و کافی ترین گواه بین من و شما خداست و آن کسی که تمام علم کتاب را دارد»؟ عرض کردم: فدایت شوم این آیه را خوانده ام. حضرت فرمود: آیا کسی که تمام علم کتاب را دارد داناترست یا آنکه بعضی از علم کتاب را دارد؟ عرض کردم: البته آنکه تمام علم کتاب را (که نسبتش به بعض مانند نسبت اقیانوس اطلس به یک قطره است) دارد داناتر است. حضرت با دست مبارک اشاره به سینه خود فرمود گفت: سوگند به خدا که تمام علم کتاب در اینجاست، سوگند به خدا که تمام علم کتاب



در اینجا است، و خداوند برای ما ائمه اهل بیت قرار داده است».

و این حدیث را صفار در «بصائر الدرجات» بامختصر اختلافی در لفظ ذکر کرده است و قندوزی حنفی مختصرش را نیز ذکر کرده است<sup>۱</sup>.

و نیز قندوزی از عمر بن اذینه از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که

قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتِمِ النَّبِيِّينَ فِي عِتْرَةِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِ ۲.

«امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: ای مردم آگاه باشید که آن علمی را که آدم ابوالبشر از آسمان باخود به زمین آورد، و تمام مقامات و کمالات و علومی که به آن تمامی پیغمبران تا پیامبر آخرالزمان بر سایر افراد بشر امتیاز پیدا کردند همه در عترت و اهل بیت پیغمبر آخرالزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ جمع و ذخیره شده است».

و شیخ طبرسی در «احتجاج» با سند خود از ولید سمان روایت کرده قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَوْلَى الْعِزْمِ وَعَنْ صَاحِبِكُمْ - يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - ؟ قَالَ: قُلْتُ: مَا يُقَدَّمُونَ عَلَى أَوْلَى الْعِزْمِ أَحَدًا. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ عَنْ مُوسَى: «وَكُنْتِنَا لَه فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُوعِظَةً»، وَلَمْ يَقُلْ كُلُّ شَيْءٍ. وَقَالَ عَنْ عِيسَى: «وَلَيَّبَيْنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»، وَلَمْ يَقُلْ كُلُّ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ. وَقَالَ عَنْ صَاحِبِكُمْ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُلْنَا كَفَى بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا رَظْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»، وَعِلْمُ هَذَا الْكِتَابِ عِنْدَهُ ۳.

«ولید سمان گوید: حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به من گفتند: مردم در باره پیغمبران اولوالعزم و در باره صاحب شمایعنی امیرالمؤمنین چه نظری دارند؟ عرض کردم: هیچکس را بر انبیاء اولوالعزم مقدم نمی دانند. حضرت فرمود: خداوند عزوجل در باره موسی می فرماید: «(ومادالواحي که از آسمان بر او فرو فرستادیم از هر چیزی که موعظه ای نوشتیم)» و فرمود: همه چیز. و در باره عیسی می فرماید: «(او از طرف خدا آمده تا بعضی از چیزهایی را که شما در آن اختلاف دارید روشن و بیان کند)» و فرمود:

۱ و ۲ - «ینابیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۳ - «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث هجدهم.

همه چیز. لیکن از صاحب شما امیرالمؤمنین می گوید: «ای پیغمبر بگو بهترین گواه بین من و شما خداست و کسی که همه علم کتاب در نزد اوست». و از طرفی خدا می فرماید: «هیچ ترو خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست»، و علم این کتاب را خدا به امیرالمؤمنین داده است». و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً آورده است<sup>۱</sup>.

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از عمر بن اُذینه روایت کرده است قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَسُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ مِنَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، فَقَالَ: مَا عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَيْحْرِ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَّطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلْتَ بِهِ النَّبِيِّينَ إِلَى خَاتِمِ النَّبِيِّينَ فِي عِتْرَةِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ»<sup>۲</sup>.

«حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: آن کسی که عالم به کتاب است امیرالمؤمنین است. و چون از آن حضرت سؤال شد که آیا کسی که در نزد او علمی از کتاب است داناترست یا کسی که در نزد او علم کتاب است. حضرت فرمود: کسی که در نزد او علمی از کتاب است دانش او به اندازه آبی است که بال پشه با خود از دریا برمی دارد. و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده اند: تمام علمی را که آدم با خود از آسمان به زمین آورد و تمام مقامات و علوم انبیاء تا خاتم النبیین همگی در عترت خاتم النبیین جمع است» و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً ذکر کرده است<sup>۳</sup>.

بساری از مجموع این مطالب خوب واضح شد که جای شك و تردید نیست که مراد از عالم به کتاب در آیه مورد بحث حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و احتمالات دیگری جا و غلط است. امیرالمؤمنین که از اول رسالت پیامبر اکرم با آن حضرت در شب و روز، و در سفر و حضر، و در جنگ و سکون بوده چگونه او مراد نباشد و عبدالله بن سلام که سیزده سال بعد از بعثت رسول خدا در مدینه ایمان

۱- «بنایع المودة»، باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث سوم.

۳- «بنایع المودة»، باب ۳۰ ص ۱۰۳.

آورده او عالم به کتاب باشد؟!

و علاوه بر همه اینها عبدالله بن سلام چنانچه از شرح حال و ترجمه او به دست می آید حتی به امامت امیرالمؤمنین و بیعت با آن حضرت حاضر نشده است در این صورت چگونه می شود که رسول خدا او را ردیف خدا در گواهی و شهادت بررسالت خود قرار دهد.

در «رجال» برقی او را از اصحاب رسول خدا شمرده است،<sup>۱</sup> و در «رجال» ابن داود نیز او را در کتاب اول<sup>۲</sup> یعنی معتمدین نام برده، گرچه در «تنقیح المقال» گوید: بسیاری از افرادی را که ابن داود در کتاب اول ذکر کرده سپس نام آنها را در کتاب دوم که مختص به ضعفاء و مجاهیل است آورده است.<sup>۳</sup>

و نیز گوید: عبدالله بن سلام در نزد من مجهول الحال است یعنی به روایات او اعتباری نیست، و مشایخ ثلاثه رجال او را از اصحاب رسول خدا نام برده اند و گفته اند که در اول اسرائیلی بوده و سپس انضاری شده است و از هم سوگندان با بنی قینقاع و از اولاد یوسف بن یعقوب بوده است. اسم او در جاهلیت حصین بوده و چون اسلام آورد رسول خدا او را عبدالله نام نهادند و در سال چهل و سوم هجری وفات نموده است بنا بر تاریخ ابواحمد عسکری. و سپس گوید: می توان از آنچه که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید استفاده سوء حال و عدم اعتماد به او را نمود. ابن ابی الحدید گوید: چون مردم بعد از عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند حضرت به دنبال گروهی فرستاد و آنان را به بیعت با خود دعوت فرمود، به حضرت گفتند: آیا به دنبال حسان بن ثابت، و کعب بن مالک، و عبدالله بن سلام نمی فرستی؟ حضرت فرمود: لا حاجة لنا فيمن لا حاجة له فينا - انتهى «ما نیازی نداریم در معاونت به کسانی که آنها به ما نیاز ندارند»<sup>۴</sup>.

و علامه شیخ محمدتقی شوشتری بعد از آنکه از ابن ابی الحدید این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را درباره او نقل می کند گوید: طبری و مسعودی نیز این گفتار حضرت را درباره او ذکر کرده اند.<sup>۵</sup>

۱- «رجال» برقی ص ۰۲ - ۲- «رجال» ابن داود ص ۲۰۵

۳- «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۱۸۵ - ۴- «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۱۸۵

۵- «قاموس الرجال» ج ۵ ص ۴۷۱

و اما در رجال عامه احوال او را در «طبقات» ابن سعد و «میزان الاعتدال» ذهبی نیافتم، لیکن ابن عبدالبر حالات او را ذکر کرده تا آنکه می گوید: بعضی از مفسرین گویند: آیه مبارکه: وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ و آیه مبارکه: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ درباره او نازل شده است. و سپس گوید: عکرمه و حسن در این آیه انکار کرده و گویند: سوره رعد مکی است و عبدالله بن سلام در مدینه ایمان آورده است. و سپس گوید: ابو عمر گوید: سوره احقاف که آیه شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ در آن است آن نیز در مکه نازل شده است، پس به هر دو قول اعتباری نیست!

و ابن اثیر جزری گوید: چون مردم اراده کشتن عثمان را کردند عبدالله بن سلام نزد او رفت. عثمان گفت: برای چه آمده ای؟ عبدالله گفت: آمده ام تا تو را یاری کنم. عثمان گفت: اگر از منزل بیرون روی و مردم را منع کنی بهتر است برای ما تا آنکه در منزل باشی، از منزل بیرون شو و مردم را از کشتن من بازدار. عبدالله بن سلام از منزل بیرون آمد و در مقابل جمعیت قرار گرفت و گفت: ای مردم اسم من در جاهلیت فلان بوده و رسول خدا مرا عبدالله اسم گذاری کردند و درباره من آیاتی از قرآن نازل شده است: وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ، و آیه: قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.

«ای مردم شمشیر خدا در غلاف رفته است و فرشتگان در این شهر شما سکونت گزیده اند این شهری که در او رسول خدا ﷺ بر شما وارد شده است، از خدا پرهیزید در کشتن این مرد، سوگند به خدا اگر او را بکشید تمام ملائکه آسمان که همسایه شما شده اند همه می روند و آن شمشیر در غلاف رفته را خدا بیرون می کشد و در میان شما می افکند به طوری که تا روز قیامت در غلاف نخواهد رفت. مردم در جواب گفتند: بکشید عثمان یهودی را، و کشتند عثمان را».

از مجموع این مطالب به دست می آید که عبدالله بن سلام خودش را عالم به کتاب یعنی به تورات می دانسته و شأن نزول آیه مورد بحث را خودش می دانسته است، همچنانکه سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه از طریق عبدالملک تخریج

کرده اند که: محمد بن یوسف بن عبداللہ بن سلام کہ نوہ عبداللہ است گوید: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ: فُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ!.

و نیز سیوطی گوید: ابن مردویه از طریق عبدالملک از جندب روایت کرده است کہ قَالَ: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ حَتَّىٰ أَخَذَ بَعْضَاتِي بِأَبِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ قَالَ: أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ اتَّعْلَمُونَ أَنِّي أَنَا الَّذِي أَنْزَلْتُ فِيهِ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.<sup>۱</sup>

بنابراین عبداللہ بن سلام خودش خود را مورد این آیه می دانسته است و دیگر پرسش و دیگر نواده اش. و همانطور کہ سابقاً روایت شد حضرت باقر اذعای پسر او را نزد عبداللہ بن عطا رد کردند و فرمودند: سوگند به خدا دروغ می گوید. عالم به کتاب علی بن ابیطالب است. و بعضی از کسانی کہ او را مورد شأن نزول این آیه دانسته اند مانند مجاهد از نزد خودشان بوده نه آنکہ از رسول خدا روایت کرده باشند. و سابقاً ذکر کردیم کہ شعبی می گوید: درباره عبداللہ بن سلام در قرآن مجید هیچ آیه ای نازل نشده است. و سعید بن جبیر به شدت این دعوی را انکار کرد و گفت: این آیه در مکه نازل شده و اسلام عبداللہ در مدینه بوده است.

و علاوه وقتی معاویہ بن ابی سفیان با قیس بن سعد بن عباده در مدینه روبرو شدند و قیس گفت: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابیطالب است و معاویہ در جواب گفت: عبداللہ بن سلام است، قیس گفت: مراد علی است و آیاتی را از قرآن قرائت کرد مانند: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، و آیه: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ، و گفت کہ: مراد از هادی در آیه اول و مراد از شاهد در آیه دوم علی بن ابیطالب است، چون رسول خدا ﷺ او را در روز غدیر نصب به خلافت نمود و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. و فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، معاویہ در جواب قیس ساکت شد، و به هیچوجه قدرت رد و انکار نداشت.<sup>۲</sup>

بنابراین بدون هیچ شبهه و تردید عبداللہ بن سلام مراد از عالم به کتاب نبوده

۱- «الذّر المنثور» ج ۴ ص ۶۹. ۲- «الذّر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

۳- «بناجیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۴ نقلاً از کتاب «سليم بن قيس هلالی» و اصل این روایت مفصلاً و مشروحاً در کتاب سلیم از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۰۱ موجود است.

است، حال یا آنکه چون خودش را عالم به تورات می‌دانسته و لفظ *وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ* را که دیده اشتباهش از کتاب معنی تورات را کرده و طبعاً خودش را مصداق و خدای نا کرده شأن نزول آن دانسته است، یا آنکه عیاذاً بالله عمداً با آنکه می‌دانسته مراد از کتاب در این آیه قرآن مجید و مراد از عالم به او علی بن ابیطالب است در عین حال خودش مدعی این مقام شده است، *والعلم عند الله*. لیکن بهر نحوی که باشد این ادعا غلط محض است چنانکه از مجموع مطالب ما در این بحث واضح و آشکار گردید.

یا آنکه این چند روایت، مجعول و ساخت و پرداخت دست بنی‌امیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده همچنانکه از بحث معاویه با قیس بن سعد بن عباده معلوم شد، چون معاویه اهتمام عجیبی داشت بر آنکه آیات و روایاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده تحریف کند و فضایل و مناقب او را از او برگرداند و به دیگری نسبت دهد، و در این صورت برای پیدا کردن شأن نزول آیه مورد بحث از عبدالله بن سلام شخص مناسب دیگری نبود چون طبعاً نمی‌توانست این فضیلت را به ابوسفیان یا خودش که تا فتح مکه به روی مسلمانان شمشیر زده‌اند نسبت دهد، و عمر و ابوبکر هم که عالم به کتاب نبوده‌اند، بنابراین تحریف معنای کتاب، از قرآن به تورات، و عالم به کتاب از امیرالمؤمنین به عبدالله بن سلام راه نزدیکتر و آسانتری بود.

گرچه این تحریف بر محققین پوشیده نیست و شعبی و حسن بصری و سعید بن جبیر حتی *عِکْرَمَه* که دشمن امیرالمؤمنین است می‌دانسته‌اند که این نسبت به عبدالله بن سلام بی‌مورد و غلط است، لیکن برای توده مردم و عوام که از خصوصیات مکی بودن سوره رعد و اسلام عبدالله در مدینه خبر ندارند و *قُوَّةُ ادْرَاكٍ* تمیز قرآن را در این آیه از تورات ندارند و برای گرم کردن بازار عناد و دشمنی با اهل بیت راهی از این نزدیکتر به نظر نمی‌رسید و لذامی بینیم دشمنان اهل بیت و نواصب مانند ابن تیمیّه و نظائرش در نسبت این آیه به عبدالله بن سلام تا سرحه امکان پافشاری می‌کنند و در مقابل این روایات کثیره مخالف و این قرائن بسیار بازم نمی‌خواهند از کلام خود دست بردارند. اینجا حقیقتاً صدق این آیه مبارکه در سوره رعد روشن می‌شود: *أَقْمِنْ يٰعَلْمُ إِنَّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ*

## أولوا الألباب.

در اینجا مناسب است عین عبارتی را که شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودة» در همین باب که اختصاص به شأن نزول این آیه به امیرالمؤمنین دارد از بعضی از محققین نقل کرده ترجمه نمائیم:

بعضی از محققین گوید: خداوند تبارک و تعالی خاتم انبیائش و اشرف پیامبرانش و گرامی ترین بندگانش را از روی فضل عظیم و من جمیم و علم قدیم و لطف غمیم خود به سوی بندگانش به نبوت و رسالت برگزید بعد از آنکه از پیغمبران گذشته عهد و میثاق، و از بندگانش پیمان گرفته که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورند و او را یاری کنند. و چون درهای رحمت پروردگار و ابواب سعادت کبری و هدایت عظمی به رسالت حبیبش محمد بر عموم عرب و قریش و بر خصوص بنی هاشم باز شد و آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ وَرَهْطَكَ الْمُخْلِصِينَ نازل شد، در اینجا عقل حکم می کند که باید عالم به جمیع اسرار و حقائق کتاب خدا بعد از پیغمبر مردی از بنی هاشم باشد، چون بنی هاشم از سایر قریش به پیغمبر اکرم نزدیکتر بودند، او اسلامش از همه زودتر باشد برای آنکه بر اسرار رسالت از ابتداء امر واقف و از بدو وحی عارف شود، و در تمام اوقات به احسن وجوه با پیغمبر بوده و به پیروی صحیح از آن حضرت مشخص باشد تا اینکه بر جمیع اعمال پیغمبر خبیر و بر گفتارش بصیر و از طفولیت از بجای آوردن اعمال جاهلیت منزّه و مبرّی باشد به جهت آنکه به اخلاق آن حضرت متخلق و به آداب آن رسول اکرم از سنّ صباوت مؤدّب گردد.

و این شرائط در آحادی دیده نشده است مگر در علی بن ابیطالب عليه السلام. و اما عبدالله بن سلام اسلام نیاورده است مگر بعد از هجرت رسول اکرم (که بیش از نیمی از دوره بعثت بوده است) و سبب نزول سوره هاشمی که قبل از هجرت بر رسول اکرم نازل شده است نمی دانسته است و بنابراین بعد از هجرت نیز به حقائق تأویل آن سوره ها پی نمی برده و معرفت پیدا نمی کرده است. سلمان فارسی که عمر طویل خود را سیصد و پنجاه سال در فراگیری اسرار انجیل و تورات و زبور و سایر کتب

انبیای سابقین و همچنین در فراگیری قرآن مجید بعد از اسلامش در مدینه منوره گذرانده است در نزد او علم کتاب نیست چون این شرایطی را که ذکر نمودیم در او نبوده است، چگونه عبدالله بن سلامی که اصلاً انجیل را نخوانده و قبول نداشته است و این شرایط در او نبوده است او عالم به کتاب باشد. عبدالله بن سلامی که از او سر نزده است آنچه که از طفولیت و از اول بعثت از علی بن ابیطالب یعسوب الدین سرزده است، و از اسرار و حقائق در خطبه ها مثل آنچه که از امیرالمؤمنین: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ جَنبِيْ غُلُوْمًا كَالْبِحَارِ الزَّوَاخِرِ، و مثل آنچه که از اولاد او ائمه هداة معصومین عليهم السلام از معارف و حکم در تأویلهای کتاب خدا و اسرار کتاب خدا سرزده است از او دیده نشده است، چگونه عالم به کتاب باشد؟

شعبی گوید: مَا أَحَدٌ أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ بَعْدَ النَّبِيِّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَمِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ أَوْلَادِهِ عليهم السلام ۲. «بعد از پیغمبر اکرم عالمتر از علی بن ابیطالب و اولاد صالحین او نسبت به کتاب خدا دیده نشده است».

و عاصم بن ابی النّجود از عبدالرحمن بن سلمی روایت کرده که او گفت: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَقْرَأَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ۳ «هیچ کس را عالمتر به قرآن از علی بن ابیطالب ندیده ام».

و ابو عبدالرحمن از ابن مسعود روایت کرده که او گفت: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي لَأَتَيْتُهُ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلَيْ؟ قَالَ: أَوْلَمَ آيَةٍ؟ «اگر می دانستم که کسی به کتاب خدا عالمتر از من است برای فراگیری بیشتر نزد او می رفتم. عبدالرحمن گوید: به او گفتم: علی بن ابیطالب؟ در پاسخ گفت: مگر نزد او نرفته ام؟».

بنابر آنچه گفته شد امیرالمؤمنین عليه السلام اعلم امت بعد از رسول خدا بوده اند و طبعاً آیه و متن عنده علم کتاب انطباق بر آن حضرت پیدا می کند. و اگر هر آینه در وقت نزول آیه فردی از افراد امت اعلم به کتاب خدا بود آیه بر او منطبق می شد. حال باید دید چرا پیغمبر با گواهی خدا گواه دیگری آورده است و گواهی او در مقابل

۱- «بناييع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۴.  
 ۲ و ۳ و ۴- «مجمع البيان» ج ۳ ص ۳۰۱.



گواهی خدا چه ارزشی دارد. مسلماً باید آن گواه در وزن و متانت در سرحد گواهی خدا باشد و او امیرالمؤمنین است که سند قرآن و کافل و حفیظ آن است. قرآن کلام لفظی و او کلام فعلی خداست، او واقع قرآن، و قرآن حاکی از وجود اوست، و این هر دو یک حقیقت اند که به دو صورت لفظی و فعلی درآمده است و با یکدیگر متصل و مرتبط بوده و قابل انفکاک نیستند. و در حقیقت رسول خدا در مقابل مشرکین علاوه بر گواهی لفظی و کتابتی خدا که در قرآن مجید بر رسالتش اقامه می کند یک شاهد خارجی که مرکز طلوع انوار خدا و مظهر اسماء او و عارف به کتاب تکوین و تشریح است گواه می آورد، و مرجع این دو گواه همان فرمایش آن حضرت است که به روایات متواتر، شیعه و عامه نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْنِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا**<sup>۱</sup>.

«من در نزد شما دو چیز گرانبها می گذارم کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و تا هنگامی که به آن دو تمسک جستید ابداً بعد از من گمراه نخواهید شد». بنابراین می توان این حدیث را مفسر آیه مورد بحث قرار داد و می توان از آیه استدلال بر لزوم قرین بودن امام را با کتاب خدا نمود.

این نکته نیز ناگفته نماند که در بعضی از قرائات شاذّ **وَمَنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ يَا وَمَنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ** قرائت شده است کما آنکه سیوطی نقل می کند<sup>۲</sup>. البته این قرائت شاذّ است و در مقابل جمع قرائات غیر قابل اعتماد است، و علاوه از نقطه نظر

۱- این حدیث را احمد حنبل از حدیث زیدبن ثابت به دو طریق صحیح اول در اول صفحه ۱۸۲ و دوم در آخر صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از «مسند» خود به این طریق نقل می کند: **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْنِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي وَأَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** و در تفسیر «الدر المنثور» ج ۲ صفحه ۷ گوید: **واخرج الترمذی وحسنه و ابن الأباری فی المصاحف عن زیدبن ارقم رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انى تارك فيكم ما ان تمسكنم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض وعترتى أهل بيتى ولن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.** و در «غاية المرام» از ص ۱۱ به بعد، از طریق عامه سی و نه حدیث، و از طریق خاصه هشتاد و دو حدیث روایت می کند.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

معنی هم مطلب سلیس به نظر نمی رسد که پیغمبر بگوید گواه من خداست و از نزد او کتاب دانسته شده است. گرچه فی حدنفسه این معنای صحیحی است لیکن این جمله به عنوان توصیف خدائی که گواه است در مقابل مشرکین قریش خالی از لطف خواهد بود.

باری در «امالی» شیخ طوسی وارد است که: **مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَلَأٍ فِيهِمْ سَلْمَانٌ فَقَالَ لَهُمْ سَلْمَانُ: قَوْمُوا فَخُذُوا بِحُجْرَةِ هَذَا، فَوَاللَّهِ لَا يُخِيرُكُمْ بَسْرَتِيَّكُمْ غَيْرُهُ!** «امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به جماعتی مرور کردند که در میان آنها سلمان بود. سلمان به آن جماعت گفت: برخیزید و دامان این مرد را بگیرید، سوگند به خدا هیچکس نمی تواند شما را از آسرار پیغمبرتان آگاه کند مگر این مرد».

و نقاش در تفسیر خود گوید: ابن عباس گفت: علی بن ابیطالب علومی را می دانست که رسول خدا تعلیمش نموده بود، و رسول خدا علومی را می دانست که خدا تعلیمش نموده بود، پس علم پیغمبر علم خداست، علم علی از علم پیغمبر است، و علم من از علم علی است، و مقدار علم من و علم تمام اصحاب پیغمبر در مقابل علم علی مانند قطره ای است در مقابل هفت دریا<sup>۲</sup>.

عونی گوید:

**وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَعِلْمُ مَا يَكُونُ وَمَا قَدْ كَانَ عِلْمًا مَكْتُمًا<sup>۳</sup>**

«علی آن کسی است که علم کتاب تکوین و آفرینش، و علم آنچه که بعداً خواهد بود، و علم آنچه که بوده است و از همه مکتوم و مخفی است، در نزد اوست».

و ابومقاتل بن داعی علوی گوید:

**وَأَنَّ عِنْدَكَ عِلْمَ الْكَوْنِ أَجْمَعُ مَا كَانَ مِنْ سَالِفٍ مِنْهُ وَمُؤْتَفٍ<sup>۴</sup>**

«و بدرستی که حقاً در نزد تو علم جمیع کتاب و عالم آفرینش است! چه از اموری که گذشته است و زمانش سپری شده، و چه اموری که از این به بعد پیش می آید».

۱ و ۲- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۵۹.

۳ و ۴- «مناقب ج ۱ ص ۲۵۹».

و نصر بن منتصر گوید:

وَمَنْ حَوَىٰ عِلْمَ الْكِتَابِ كُلَّهُ عِلْمَ السَّيِّئِ يَأْتِي وَعِلْمَ مَا مَضَىٰ<sup>۱</sup>

«و علی آن کسی است که همه علم کتاب را در بردارد و بدان محیط است، علم آنچه که می آید، و علم آنچه که آمده و گذشته است».

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: (ومنها یعنی آل محمد علیهم السلام) هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَلَجَأُ أَمْرِهِ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَمَوَازِلُ حُكْمِهِ، وَكُهُوفُ كُنْهِهِ، وَجِبَالُ دِينِهِ تَا أَنْكَه فرماید: لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّىٰ بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي، وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ<sup>۲</sup>.

۲- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۲۹.

۱- «مناقب» ج ۱ ص ۲۵۸.

درس پنجم و چهارم تا پنجم و ششم

تفسیر

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِي وَمِنْ بَيْنِهِ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ...

## درس ۵۴ تا ۵۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَلَعْنَةً  
اللّٰهَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ  
یَوْمِ الدِّیْنِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.  
قال اللّٰه الحکیم فی کتابه الکریم:

اَقَمَنْ كَانَ عَلٰی بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا  
وَرَحْمَةً اُولٰٓئِكَ يُؤْمِنُوْنَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْاَحْزَابِ فَالْتَارُ مُوعِدُهُ فَاَلَا تَلْكُ فِى مِرْيَةٍ مِنْهُ اِنَّهُ  
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُوْنَ ۱.

«پس آیا آن کسی که دارای بیتنه از جانب پروردگار خود است و در کنار او شاهدی از اوست و قبل از او کتاب موسی است که آن کتاب پیشوای هدایت مردم و رحمت است (مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بیتنه به کتاب خدا قرآن کریم ایمان می آورند و از احزاب و امت ها هر کس به او کافر شود وعده او آتش است، پس ای پیغمبر در کتاب خدا شك و تردید نیاور، حقا قرآن از جانب پروردگار است ولیکن اکثریت از مردم ایمان نمی آورند».

در این آیه مبارکه مراد از صاحب بیتنه رسول اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ و مراد از شاهد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است، و روایات شیعه و عامه در این موضوع بسیار است، و روایاتی که عامه با اسناد خود روایت نموده اند بیش از روایات خاصه است. علامه محدث بحرانی از طریق عامه بیست و سه حدیث و از طریق خاصه یازده حدیث ذکر کرده است<sup>۲</sup>. و لازم است که قبل از اینکه وارد بحث و بیان روایات شویم اول بحث تفسیری این آیه را بنمائیم.

۲- «غایة المرام» از صفحه ۳۵۹ تا صفحه ۳۶۱.

۱- سوره هود ۱۱- آیه ۱۷.

این آیه در سوره هود واقع و سوره هود در مکه نازل شده است و ابتدای سوره با جمله الرِّكَابُ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ که بیان درجات قرآنِ مُحَكَّم و قرآنِ مَفْصَل و یا به عبارت دیگر قرآنی که در عوالم بالا دارای حقیقت واحد و در این عالم دارای سوره‌ها و آیات و احکام و معارف و قضایای جدا جدا و متمایز از یکدیگر است شروع می‌شود، و در آیات بعد دعوت به عبادت خدا و توبه به ساحت مقدس او و بیان رجوع به سوی اوست؛ تا در آیه پنجم امتناع و ایاء کفار قریش را از پذیرش آن بیان می‌کند و سپس در آیات بعد مقام اراده و قیومیت پروردگار و خالقیت او را و بالأخره معاد و بازگشت موجودات را به نزد او و انکار منکران و حالات مؤمنین را در پایداری و استقامت و حالات غیر آنها را در تلون مزاج و تردید روحی و یأس و کفران و افتخار و فَرَح بیجا ذکر می‌نماید؛

تا در آیه یازدهم می‌فرماید: ای پیغمبر مبادا در تبلیغ و نشر بعضی از آیات ما که به تو وحی شده است و سینهات را تنگ نموده — به جهت ایراد مشرکین که چرا بروی گنجی از آسمان فرود نیامده یا با او از آسمان فرشته‌ای نازل نشده است — خودداری کنی و در بیان آنها دریغ نمائی (از این سخنان غمگین مباشر) و وظیفه تو فقط بیم دادن بشر است (از عواقب وخیم شرك و ظلم) اما خدا حافظ و حاکم و نگهبان هر چیزی است. بعد می‌فرماید: مشرکین می‌گویند: محمد ﷺ به خدا افترا بسته و قرآن را از نزد خود آورده است. بگو: شما هم بروید و از غیر خدا از هر کس که می‌خواهید کمک بگیرید و او را بخوانید که شما با آنها مجموعاً سوره‌ای مثل سوره‌های افترائی من بیاورید. وای پیغمبر اگر در پاسخ فرو ماندند پس بدانید که قرآن از ناحیه علم خدا نازل شده و معبودی جز او نیست پس آیا در این صورت تسلیم حکم او خواهید شد؟

و بعداً در دو آیه نتیجه اعمال دنیاپرستان را بیان کرده و سپس می‌فرماید: أَقْمَنَ كَأَن عَلِيَّ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمَنْ قِيلَ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ «آیا کسی که دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهدی از او گواهی بر صدق دعوی او می‌دهد و قبل از او تورات که کتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوی او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به کتاب خدا

ایمان می آورند... و تودر حَقَانِیَّتِ قِرَآنِ شَكِ نِیَاوِرُ».

چون آیات سابق بیان انکار مشرکین را در حَقَانِیَّتِ قِرَآنِ می کرد این آیه ناظر به آن آیات و در مقام استدلال و اقامهٔ برهان بر لزوم ایمان به قرآن مجید است، و استفهام انکاری است. در اینجا باید دید مراد از بَیِّنَه چیست و معنی یَنْتَلُوْهُ و معنی شَاهِدِ کدام است.

بَیِّنَه در بعضی از آیات قرآن به معنی حَجَّتْ آمده مثل لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ<sup>۱</sup> و در بعضی از جاها آیه و معجزه را بَیِّنَه گویند؛ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هُدًى نَاقَةٌ اللَّهُ لَكُمْ<sup>۲</sup>. و در بعضی از مواقع آن بصیرت خاص و نور مخصوصی را که به انبیاء داده شده است بَیِّنَه گویند مثل قول نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمِ آرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي<sup>۳</sup>. لیکن در بعضی از مواقع بَیِّنَه به مطلق بصیرت الهی و نور باطنی گفته می شود، مثل قول خدای تعالی أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَذَّبَ لَهُ سُوءٌ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ<sup>۴</sup>. و مراد از بَیِّنَه در آیه مورد بحث ما همین معنای اخیر است چون بعداً به صیغه جمع می فرماید: أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ «آنها ایمان به قرآن می آورند». و معلوم است که همهٔ مؤمنین بصیرت خاصهٔ نبوت را ندارند گرچه مراد از صاحب بَیِّنَه به حسب مورد همان رسول خداست لیکن چون بیان این جمله مقدمه چینی برای جمله بعدی است که می گوید: فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ «ای پیغمبر در قرآن شك نیاور» بنابراین مراد از بَیِّنَه همان بصیرت الهی مطلق است که به پیغمبر ﷺ داده شده است و مراد قرآن نیست چون باجمله تفریع بعد فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ سازش ندارد.

و از این مطلب استفاده می شود که گفتار بعضی که گفته اند: مراد از صاحب بَیِّنَه در این آیه به حسب استعمال خصوص پیغمبر است صحیح نیست چون جمله جمع أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ بر آن مترتب می گردد و این لفظ جمع از همان مُفَادِ مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ گرفته شده است.

و نیز گفتار بعضی که گفته اند: مراد اصحاب رسول خداست آن نیز صحیح

۱- سورة انفال ۸- آیه ۴۲.

۲- سورة اعراف ۷- آیه ۷۳.

۳- سورة هود ۱۱- آیه ۲۸.

۴- سورة محتدص ۴۷- آیه ۱۴.

نیست چون خود پیغمبر دارای بینه بوده و به حسب مورد نه به حسب استعمال آیه بر او منطبق است و خداوند می خواهد به او بگوید که تو که دارای بینه الهیه و شاهد خارجی هستی و کتاب موسی هم از قبل آمده و تو را تأیید می کند باید به قرآن ایمان آوری و در آن شك و تردید نداشته باشی و گفتار مشرکین قریش که از تو گنج یا نازل شدن ملك را تقاضا می کنند تو را خسته نکند و در تبلیغ و ارشاد خلق باثبات قدم و اراده ای متین قیام کنی.

و نیز گفتار کسانی که گویند مراد از بینه قرآن است یا حجت عقل است نیز تمام نیست چون این مقدمه برای دعوت به قرآن و امر به تمسك به آن است یعنی کسی که دارای بصیرت باطنی و نور الهی است به قرآن ایمان می آورد تو نیز ای رسول ما که دارای چنین بینه ای هستی در قرآن شك میاور. و معنی ندارد کسی که دارای قرآن باشد او را امر به ایمان به قرآن نموده و از ریب و شك در آن برحذر داشت.

و اما حجت عقلی به علت آنکه بینه ای که در پیغمبر است از حجت عقلی قویتر است لذا معنی ندارد این بینه ای را که در وجود خود حضرت ختمی مرتبت موجود است منحصر در دلیل عقل بدانیم. و اما مراد از تَلُوْ پهلوی و کنار در آمدن است نه معنای قرائت و تلاوت؛ چون صحیح نیست که بگوئیم: آن شاهد، پیغمبر را یا نور بصیرت رسول خدا را می خواند؛ و گفتیم بینه به معنای قرآن نیست تا تلاوت آن درست باشد.

و اما مراد از معنای شاهد معلوم است که ادای شهادت است نه تحمّل آن چون تحمّل آن حجتی برای مشرکین نخواهد بود بلکه آنچه حجت بر آنها و بلکه موجب تقویت رسول و تأیید بصیرت الهیه و نور ربانیه آن می گردد ادای شهادت است؛ و بنابراین مراد از شاهد کسی است که به حقانیت رسالت پیغمبر اعتراف دارد و با بصیرت الهیه رسالت او را تأیید می نماید و ایمان به او آورده است. چون شهادت شخص صاحب یقین و بصیرت هرگونه شبهه و شك را می زداید و استیحاشر و ترس از تنهائی را از بین می برد؛ چون طبعاً کسانی که در يك امر یا يك جهتی متفرد و تنها هستند چه بسا در مقابل مشکلات سخت و پیش آمدهای ناگوار دچار تزلزل می گردند به خلاف آنکه کسی با سیر آنان با آنها کمک نموده و در آن امر آنها را تنها نگذارد در این صورت وحشت از بین می رود و دل قوی می گردد.



در اینجا نیز در مقابل هجوم مشرکین و حمله سخت آنها خدا می فرماید: ای پیغمبر کسی که دارای بیته الهی است و شاهد خارجی هم معین و یاور اوست ایمان به قرآن می آورد و در شك و تزلزل قرار نمی گیرد و چنین فردی بدون شك و شبهه علی بن ابیطالب است که از روز اول نبوت، اسلام آورده و در مشکلات رسالت، آن حضرت را یاری کرده و در آیه *وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ*<sup>۱</sup> دعوت رسول الله را پذیرفته و در حدیث *عشیره يك تنه قیام و برای هرگونه مشکلات نبوت و مصائب بار سنگین رسالت، پیغمبر را معین و وزیر و یار و مددکار بوده است.* و بنا بر آنچه گفته شد مراد انطباقی آیه منحصر می گردد در وجود مبارك آن حضرت *عَلَيْهِ السَّلَام*.

ابوالفتح رازی در وجه انحصار شاهد به علی بن ابیطالب و دفع احتمالات دیگر بیانی لطیف دارد؛ و چون اول، احتمالات و اقوال وارده را در شاهد بیان نموده و سپس با آن بیان شیرین دفع می کند لذا ما نیز اولاً اقوال را بیان و سپس بیان او را در رد این احتمالات ذکر می کنیم. گوید: در مفسران اختلافی نیست که مراد از صاحب بیته رسول خداست بلکه خلاف در معنای شاهد است. عبدالله و علقمه و ابراهیم و مجاهد و ابوصالح و ابوالعالیه و عکرمة گفته اند که مراد جبرائیل است؛ و حسن بصری و قتاده گفته اند: مراد زبان رسول خدا است؛ و بعضی گفته اند: مراد چهره و صورت رسول الله است، چون شمایل و سیمای آن وجود مبارك طوری بوده که هر کس بدان نظر می نموده است بر نبوت و رسالت آن حضرت اعتراف می نموده است؛ و حسین بن فضل گفته است: مراد از شاهد قرآن است و این نظم عجیب و اسلوب شگفت انگیز و اعجاز آن بهترین گواه و سند نبوت است؛ و ابن جریر و مجاهد گفته اند: مراد از شاهد همان فرشته ای است که از رسول خدا مراقبت و محافظت می نمود و او را تأیید و تقویت می کرد؛ و بعضی دیگر گفته اند: مراد خود رسول خداست<sup>۲</sup>. و این احتمالات و اقوال را گرچه به مفسران نسبت داده اند لیکن مضطرب و ناپسند به نظر می رسد به علت آنکه هر يك از آنها خلاف ظاهر آیه: *وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ* است چون در این جمله سه کلمه به کار آمده است: اول — لفظ *يَتْلُوهُ* که به

۱- سوره شعراء ۲۶- آیه ۲۱۴.

۲- «الدر المنثور» ج ۳ ص ۳۲۴ این احتمالات و اقوال را از صاحبانش ذکر کرده است و نیز در

«مجمع البیان» ج ۳ ص ۱۵۰ ذکر نموده است.

معنی پهلو و کنار و دنبال آمدن است؛ دوم لفظ شاهد که به معنی گواه است؛ و سوم — لفظ **مِنْهُ** که ضمیری است که مرجعش رسول است که همان صاحب بینه باشد. و با ملاحظه این سه کلمه تمام احتمالاتی که مفسرین داده‌اند اشتباه است.

اما آن کسی که گفته است: مراد از شاهد جبرائیل یا فرشته موکل به حضرت رسول الله است؛ این قول باطل می‌شود به کلمه **مِنْهُ** چون فرشته و جبرائیل از جنس رسول خدا نیستند؛ آنها از ملائکه، و رسول خدا از جنس بشر است، و ضمیر **مِنْهُ** دلالت دارد که آن شاهد از جنس رسول خداست. و اما آن کسی که گفته است: مراد از شاهد قرآن است، این قول باطل است به لفظ **يَتْلُوهُ** و لفظ **مِنْهُ** چون قرآن در کنار و عقب پیغمبر نیست، و علاوه از جنس آن حضرت هم نیست. و اما آن کسی که گفته است: مراد زبان رسول الله است این گفتار باطل است به لفظ **يَتْلُوهُ** و به لفظ **شَاهِدٌ** چون زبان حضرت رسول به دنبال او نیست و علاوه زبان کسی گواه بر صحت دعوی آن کس نخواهد بود.

و اما آن کسی که گفته است: خود حضرت رسول است، این گفتار به کلی از درجه اعتبار ساقط است چون منافات دارد با لفظ **يَتْلُوهُ** و لفظ **شَاهِدٌ** و لفظ **مِنْهُ**، چون رسول الله در عقب خودش نیست و شاهد بر خودش نیست و از خودش نیست. و چون تمام این احتمالات و اقوال باطل شد متیقن آن است که مراد از شاهد همان کسی باشد که مؤلف و مخالف از رسول خدا روایت کرده‌اند که شأن نزول این آیه درباره اوست و او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب **عَلَيْهِ السَّلَام** است که هم با لفظ **يَتْلُوهُ** و لفظ **شَاهِدٌ** و لفظ **مِنْهُ** سازگار و مناسب است، چون آن حضرت در کنار و به دنبال رسول خدا بوده است و بر نبوت آن حضرت پیوسته گواه صادق، و علاوه از جنس بشر و از خود رسول خدا بوده است.<sup>۱</sup>

باری نزدیکترین آیات از نقطه نظر دلالت و معنی به آیه مورد بحث ما آیات وارده در سوره ۴۶ احقاف آیه ۱۰ تا ۱۲ است: **قُلْ اَرَايْتُمْ اِنْ كُنَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ عَلٰى مِثْلِهِ فَاَمَنَّا وَاسْتَكْبَرْتُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ \*** **وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَوْ كُنَّا خَيْرًا مَّا سَبَقُوْنَا اِلَيْهِ وَاذْ لَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ فَيَقْبَلُوْنَ هٰذَا**

۱- «تفسیر ابو الفتح رازی» ج ۶ ص ۲۵۵.

إِنَّكَ قَدِيمٌ \* وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ.

از ملاحظه و مقایسه این دو دسته از آیات اولاً ظاهر می شود که در هر دو دسته قرآن یا بیته الهیه را که مشرکین منکرند به عنوان استفهام انکاری بیان می فرماید. و ثانیاً در هر دو دسته تورات را که کتاب هدایت خلق و رحمت است بیان می کند که قبل از قرآن آمده و زمینه را برای کتاب خدا: قرآن مجید باز می کند و قرآن نیز مصدق آن است، و علاوه قرآن کتاب تازه ای نیست که مشرکین از قبول آن ایا و امتناع کنند بلکه نظیر آن که تورات باشد قبل از آن آمده و مطالب و آیات قرآن به پیرو همان مطالب تورات در اخلاق و احکام و معارف بوده و تصدیق کننده آن است بنابراین وجهی برای استتکاف آنها به نظر نمی رسد، کما آنکه قبل از آن در آیه ۹ فرموده است: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ. ثالثاً همانطور که در آیه مورد بحث: وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ مراد وصی رسول خدا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است که سند نبوت و گواه بزرگسال رسول الله است همچنین در بنی اسرائیل وصی حضرت موسی، یوشع بن نون سند نبوت حضرت موسی و گواه بر رسالت او بوده و ایمان به او آورده است، و لذا می فرماید: وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِثْلِهِ «بکنفر از بنی اسرائیل گواهی بر مثل قرآن داد که همان تورات باشد»<sup>۱</sup>.

۱- یکی از اخلاء روحانی و اخوان ایمانی که از مفاخر علماء طهران هستند در حین مطالعه نسخه خطی این کتاب در حاشیه چنین مرقوم داشته اند: «احتمال اینکه مراد از جمله شاهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله ایمان یوشع بن نون به تورات باشد بسیار مستبعد است و جملات آیه را بی ارتباط می کند، لهذا به خاطر ندارم که احدی از مفسرین این احتمال را داده باشند و روایتی نیز در این باب نرسیده است، بلی برخی از مفسرین احتمال داده اند که مراد از شاهد مزبور شخص حضرت موسی بن عمران باشد و شهادت او بر مثل قرآن یعنی تورات از آن حیث است که تورات مشتمل بر وصف نبی اکرم و بشارت به آمدن آنحضرت است، در این صورت ارتباط درست می شود». مؤلف کتاب می گوید: این کلام، تمام نیست زیرا اولاً در صورتی دلالت از جمله شاهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله، بر ایمان یوشع بن نون بر تورات مستبعد است و ربط جمله را به طور واضح روشن نمی کند که مراد از تورات فقط همان کتاب آسمانی باشد، نه از حیث اشتغال آن بر وصف نبی اکرم و بشارت به آمدن آن حضرت، ولیکن اگر مراد از تورات در این آیه، کتابی از این جهت باشد معنی کاملاً روشن و ارتباط برقرار است. و چه فرق می کند که ما شاهد از بنی اسرائیل را در این آیه موسی پیغمبر بدانیم یا وصی او: شمعون بن نون؟ زیرا در هر دو صورت کلمه مثله را باید تورات قرار دهیم و چون تورات مشتمل است بر تصدیق به رسول اکرم، لذا این آیه دلیل و

و طبق روایات مستفیضی که از رسول خدا روایت کرده اند که آنچه در امت های گذشته واقع شده در امت من طایق التعل بالتعل والقده بالقدّه واقع خواهد شد استفاده می شود که گواهی علی بن ابیطالب علیه السلام بر نبوت رسول خدا طبق همان گواهی وصی موسی است نسبت به نبوت آن حضرت. بنابراین با مقایسه و تطبیق این دو دسته از آیات یعنی آیات مورد بحث در سوره هود و آیات وارده در سوره احقاف به دست می آید که شاهد از بنی اسرائیل که گواهی بر صحت مثل قرآن که تورات باشد داده است نظیرش گواهی شاهد از جنس رسول خداست که گواهی بر صحت نبوت خود رسول خدا داده است؛ و شاهد بر گفتار ما روایتی است که سیوطی در تفسیر خود آورده و گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر از مسروق —رضی الله عنه— تخریج کرده اند در قول خدای تعالی: وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِثْلَهُ، قَالَ: مُوسَى مِثْلُ مُحَمَّدٍ، وَالتَّوْرَةُ مِثْلُ الْقُرْآنِ فَأَمَّنْ هَذَا بِكِتَابِهِ وَبِنَبِيِّهِ وَكَفَرْتُمْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ<sup>۱</sup>.

«می گوید در تفسیر شَهِدَ شَاهِدٌ عَلَيَّ مِثْلَهُ که: موسی مثل محمد است و تورات مثل قرآن است، پس آن فرد از بنی اسرائیل به کتابش تورات و به پیغمبرش ایمان آورد و شما ای اهل مکه به کتاب پیغمبرتان قرآن و به نبوت او منکر شدید».

و عجیب آنکه غالب مفسرین حتی مفسرین شیعه مراد از شاهد را در آیه و شاهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله عبدالله بن سلام گفته اند؛ حتی مرحوم طبرسی<sup>۲</sup>

حجتی می شود برای رسول الله بر علیه یهود که دعوت آن حضرت را نمی پذیرفتند. و ثانیاً در روایتی که همین جا ذکر می کنیم از سیوطی وارد است که: فَأَمَّنْ هَذَا بِكِتَابِهِ وَبِنَبِيِّهِ وَكَفَرْتُمْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ یعنی: آن شاهد از بنی اسرائیل به کتاب خدا و به پیغمبر او ایمان آورد و ای اهل مکه شما کافر شدید! و معلوم است که ظاهر از تَبَيُّه همان پیغمبری است که در آن زمان بوده است یعنی حضرت موسی؛ نه پیغمبر اسلام که این آیه از جانب او به عنوان اتمام حجت بر علیه یهود اقامه می شود؛ و می خواهد بگوید که او به پیغمبرش ایمان آورد؛ چرا شما به پیغمبرتان ایمان نمی آورید؟! و بنابراین، مراد از شاهد غیر از یوشع بن نون نمی تواند بوده باشد. و ما گرچه روایتی در این باب نداریم لیکن روایتی هم بر خلاف آن نداریم؛ و قول مفسران تا وقتی مستند به حجت قطعی و روایت وارده از جانب معصوم نباشد؛ مجرد نظریه شخصی تلقی می شود و رد آن بر اساس ظواهر و قرائن مستفاده از تطبیق آیات و تجزیه و تحلیل در معنی و مراد مستفاد از آیات بدون اشکال است.

۱- «الذّر المنثور» ج ۶ ص ۴۰.

۲- «مجمع البیان» ج ۵ ص ۸۶.

وفیض کاشانی<sup>۱</sup> و استادنا الأعظم علامه طباطبائی<sup>۲</sup> مدظله تصریح به این معنی نموده‌اند. و نیز روایتی در این باب سیوطی نقل کرده است که: ابو یعلی و ابن جریر و طبرانی و حاکم تخریج کرده‌اند از عوف بن مالک اشجعی که گفت: روز عید یهود بود که رسول خدا در مدینه به سوی کنیسه آنان رفت من هم با آن حضرت رفتم؛ جماعت یهود از دخول ما ناراحت شدند. رسول خدا به آنان گفت: دوازده مرد از مردان خود را نشان دهید که بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ تا خدا غضب خود را از هریهودی که در زیر سفره آسمان قرار گرفته است بردارد. همه ساکت شدند و هیچیک جواب رسول خدا را ندادند؛ برای مرتبه دوم رسول خدا همان کلمات را تکرار نمود هیچکس پاسخ نداد؛ برای بار سوم تکرار فرمود هیچکس جواب نداد. حضرت فرمود: شما از پذیرش خودداری کردید، سوگند به خدا من حاشرم و من عاقبم و من مقفی هستم، چه ایمان بیاورید و چه تکذیب کنید. و حضرت از کنیسه مشغول به خارج شدن شد که ناگهان مردی از عقب او رسید و گفت: ای محمد همانطور که گفتی هستی؛ و سپس آن مرد رو کرد به جماعت یهودیان و گفت: ای طائفه یهود شما مرا چگونه مردی می‌شناسید؟ گفتند: سوگند به خدا در میان همه طائفه از تو و از پدر تو و از جد تو عالمتر به کتاب خدا تورات و فقیه تر سراغ نداریم. آنگاه گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که محمد همان پیامبری است که شما علامت او را در تورات و انجیل می‌خوانید. همه گفتند: دروغ می‌گویی و مرد بدی هستی و او را رد کردند. در این حال حضرت رسول فرمودند: ای جماعت یهود شما دروغ می‌گوئید و گفتار شما قبول نمی‌شود. عوف بن مالک گوید: ما سه نفر: من و رسول خدا و عبدالله بن سلام از کنیسه خارج شدیم که خدا این آیه را فرستاد: **فَلْأَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّهُدَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**».

«ای پیغمبر به این جماعت یهود بگو: اگر این قرآن یا نبوت من از جانب خدا باشد و شما به آن کافر شدید ولیکن از بنی اسرائیل یک نفر از شما به مثل آن شهادت

۱- «تفسیر صافی» ج ۲ ص ۵۵۴ به عنوان قیل عبدالله بن سلام ذکر کرده.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۸ ص ۲۱۰.

داده و ایمان آورد و شما استکبار ورزیدید خداوند مسلماً گروه ستمکاران را هدایت نخواهد نمود»<sup>۱</sup>.

لیکن ما همانطور که ذکر کردیم مراد از شاهد يك نفر از بنی اسرائیل است که در زمان حضرت موسی به تورات گواهی داده و این بر وصی آن حضرت یوشع بن نون منطبق می شود و این آیه از عبدالله بن سلام دور است.

اما **اولاً**—سوره احقاف در مکه نازل شده است و اسلام عبدالله بن سلام در مدینه بوده است و معنی ندارد که رسول خدا شهادت کسی را که هنوز اسلام نیاورده و غائب است و چندین سال دیگر اسلام می آورد و فعلاً سند نبوت است و شاهد بر حقیقت خود در مقابل مشرکین قریش و منکرین قرآن قرار دهد.

و اما **ثانیاً**—در آیه مبارکه صراحت دارد که این شاهد شهادت بر مثل قرآن داده است نه بر خود قرآن، و مراد تورات است، و شهادت بر تورات به چه درد مشرکین می خورد؟ به خلاف قوله و بتلوه شاهد منه که امیرالمؤمنین شهادت بر خود نبوت داده است. و اما شهادت آن فرد از بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی به نبوت او یا به تورات، **مُثْمَر** نموده و سند برای نبوت او خواهد بود.

و اما **ثالثاً**—اسلام عبدالله بن سلام در بدو هجرت رسول خدا به مدینه بوده است نه بعد از استقرار آن حضرت در مدینه و روز عید یهود. ابن عبدالبر در ترجمه عبدالله بن سلام گوید: عبدالله بن سلام فرزند حارث **اولاً** اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است. کنیه او ابویوسف است و از اولاد یوسف فرزند حضرت یعقوب است، و هم سوگند با انصار بوده است؛ و گفته شده است که هم سوگند با قوافله (نام گروهی از انصار) بوده است که از بنی عوف بن خزرج اند. اسم او در جاهلیت حصین بود و چون اسلام آورد رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** نام او را عبدالله گذاردند و در سنه ۴۳ (۴۳) در مدینه در زمان معاویه از دنیا رفت؛ و او یک نفر از علماء یهود بود و در وقت ورود رسول خدا به مدینه اسلام آورد.

عبدالله بن سلام گوید: من با جماعتی از اهل مدینه در وقت ورود رسول خدا به مدینه برای تماشای آن حضرت خارج شدیم؛ من در آن حضرت خوب

۱— «الذوالمنثور» ج ۶ ص ۳۹.

نگریستم و در سیما و چهره او دقت کردم دیدم چهره چهره مرد دروغگو نیست؛ و اولین جمله‌ای را که از او شنیدم این بود که می‌فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصَلُّوا الْأَرْحَامَ، وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامُ، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ.**

«ای مردم بر یکدیگر همگی سلام ظاهر و آشکار بنمائید، و از طعام، مردم را اطعام کنید، و صلوة رحم‌های خود را بنمائید، و در شب هنگام خوابیدن مردم نماز بخوانید که در این صورت داخل بهشت خواهید شد»<sup>۱</sup>.

و رابعاً— سیاق جمله **فَلَنْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِنْهُ** دلالت دارد که خطاب رسول خدا در این جمله با بنی اسرائیل نبوده است.

و خامساً— انجیل از کتب یهود نیست و یهودیان ابداً انجیل را قبول ندارند بلکه به حضرت مریم نسبت عمل زشت می‌دهند و حضرت عیسی را زنازاده می‌دانند. در این صورت طبق این روایت چگونه ممکن است که عبدالله بن سلام به جماعت یهود بگوید: من خدا را گواه می‌گیرم که محمد همان پیغمبری است که شما علامتهای او را در تورات و انجیل می‌خوانید؟!

از مجموع این مطالب به دست می‌آید که این روایت مجعول است. و از همه اینها گذشته روایاتی از طریق عامه وارد است که راجع به عبدالله بن سلام آیه‌ای در قرآن نازل نشده است و یا آنکه این آیه راجع به او نیست. سیوطی گوید: ابن منذر از شعبی تخریج روایت کرده است که او گفت: **هَانِزَلَ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ**<sup>۲</sup> «در باره عبدالله بن سلام هیچ آیه در قرآن نیامده است». و نیز گوید: عبدالله بن حمید و ابن منذر از عکرمه تخریج روایت کرده‌اند که در آیه **وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِنْهُ**، **قَالَ: لَيْسَ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، هَذِهِ الْآيَةُ مَكِّيَّةٌ فَيَقُولُ مَنْ آمَنَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَنْ آمَنَ بِالنَّبِيِّ ﷺ**<sup>۳</sup>. «عکرمه گفته است: این آیه در مکه نازل شده است و راجع به عبدالله بن سلام نیست، و آیه معنیش این است که آن کسی که از بنی اسرائیل به تورات و حضرت موسی ایمان آورده است مثل کسی است که از این

۱— «استیعاب» ج ۳ ص ۹۲۲.

۲ و ۳— «الدر المنثور» ج ۶ ص ۳۹.

امت به قرآن و حضرت رسول الله ایمان آورده است».

و نیز گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم از مسروق تخریج روایت کرده اند که او گفت: قَوْلُهُ: وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِنْهُ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، مَا نَزَلَتْ إِلَّا بِمَكَّةَ وَأَتَمَّا كَانَ إِسْلَامُ ابْنِ سَلَامٍ بِالْمَدِينَةِ، وَأَتَمَّا كَانَتْ خُصُومَةٌ خَاصَمَ بِهَا مُحَمَّدٌ ﷺ<sup>۱</sup>. «مسروق گفته است: سوگند به خدا که آیه و شاهد شاهد درباره عبدالله بن سلام نازل نشده است، این آیه در مکه نازل شده و اسلام عبدالله بن سلام در مدینه بوده است. و اما قضیه ابن سلام در مدینه در يك مرافعه ای بوده است که در آن رسول خدا دخالت کرده اند».

باری نزول این آیه در شأن عبدالله بن سلام به قدری بعید است که بعضی برای تصحیح این مطلب ناچار شده اند بگویند که آیه در مکه نازل شده و عبدالله بن سلام در مدینه بوده است. سیوطی گوید: حسن بن مسلم تخریج روایت کرده که: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بِمَكَّةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ بِالْمَدِينَةِ<sup>۲</sup>. «این آیه در مکه آمده و عبدالله در مدینه بوده است».

و نیز گوید: ابن سعد و ابن عساکر از حسن بصری تخریج حدیث کرده اند که: نَزَلَتْ حَمَّ وَعَبْدُ اللَّهِ بِالْمَدِينَةِ مُسْلِمًا<sup>۳</sup>. «سوره احقاف در وقتی که در مکه نازل شد عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان بوده است». و این دو روایت نیز صحیح نیست زیرا که گفتیم: در وقت نزول سوره احقاف عبدالله بن سلام مسلمان نبوده است. و همانطور که در تفسیر آیه وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ گفتیم، فقط خود عبدالله بن سلام و فرزندش و نوه اش این نسبت را به خود می دهند و کس دیگر به آنها نسبت نداده است.

ولی در آیه وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چون شأن نزولش درباره امیرالمؤمنین عليه السلام است علمای شیعه-رضوان الله عليهم- در اثبات آنکه این آیه درباره عبدالله بن سلام نیست پافشاری نموده و اثبات کرده اند؛ و اما در آیه وَشَهِدَ شَاهِدٌ چون شأن نزولش راجع به آن حضرت نیست لذا اهمیتی نداده و بافحص کمتری از مطلب عبور کرده، و طبق گفته بعضی از اهل تستن آنها هم گفته اند راجع

۱ و ۲ و ۳- «الدر المنثور» ج ۶ ص ۳۹.



به عبدالله بن سلام است، با آنکه این آیه در شأن یوشع بن نون وصی موسی قرین و عدیل علی بن ابیطالب وصی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و دو آیه علم کتاب و شاهد شاهد در امکان نزولش درباره عبدالله بن سلام و عدم امکان نزولش هیچ تفاوتی ندارند و هر دو آیه در مکه نازل شده است. اگر در یکی جایز باشد در دیگری هم جایز است و اگر در آن جایز نباشد در دیگری هم جایز نخواهد بود.

و علاوه عبدالله بن سلام که بعضی او را مجهول الحال دانند و با امیرالمؤمنین بعد از عثمان، به خلافت بیعت نکرد چه قدر و قیمتی دارد که رسول خدا در مقابل مشرکین برای شهادت او درجه و منزلتی قائل شود و با نبوت خود و کتاب تورات که هادی مردم و کتاب رحمت است او را قرین و عدیل قرار دهد. باری این تحقیقی بود که در اطراف آیه و شاهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله نمودیم. حال بیائیم سر آیه مورد بحث: وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ.

درباره این آیه روایاتی که از طریق شیعه و سنتی راجع به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است بسیار زیاد است و ما برای نمونه چند روایت را که به مضامین مختلفه بیان شده است ذکر می کنیم.

اول- یک دسته روایاتی است که از ابن عباس نقل شده است. از موقوف بن احمد خوارزمی روایت است فی قوله تعالى: «أَقَمْنَا كَانَ عَلِيٌّ بَيْتَهُ مِنْ رَبِّهِ وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ». قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ وَهُوَ مِنْهُ»<sup>۱</sup>. «در این آیه شریفه ابن عباس گفته است مراد از شاهد علی است که شهادت بر نبوت پیغمبر می دهد و از جنس خود پیغمبر است». و این روایت را نیز علامه طباطبائی از «تفسیر برهان» از خوارزمی نقل کرده اند<sup>۲</sup>.

و نیز ابراهیم بن محمد حموی که از فضلاء عامه است در «فرائد السمطين» با سلسله سند متصل خود از ابن عباس نقل کرده است که: «أَقَمْنَا كَانَ عَلِيٌّ بَيْتَهُ» رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام خَاصَّةً<sup>۳</sup>.

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث دوم، و در «ینابیع المودة» ص ۹۹ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱. ۳- «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث سوم.

«ابن عباس گفته است که مراد از شاهد فقط علی بن ابیطالب است». و نیز این روایت را حاکم حسکانی با همین عبارت ذکر کرده است.<sup>۱</sup> و نیز ثعلبی در تفسیر خود با همین عبارت از ابن عباس آورده<sup>۲</sup>. و علامه طباطبائی از ثعلبی نقل کرده اند<sup>۳</sup> و نیز علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة» از ابن عباس ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

دوم—روایاتی است که از انس بن مالک روایت شده است. حمّاد بن سلمه از ثابت از انس روایت کرده است: «أَقَمَنُ كَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ رَبِّهِ». قَالَ : هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، كَانَ وَاللَّهِ لِسَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.<sup>۵</sup> «در این آیه ویتلوه شاهد منه انس بن مالک گفته است مراد علی بن ابیطالب است، و سوگند به خدا که او زبان رسول خدا بوده است».

و نیز این روایت را از انس حاکم حسکانی با سلسله سند متصل خود روایت کرده و در آخرش این جمله را اضافه دارد که: كَانَ وَاللَّهِ لِسَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ فِي نَقْضِ عَهْدِهِمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.<sup>۶</sup> «سوگند به خدا که علی بن ابیطالب زبان رسول خدا بوده است به سوی اهل مکه هنگامی که پیمان خود را با رسول خدا شکستند».

سوم—روایاتی است که از خود رسول خدا ﷺ روایت شده است. ابن مغزالی شافعی گوید: قَوْلُهُ تَعَالَى: أَقَمَنُ كَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۷</sup> «ابن مغزالی گوید که از رسول خدا روایت است که فرمود: مراد از آن کسی که در این آیه صاحب بیته است من هستم و مراد از شاهد علی است». و نیز حاکم حسکانی با دوسند یکی از محمد بن احمد بن

۱— «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۸۰.

۲— «غایة المرام» ص ۳۶۰ حدیث هشتم و در «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۲۵۶ از ثعلبی نقل کرده

است.

۳— «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

۴— «غایة المرام» ص ۳۶۲ حدیث یازدهم.

۵— «غایة المرام» ص ۳۶۲ حدیث سیزدهم.

۶— «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۸۰.

۷— «غایة المرام» ص ۳۶۰ حدیث هفدهم.

محمد مفید<sup>۱</sup>، و دیگری از ابن عباس این روایت را از رسول خدا نقل کرده است<sup>۲</sup>. و نیز سیوطی این حدیث را از رسول خدا با مختصر اختلافی در لفظ ذکر کرده است<sup>۳</sup>. چهارم—روایاتی است که از حضرت امام محمدباقر علیه السلام آمده است. علی بن ابراهیم در تفسیر خود با اسناد متصل از ابوبصیر و فضیل روایت کند که: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: إِنَّمَا نَزَلَتْ: أَقَمْنَ كَأَنَّ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ وَالْبَيْتَ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ إِمَاماً وَرَحْمَةً<sup>۴</sup>—الحدیث. «حضرت در این آیه فرموده اند: مراد از بینه رسول خداست و مراد از شاهد امیرالمؤمنین است، و صفت امام و رحمت در آیه اختصاص به آن حضرت دارد نه به تورات، ولی تقدیم و تأخیری شده تا صفت توراۀ شود. پنجم—روایتی است که از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است. محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که او گوید: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَقَمْنَ كَأَنَّ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» فَقَالَ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشَّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ<sup>۵</sup>. «حلال گوید: از تفسیر این آیه مبارکه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد رسول خدا و رسول خدا صاحب بینه از طرف پروردگار خود بوده است».

ششم—روایتی است که از قیس بن سعد بن عباده آمده است. سلیم بن قیس هلالی کوفی گوید<sup>۶</sup>: من این حدیث را از قیس بن سعد بن عباده در مشاجرۀ ای که بین او و معاویه اتفاق افتاد نقل می کنم: قیس به معاویه گفت: در وقتی که رسول خدا وَالْبَيْتَ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ رحلت نمود، انصار نزد ابوبکر آمدند و گفتند: آیا با سعد بن عباده بیعت

۱— «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۷۶.

۲— «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۷۹.

۳— «الدر المنثور» ص ۳۲۴.

۴— «غایۀ المرام» ص ۳۶۱ حدیث اول و نیز در همین کتاب ص ۳۶۲ حدیث هشتم از عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده است و در آخرش حضرت فرموده: ثُمَّ أَوْصِيَاوَهُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.

۵— «غایۀ المرام» ص ۳۶۱ حدیث دوم، و «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۱۹۹. و در «کافی» بدین لفظ است: امیرالمؤمنین علیه السلام الشاهد من رسول الله، و رسول الله على بيته من ربه.

۶— این روایت را مادر اینجأ از «غایۀ المرام» نقل کرده ایم ولی مفصلاً و مشروحاً با مقتضات مذاکراتی که بین قیس و معاویه اتفاق افتاده است در «کتاب سلیم بن قیس» از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۰۲ وارد است.

می کنی؟ که ناگهان جماعت قریش به سقیفه بنی ساعده آمدند و با حجت علی بن ابیطالب و اهل بیت او احتجاج کردند و با آن برهان و براساس قرابت و نزدیکی او به رسول خدا باما مخاصمه نمودند و ما را محکوم کردند و سپس خلافت را برای خود ربودند، هم به انصار و هم به آل محمد ظلم کردند. سوگند به جان خودم که با وجود علی بن ابیطالب هیچکس را حقی در خلافت نیست نه انصار و نه قریش و نه از عرب و نه از عجم؛ با وجود علی و فرزندان او هیچکس را حقی و نصیبی در خلافت نیست. معاویه غضبناک شد و گفت: ای پسر سعد این مطلب را از کجا آوردی و از که شنیدی و از که روایت نموده ای؟ آیا پدرت به تو چنین گفته است، و از او این گفتار را تلقی کرده ای؟ قیس گفت: از کسی شنیده ام که او از پدرم بهتر بود و حق او از پدرم بیشتر. معاویه گفت: او کیست؟ قیس گفت: او علی بن ابیطالب است.

أَخَذَتْهُ مِنْ عَالِمٍ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرَبَّانِيَّتِهَا وَصِدِّيقِيهَا وَقَارُوقِيهَا الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا أَنْزَلَ: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. فَلَمْ تَكُنْ آيَةً نَزَلَتْ فِيهِ إِلَّا ذَكَرَهَا «اوعلی بن ابیطالب، دانشمند این امت، و عالم الهی این امت، و صدیق و فاروق این امت است، و آن کسی است که خدا در شأن او این آیه را فرستاده است و او را عالم به کتاب معرفی کرده است. و آیه ای در قرآن درباره آن حضرت نازل نشده است مگر آنکه قیس آن را ذکر کرد.

معاویه گفت: صدیق و فاروق این امت عمر است و عالم به کتاب عبدالله بن سلام است. قیس گفت: سزاوارترین کس به این لقب ها و برتر و محقق تر آن کسی است که خدا درباره او گفته است: «أَقَمْنِ كَأَنَّ عَلِيَّ بَيْنَتِي مِنْ رَبِّي وَبِتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ». الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». وَالَّذِي نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. وَقَالَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا تَبِيَّ بَعْدِي. «آیا آن کسیکه از طرف پروردگار خود دارای بینة است و در کنار او شاهی از اوست. و آن کسیکه خدا درباره او به پیغمبرش گفته است: این است و جز این نیست که تو برای دعوت مردم به سوی خدا و ارعاب و ترساندن آنها از عذاب خدا هستی و از برای هر گروه و

طایفه ای راهنمایی هست (که مقصود از راهنما علی است). و آن کسی که رسول خدا در روز غدیر خم او را به ولایت نصب کرد و فرمود: هر کس من به نفس او از او سزاوارترم علی به نفس او از او سزاوارتر است. و رسول خدا در غزوة تبوک به علی بن ابیطالب فرمود: نسبت و منزلت تو با من مانند نسبت و منزلت هارون است به حضرت موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد».

هفتم—نامه ای است که عمرو عاص به معاویه نوشته است و در آن از این آیه و شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام یاد کرده است. چون معاویه کاغذی به عمرو عاص نوشت و از فلسطین او را دعوت به یاری و کمک خود و جنگ با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نمود. عمرو عاص در جواب او نوشت: «این کاغذ از عمرو بن سعد بن ابی العاص<sup>۱</sup> است به سوی معاویه بن ابی سفیان؛ اما بعد نامه تو را خواندم و از مطالب آن آگاه شدم. اما به آنچه در این نامه مرا خوانده ای از آنکه از عهد و ربقه اسلام خارج گردم و در گمراهی با تو و تهوّر در کمک تو به باطل راه ضلال پیویم و بر روی علی مرتضی شمشیر زدم؛ (این کار را نکنم چرا که) او برادر رسول خدا، و وصی او، و وارث او و اداکننده وعده های او، و برآورنده دیون او و شوهر دختر او سیده زنان بهشت، و پدر دو سبط رسول خدا حسن و حسین دو سید و بزرگ جوانان بهشت است.

و اما اینکه گفته ای که تو خلیفه عثمان هستی در شام؛ تو خلیفه او بودی وقتی زنده بود ولیکن امروز که ائت با غیر عثمان بیعت کرده اند تو نیز از پُست خود معزول هستی، و بنابراین چه خلافتی داری؟

و اما تعریف ها و بزرگداشت هائی که در این نامه خود از من نمودی که من از اصحاب رسول خدا و امیر لشکر او در بعضی از جنگها بوده ام من به این یاوه بافیها گول نمی خورم و از آئین و ملت خود دست برنمی دارم.

۱—نسب عمرو عاص را ابن ابی الحدید در ج ۶ ص ۲۸۱ از «شرح نهج البلاغه» این طور ذکر کرده است: عمرو بن عاص بن وائل، و گوید: پدر او عاص بن وائل یکی از مسخره کنندگان به رسول خدا و اذیت کنندگان و دشمنان آن حضرت بوده است و خدا درباره او به رسول خود این آیه را فرستاد: اَنَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.

و اما آنچه به ابوالحسن امیرالمؤمنین برادر رسول خدا و وصی او نسبت ستم و حسد به عثمان داده‌ای و یاران و اصحاب او را فاسق و متمرّد شمردی و چنین گمان کردی که او یاران خود را بر قتل عثمان تحریک کرده است این دروغ و افترای محض و گمراهی است. وای بر تو ای معاویه این چه نسبتی است که به علی می‌دهی؟ آیا نمی‌دانی که ابوالحسن جان خود را در کف دست خود گرفت و فدای رسول خدا کرده و در فراش او خوابید و حاضر شد خود را طعمه شمشیرهای بران سران قریش بنماید؟ و او اولین کسی است که به رسول خدا ایمان آورده و هجرت کرده است، و رسول خدا درباره او فرموده است که: نسبت توبه من مثل نسبت هارون است به موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد؛ و در روز غدیر خم فرمود: ای مردم آگاه باشید هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، خداوند تو سرپرستی و مراقبت کن از کسی که ولایت او را به عهده خود گرفته است و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد، و یاری کن کسی را که او را یاری کند، و خوار و زبون گردان کسی را که او را خوار کند.

و آن کسی است که رسول خدا در روز خیبر فرمود: من پرچم جنگ را فردا به کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد و خدا و رسولش او را دوست داشته باشند. و آن کسی است که رسول خدا در روز پرنده بریان شده فرمود: خدایا بهترین از مخلوقات خودت را برسان تا با من از این پرنده تناول کند، ناگهان علی داخل شد، رسول خدا فرمود: بیا بیا به سوی من، و در آن وقت فرمود: علی پیشوا و امام ابرار است و کشنده اشرا و فجّار است، منصور است کسی که او را یاری کند، و خوار و زبون است کسی که او را خوار کند. و نیز فرمود: علی بعد از من صاحب اختیار شماست، و این گفتار را تأکید کرد و از تو و از من و از جمیع مسلمانان پیمان گرفت. و فرمود: من میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است. و فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.

ای معاویه می‌دانی که چقدر خدا در قرآن مجیدش از آیات در شأن او فرو فرستاده است و از فضایل انحصاری او که هیچیک از امت را در آن شرکتی نیست بیان فرموده است؟ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: يَوْمُنَا نَنْذِرُ إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ أَقَمِنَ كَانِ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدًا

مِنْهُ وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى؛ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ؛ قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

و نیز رسول خدا به او فرموده است: آیا راضی نیستی که نسبت توبه من نسبت هارون به موسی باشد؟ صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است، و تو برادر من هستی، و صاحب اختیار من بر امت من در دنیا و آخرت هستی. ای ابوالحسن کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، و کسی که تو را دوست دارد خدا او را وارد بهشت کند، و کسی که تو را دشمن دارد خدا او را وارد در آتش کند. ای معاویه نامه ای که تو فرستادی و پاسخش این است نمی تواند کسی را که عقل یادین داشته باشد بفریبد، والسلام<sup>۱</sup>.

باید دانست که این کاغذ عمرو عاص از روی اخلاص و محبت به مقام امیرالمؤمنین عليه السلام نبوده است گرچه این فضائل را او درباره علی بن ابیطالب قبول داشته و معترف بوده است لیکن به جهت انکار و ردّ بر معاویه که می خواسته است او را بفریبد این نامه را نوشته است. و بالأخره معاویه او را دعوت کرد و وعده حکومت مصر را به او داد، و هرچند فرزندش عبدالله و غلامش وردان او را نصیحت کردند مؤثر واقع نشد و بالأخره بعد از ردّ و بدلهائی که بین او و معاویه در گرفتن حکومت مطلق مصر بدون قید و شرط واقع شد نامه حکومت مصر را از معاویه به شرط جنگ با علی بن ابیطالب و پیروزی بر آن حضرت گرفت<sup>۲</sup>. و در جنگ صفین مقام صدارت و وزارت معاویه را در آن لشکر داشت.

ابن ابی الحدید در ضمن شرح خطبه هشتاد و سوم از «نهج البلاغه» مفصلاً حالات عمرو عاص را شرح می دهد<sup>۳</sup>. و ما بسیار مختصر و اجمالی از آنرا بیان می کنیم. گوید: پدر او عاص بن وائل أحدُ المُسْتَهْزِئِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَالْمُكَاشِفِينَ لَهُ بِالْعَدَاوَةِ «یکی از مسخره کنندگان رسول خدا و دشمنان ظاهر و اذیت کنندگان علی

۱- «غایه المرام» ص ۳۵۹ حدیث اول، و «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰.

۲- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ از صفحه ۶۱ تا صفحه ۷۳ در ضمن شرح خطبه بیست و ششم مفصلاً طریق پیوستن معاویه با عمرو عاص را ذکر کرده است.

۳- «شرح نهج» ج ۶ از صفحه ۲۸۰ تا ۳۳۰.

رسول خدا بوده است» که آیه اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ در باره او نازل شده است.<sup>۱</sup> و عاص بن وائل را در اسلام آبرو گویند چون می گفت پیغمبر که بمیرد پسر ندارد ابتر است، نبوت خاتمه پیدا می کند؛ ولذا آیه اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ابْتَرٌ در باره او نازل شده است.<sup>۲</sup>

اما خود عمروعاص یکی از کسانی بوده که در مکه بسیار پیغمبر را آزار می کرده است و سب و شتم می نموده و در شبهای تار که آن حضرت برای طواف خانه می رفتند در راه آن حضرت سنگ می چیده که برای آن حضرت لغزش پیدا شود و برو درافتند.<sup>۳</sup> و او یکی از آن جماعتی است که وقتی زینب دختر رسول خدا از مکه خارج شده و عازم هجرت به مدینه بوده است سر راه او را گرفتند و ممانعت کردند، زینب را ترسانیدند و با کعب نیزه آنقدر به کجاوه و هودج زینب زدند که بچه خود را که از ابوالعاص شوهرش در شکم داشت سقط نمود؛ چون این خبر به رسول خدا رسید به شدت ناراحت شد و آن جماعت را لعن کرد.<sup>۴</sup>

عمروعاص به اطفال مکه شعر مسخره یاد می داد که دسته جمعی در وقت عبور پیغمبر بخوانند و پیغمبر را مسخره کنند، و خودش اشعاری در ذم و هجو رسول خدا می گفت، و در وقتی که رسول خدا در حجر اسماعیل نماز می خواند عمروعاص شعرهای خود را می خواند؛ رسول خدا عرض کرد: اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَمْرَوَاعِیصَ هَبْجَانِی وَاَسْتُ بِشَاعِرٍ فَالْعَنَةُ بِعَدَدِ مَا هَبْجَانِی.<sup>۵</sup>

(سلیم بن قیس گوید: امیرالمؤمنین فرمودند که او قصیده ای در مذمت رسول خدا گفته بود که آن هفتاد بیت بود و پیغمبر عرض کرد: خدایا او را به تعداد اشعارش، یعنی هفتاد بار لعن کن<sup>۶</sup>).

و اهل حدیث گفته اند که نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن عاص، رَجْم (بچه دان)<sup>۷</sup> شتر را برداشتند و وقتی که حضرت رسول در اطراف کعبه نماز

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ — (شرح النهج) ج ۶ ص ۲۸۲.

۶ — کتاب «سلیم» ص ۱۷۲.

۷ — عَهْدُوا لِی سَلَا حَمَلٍ وَوَضَعُوهُ عَلٰی رَاسِ رَسُوْلِ اللّٰهِ. سَلٰی بچه دان و رحم است که بچه در آن زندگی می کند و اگر پاره شود بچه و مادر هر دو می میرند، به خلاف مشیمه که آن پوست نازکی است در داخل بچه دان که روی بچه است و با بچه هنگام وضع حمل خارج می شود.



می خواندند در حال سجده روی سر حضرت گذاردند. حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نکرد و در سجده گریه کرد و بر آنها نفرین نمود. حضرت فاطمه علیها السلام گریه کنان آمد و آن بچه دان را از سر پدرباز گرفت و به کنار انداخت و پهلوی پدر نشست و همینطور گریه می کرد تا رسول خدا سراز سجده برداشت و سه مرتبه عرض کرد: «اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِقُرَيْشٍ» (خدایا خودت شرّ قریش را دفع کن). سپس با صدای بلند سه بار عرض کرد: «إِنِّي مَظْلُومٌ فَانْتَصِرْ» (خدایا من ستم دیده‌ام تو مرا یاری کن)، و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش ابوطالب بوده است.<sup>۱</sup> و از شدت دشمنی و عداوتی که عمروعاص با رسول خدا داشت اهل مکه او را از طرف خود به عنوان نمایندگی نزد سلطان حبشه نجاشی فرستادند که او را از توجه به اسلام بازگرداند و مهاجرین مکه را از حبشه بیرون کند و جعفر بن ابیطالب را گردن زند. و این داستان در کتب سیره و تاریخ مشهور است.<sup>۲</sup>

مادر عمروعاص «نابغه» بود و اسمش سلمیٰ کنیز مردی از طایفه غنّره بوده است و اسیر شد؛ عبدالله بن جُدعان تیمی در مکه او را خرید، چون زناکار بود او را آزاد کرد. پنج نفر: ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل سهمی و ابولهب بن عبدالمطلب و أمّیه بن خلف و هشام بن مغیره مخزومی در طهرواحد با او زنا کردند و عمروعاص متولد شد؛ هر یک از آنان ادعای این بچه را نمود گفتند: در تعیین پدر خود سلمیٰ را حکم می کنیم او گفت: متعلق به عاص است چون عاص به سلمیٰ بسیار پول می داد ولی ابوسفیان شحیح و خسیس بود؛ لذا با آنکه عمروعاص بسیار به ابوسفیان شباهت داشت سلمیٰ گفت: بدین جهت او را به ابوسفیان نسبت ندادم و به عاص نسبت دادم.<sup>۳</sup>

بالجمله عمروعاص از عداوت با رسول خدا لحظه ای فروگذار نبود تا پایان غزوه خندق که مشرکین به مکه مراجعت کردند. عمروعاص گوید: من مردانی از قریش را که با من هم‌رأی بودند و کلام مرا می شنیدند جمع کردم و به آنها گفتم: من امر محمد را عجیب دیدم که به طور ناگوار و مُنکر ربه ترقی است، من صلاح

۲۰۱- «شرح النهج» ج ۶ ص ۲۸۲.

۳- «شرح نهج البلاغه» ج ۶ ص ۲۸۳.

می دانم که از اینجا به حبشه هجرت کنیم و در تحت حمایت نجاشی زندگی کنیم اگر محمد پیروز شد و بر اهل مکه غالب آمد ما در زیر دست نجاشی باشیم بهتر است از آنکه زیر دست محمد باشیم، و اگر قوم و اهل شهر ما بر محمد غالب شدند البته سوابق خدمات ما را به آنها منظور خواهند داشت و بهره کاملی به ما خواهند داد. آن جماعت رأی عمروعاص را پسندیدند و با تحف و هدایای فراوانی به سوی نجاشی رهسپار شدند.

عمروعاص گوید: بعد از ورود و اهداء هدایا و تحف، ما در دربار نجاشی بودیم که فرستاده رسول خدا ﷺ عمرو بن أمیة راجع به جعفر بن ابیطالب و اصحاب او بر نجاشی وارد شد. عمروعاص گوید: من به رفقای خود گفتم: الان جزای محمد را خواهیم داد همین که عمرو بن أمیة از نزد نجاشی خارج شود نزد نجاشی می روم و تقاضا می کنم که او را به ما تسلیم کند و گردن او را خواهیم زد؛ و چون خارج شد من نزد نجاشی رفتم و به سجده افتادم و پس از تعارفات عرض کردم: ای سلطان! اینک فرستاده دشمن ما به سوی شما آمده آن دشمنی که بسیاری از اشراف و بزرگان ما را نابود کرده است، اگر این سفیر را به ما بسپاری تا او را بکشیم چقدر ما را مرهون محبت خود داشته ای! ابن عاص گوید: نجاشی آن طور به غضب درآمد و با دست خود محکم بر چهره و بینی خود زد که گمان کردم بینیش شکست و گفت: اگر زمین شکافته می شد من از شدت فزع و اضطراب در آن فرو می رفتم. گفتم: ای پادشاه! چنین می پندارم که از تقاضای من ناراحت شده اید. نجاشی گفت: از من می خواهی سفیر مردی را که ناموس اکبر خدا جبرائیل امین نزد اومی آید همانطور که نزد موسی می رفت، به تو بسپارم تا او را بکشی؟ گفتم: ای پادشاه واقعاً چنین است؟ گفت: سوگند به خدا آری، از من بشنو و به اطاعت او درآ، وای بر تو ای مرد، محمد برحق است و بر همه مخالفین غلبه خواهد نمود همچنانکه موسای کلیم بردشمنان خود پیروز شد. گفتم: با من از طرف محمد بیعت بر اسلام کن؛ نجاشی دست خود را دراز کرد و به عنوان نماینده رسول خدا من با او بیعت به اسلام کردم و از نزد او خارج شده و برای ملاقات محمد ﷺ به طرف مدینه رهسپار شدم و در راه با خالد بن ولید آمدم تا به مدینه رسیدیم و خالد قبل از من اسلام آورد. من گفتم: ای رسول خدا من با تو بیعت به اسلام

می‌کنم و ایمان می‌آورم به شرط آنکه تمام افعال و کردارهای ناستوده‌ای را که کرده‌ام بگذری و مرا عفو فرمائی. حضرت فرمود: بَسَّيْغُ بِنَا عَمْرُو؛ فَإِنَّ الْإِسْلَامَ يَجُوبُ مَاقَبْلَهُ وَإِنَّ الْهِجْرَةَ تَجُوبُ مَاقَبْلَهَا «ای عمرو بیعت کن چون اسلام تمام گناهان سابق بر اسلام را محو و نابود می‌کند، و هجرت به سوی رسول خدا تمام سیئات و بدیهای قبل از هجرت را از بین می‌برد». من بیعت کردم و اسلام آوردم<sup>۱</sup>.

و ابن عبدالبر گوید: اسلام عمرو عاص در سنه هشتم از هجرت بوده است. او با خالد بن ولید و عثمان بن طلحه به مدینه آمدند، چون رسول خدا ﷺ آنها را دیدند گفتند: رَمَكُم مَكَّةُ بِأَفْلاذِ كَبِدِهَا<sup>۲</sup>. «مکه پاره‌های جگر خود را که شما هستید به بیرون پرتاب کرده است».

از این روایت به خوبی معلوم می‌شود که اسلام عمرو عاص از روی خلوص سریره و عزم اولی و اراده واقعی نبوده است، بلکه چون دیده است که در آخر الامر بعد از همه جنایتها به نجاشی پناه برده و او هم او را رد کرده و به اسلام دعوت نموده است برای خود و دنیای خود چاره‌ای جز بیعت و تسلیم نمی‌دیده است. حضرت رسول الله ﷺ او را در وقعه ذات السلاسل با سیصد نفر به بلاد قضاعه فرستادند که آنها را به اسلام دعوت کند چون مادر بزرگش که مادر عاص بن وائل است از محله بلیتی بوده است حضرت او را به سرزمین بلیتی و غذره فرستادند، او در راه از حضرت کمک خواست حضرت دو یست نفر دیگر به سرداری ابو عبیده به کمکش فرستادند<sup>۳</sup>. و سپس حضرت او را والی عَمَّان کردند و در آنجا بود تا رسول خدا رحلت نمودند<sup>۴</sup>. عمر بن خطاب بعد از مردن یزید بن ابی سفیان او را به ولایت فلسطین و اُردن منصوب کرد و معاویه را والی دمشق و بعلبک و بقاء قرارداد، و سعید بن عامر را والی حِمص نمود، و سپس همه این اماکن را به معاویه سپرد و به عمرو عاص نوشت به سوی مصر

۱- «شرح نهج البلاغه» شرح خطبه ۸۳ ج ۶ ص ۳۱۸ و ص ۳۱۹.

۲- «استیعاب» ج ۳ ص ۱۱۸۵.

۳- «شرح النهج» ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۳۲۰، و «استیعاب» ج ۳ ص ۱۱۸۶.

۴- «شرح النهج» ج ۶ ص ۳۲۰.

حرکت کند. ابن عاص به مصر رفت و آنجا را فتح کرد و ولایت مصر را به عهده داشت تا آنکه عمر کشته شد و عثمان روی کار آمد. عثمان نیز چهار سال او را به ولایت مصر باقی گذاشت و سپس او را عزل کرده عبدالله بن سعد بن ابی سرح عامری را به ولایت مصر فرستاد.<sup>۱</sup>

ابن عبدالبرّ گوید: عمروعاص در زمان ولایت خود ادعا کرد که اهل اسکندریه پیمان شکنی کرده اند لذا بدانجا لشگر کشید و مردان جنگی آنها را کشت و زنان و بچه‌گان را به اسارت گرفت. این امر بر عثمان ناپسند آمد چون نقض عهد اهل اسکندریه بر عثمان ثابت نبود، امر کرد اسیران را به منزلشان برگردانند و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را والی مصر کرد، و این امر موجب اختلاف و بروز فتنه بین عمروعاص و عثمان شد و بعد از پیدایش شرور و فتن، عمروعاص در ناحیه ای از فلسطین معتزل شد.<sup>۲</sup> و پس از کشته شدن عثمان و بیعت مهاجرین و انصار با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به خلافت چون معاویه عازم برای تمرّد از بیعت با امیرالمؤمنین شده و ادعای حکومت شام می نمود و حضرت قبول نفرمود کاغذی به عمروعاص نوشت و به فلسطین فرستاد و او را برای کمک خود بر علیه امیرالمؤمنین دعوت کرد و این همان نامه ای بود که ما در اینجا از او نقل کردیم و جواب عمروعاص را به او مفضلاً ذکر نمودیم. پس از آنکه این پاسخ به معاویه رسید معاویه نامه دیگری به او نوشت و او را وعده حکومت شهرها و اموال فراوان داد و در آخر آن نامه این سه بیت را برای او نوشت:

|   |  |
|---|--|
| جَهَلْتِ وَلَمْ تَعْلَمِ مَجَلَّتْ عِنْدَنَا        | وَأَرْسَلْتِ شَيْئًا مِنْ عِتَابٍ وَمَا تَدْرِي            |
| فَتَيْقُ بِالَّذِي عِنْدِي لَكَ الْيَوْمَ أَنْفَاءُ | مِنَ الْعِزِّ وَالْإِكْرَامِ وَالْجَاهِ وَالْقَدْرِ        |
| فَأَكْتُبُ عَهْدًا تَرْتَضِيهِ مُؤَكَّدًا           | وَأَسْفَعُهُ بِالْبَدْلِ مِنْنِي وَبِالْبِرِّ <sup>۳</sup> |

معاویه می گوید: «ای عمروعاص تو مقام و منزلت خود را نزد ما نمی دانی و با عدم بصیرت ما را مورد عتاب خود قرار دادی اما به واقع امر و نیت ما جاهل بوده ای.»

۱- «شرح النهج» ج ۶ ص ۳۲۰، و «استیعاب» ج ۳ ص ۱۱۸۷.

۲- «شرح النهج» ج ۶ ص ۳۲۱، و «استیعاب» ج ۳ ص ۱۱۸۷.

۳- «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۱۳۱.

به آنچه ما دربارهٔ تو قصد داریم از عزت و اکرام و جاه و قدر و منزلت امیدوار باش، امروزتورا در نزد ما مقامی رفیع و منزلتی ارجمند است. من سند ولایت و حکومت اُستانی را به تو خواهم داد که راضی شوی و ابداً دیگر از ما گلابه نکنی و علاوه، از اموال و احسان خود آنقدرتورا اشباع خواهم نمود که مورد قبول و پسندت واقع شود».

عمرو عاص این نامهٔ معاویه را نیز بدین گونه پاسخ داد:

|   |  |
|---|--|
| أَبَى الْقَلْبُ مِنِّي أَنْ أَخَادَعَ بِالْمَكْرِ | بِقَتْلِ ابْنِ عَمْرٍو أَجْرًا إِلَى الْكُفْرِ           |
| وَأَنِّي لَعَمْرُؤُ دُوْدُهُاءٍ وَفِظَنَةٍ        | وَلَسْتُ أَبِيعُ الدِّينَ بِالرَّجْحِ وَالْوَفْرِ        |
| فَلَوْ كُنْتُ ذَارِئِي وَعَقْلِي وَحِيلَةٍ        | لَقُلْتُ لِهَذَا الشَّيْخِ إِنْ خَاصَّ فِي الْأَمْرِ     |
| تَحِيَّةً مَنْشُورٍ جَلِيسٍ مُكْرَمٍ              | بِخَبْطٍ [بِحَطِّ] صَاحِبِ ذِي بَيَانَ عَلَى مَضِرٍ      |
| أَلَيْسَ صَغِيرًا مُلْكُ مِضْرَبَتَيْعَةٍ         | هِيَ الْعَارِضِي الدُّنْيَا عَلَى الْعَقْبِ مِنْ عَمْرٍو |
| فَإِنْ كُنْتُ دَامِقِلِي شَدِيدِ إِلَى الْعُلَى   | وَإِمْرَةَ أَهْلِ الدِّينِ مِثْلَ أَبِي بَكْرٍ           |
| فَأَشْرِكُ أَخَا زَائِي وَحَزْمٍ وَحِيلَةٍ        | مُعَاوِيَ فِي أَمْرِ جَلِيلٍ لِيَذِي الذِّكْرِ           |
| فَإِنْ رِوَاءَ اللَّيْثِ صَعْبٌ عَلَى الْوَرَى    | وَإِنْ غَابَ عَمْرُؤُ زَيْدَ سُرِّالِي سُرًّا            |

می گوید: «قلب من اِبا می کند از این که بی جهت به حيله و خدعه تو فریفته شوم و به بهانه کشته شدن عثمان خود را به دامان کفر افکنم.

من عمروی هستم که به فطانت و زیرکی معروف و مشهورم، و من کسی نیستم که دین خود را به متاع و مال دنیا بفروشم.

اگر تو صاحب عقل و رأی و حيله هستی هرآینه برای این مرد بزرگ که او را دعوت به فرو رفتن در مهالك می کنی به عنوان تحیت، منشور حکومت مصر را با خط صحیح و بیان روشن و واضح می فرستادی و او را مکرم و هم نشین خود قرار می دادی.

آیا حکومت مصر در مقابل بیعت به حکومت تو و جنگ با علی بن ابیطالب که برای فرزندان من به عنوان عار و ننگ باقی خواهد بود بسیار کوچک نیست؟ پس ای معاویه اگر میل وافر به ریاست و مقام داری و دوست داری مثل ابوبکر در بین اهل اسلام حکومت کنی.

فردی صاحب رأی و احتیاط و خدعه را در این امر بزرگ شریک قرار بده. چون بار یسمان دست و پای شیر را بستن بر تمام افراد بشر مشکل است، و اگر عمروعاص نباشد شر بر شر اضافه خواهد شد».

در اینجا عمروعاص می گوید که خلاصه مطلب، مرا که فردی دوراندیش و صاحب حزم هستم اگر در ریاست خود شریک کنی می توانیم دست و پای علی بن ابیطالب را که شیر بیشه شجاعت و همت است ببندیم، و گرنه از تو کاری ساخته نیست و جز خرابکاری و شر تازه چیزی به بار نخواهی آورد. معاویه بعد از آنکه نامه او را خواند منشور حکومت مصر را نوشت و او را به عنوان ریاست بر آن کشور معرفی کرد و این منشور را برای او فرستاد. نامه که به دست عمروعاص رسید در تفکر فرو رفت و نمی دانست چه کند، و با دو فرزندش عبدالله و محمد مشورت کرد، عبدالله او را از حرکت به سوی معاویه نهی کرد و گفت: تو خلیفه نخواهی شد و راضی نشو که برای دنیای فانی دین خود را بفروشی و حاشیه نشین مجلس معاویه شوی و بعد از چند روز هر دو بمیرید و در عقاب خدا با هم شریک و سهم گردید؛ ولی محمد گفت: تو بزرگ قریشی اگر خلافت برای معاویه تمام شود و تو غافل باشی دستت خالی خواهد ماند، فوراً به اهل شام پیوند و در طلب خون عثمان با معاویه شریک شو و تمام بنی امیه هم به تو کمک می نمایند. عمروعاص گفت: تو ای عبدالله مرا نصیحتی کردی که برای دین من مفید بود، و تو ای محمد مرا به دنیا دعوت نمودی و من در بین این دو امر متفکرم تا ببینم چه می شود. چون شب رسید و سیاهی آسمان را فرا گرفت با صدای بلند به طوری که دیگران می شنیدند این اشعار را می خواند:

|   |   |
|---|---|
| وَحَوِّفِ التِّي تَجْلُو وَجْهَ الْعَوَاقِقِ      | تَطَاوَلَ لَيْلِي بِالْهُمُومِ الطَّوَارِقِ     |
| وَتَلِكِ التِّي فِيهَا بَنَاتُ الْبَوَائِقِ       | وَإِنَّ ابْنَ هِنْدٍ سَأَلَنِي أَنْ أُرْوِرَهُ  |
| أَمَرْتُ عَلَيْهِ الْعَيْشَ ذَاتَ مَضَائِقِ       | أَسَاءَهُ جَرِيرٍ مِنْ عَلِيٍّ بِحُظَّةٍ        |
| وَأَنْ لَمْ يَنْلُهُ ذَلِكَ الْمُسْطَبِقِ         | فَإِنْ نَالَ مِنِّْي مَا يُؤْمَلُ رَدَّهُ       |
| أَكُونُ وَمَهْمَا قَادَتِي فَهِيَ سَابِقِي        | فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَمَا كُنْتُ هَكَذَا    |
| أَمْ أُعْطِيهِ مِنْ نَفْسِي نَصِيحَةً وَامِقِ     | أُخَادِعُهُ إِنَّ الْخِدَاعَ دَنِيَّةٌ          |
| لِسَيْخِ يَخَافُ الْمَوْتَ فِي كُلِّ شَارِقِ      | أَمْ أَقْعُدُ فِي بَيْتِي وَفِي ذَلِكَ رَاحَةٌ  |
| بِهِ النَّفْسُ إِنْ لَمْ تَقْتَطِعْنِي عَوَائِقِي | وَقَدْ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ قَوْلًا تَمَلَّقْتُ |

وَخَالَفَهُ فِيهِ أَخُوهُ مُحَمَّدٌ وَأَنَّى لَصَلْبِ الْعُودِ عِنْدَ الْحَقَائِقِ<sup>۱</sup>

عمرو عاص در شب تار با خود می گوید: «این شب بر من به درازا کشید با افکار و همومی که از هر طرف به من روی آورده و مرا خاطرات در پره افکننده، و خوف و هراس از زد و خورد و جنگهایی که چهره دختران جوان را از حجاب بیرون آورده و برملا می سازد مرا ناراحت کرده است.

پسر هند معاویه بن ابی سفیان از من درخواست کرده من به شام سفر کنم و از او دیدار نمایم و می دانم که نتیجه این ملاقات و دیدار پدیدار شدن چهره های مرگبار و مصائب و شدائدی خواهد بود.

جریر بن عبدالله بَجَلِی از جانب علی بن ابیطالب از کوفه به شام آمده و برای معاویه پیغامی مشکل که راه حل ندارد و عیش را بر او تلخ و راهها را تنگ نموده و بسته است آورده.

اگر معاویه به آرزویی که از کمک من دارد برسد ریاست را خواهد گرفت، و اگر به این آرزو دست نیابد مانند اسیری که پای او را در کند و زنجیر بسته باشند با حرکت و مشی دلایله زیست خواهد نمود.

سوگند به خدا من متحیرم و نمی دانم چه کنم و من تا به حال این طور نبودم، و هر وقت معاویه زمامدار من شود از من سبقت خواهد گرفت و جلو خواهد افتاد. آیا او را گول زنم و بفریم؟ خدعه کار زشت و پستی است، یا آنکه از در مودت و محبت با او وارد شدم و آنچه از من تقاضا می کند در طبق اخلاص نهاده، اهداء کنم.

یا در خانه خود راحت بنشینم و در این حال پیروی که در هر لحظه مرگ از اطراف و جوانب تهدید می کند آسوده زندگی کنم.

عبدالله فرزند من مرا نصیحتی کرد که نفس من به او گروید، اگر موانع و عوائق در سر راه من نباشد باید بجای آورم.

اما برادرش محمد با او مخالفت کرد و مرا به طرفی دگر متوجه کرد و من در تدبیر و مصلحت کار خود بسیار محکم و پابرجا هستم».

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۶۲.

شب به پایان رسید. صبحگاهان با غلام خود وردان که بسیار باهوش و زیرک بود خواست مشورت کند ولی هنوز زبان نگشوده بود که وردان گفت: اگر می‌خواهی از نیت و عزمی که داری تورا خبردارکنم؟ عمروعاص گفت: بگو. وردان گفت: دنیا و آخرت در دل تو مشغول جنگ و نزاع هستند، تو با خود می‌گوئی: با علی بن ابیطالب آخرت است ولی دنیا نیست، اما در آخرت عوض از دنیا هست؛ و با معاویه دنیا هست ولی آخرت نیست، اما در دنیا عوض و بدل از آخرت نیست؛ و تو متوقفی! گاهی به سوی دنیا دلت میل می‌کند و گاهی به سوی آخرت. عمروعاص گفت: خدا ترا بکشد چه خوب از دل من باخبری! حالا ای وردان بگو نظر تو چیست؟ وردان گفت: من صلاح ترا در آن می‌بینم که در خانه خود بنشینی، اگر اهل دین غلبه کردند تو در کنار آنها بهره خود را خواهی برد، و اگر اهل دنیا پیروز شدند از تویی نیاز نخواهند بود. ولی عمروعاص آماده حرکت شد و با خود می‌گفت:

|  |  |
|--|--|
| بِأَقَاتِلَ اللَّهَ وَرَدَانًا وَمِدْحَتَهُ *  | أَبْدِي لَعَمْرُكَ مَا فِي النَّفْسِ وَرَدَانُ             |
| لَمَّا تَعَرَّضْتَ الدُّنْيَا عَرَّضْتَ لَهَا  | بِحِرْصِ نَفْسِي وَفِي الْأَطْبَاعِ إِذْهَانُ              |
| نَفْسٌ تَعَفُّ وَأُخْرَى الْجِرْصُ يَغْلِبُهَا | وَالْمَرْءُ بِأَكْلٍ يَبْنَأُ وَهُوَ غَرْنَانُ             |
| أَمَا عَلَيَّ فِدَيْنٌ لَيْسَ بِشِرْكُهُ       | دُنْيَا وَذَاكَ لَهُ دُنْيَا وَسُلْطَانُ                   |
| فَأَخْتَرْتُ مِنْ ظَمَعِي دُنْيَا عَلَى بَصْرِ | وَمَا مَعِيَ بِاللَّدَى اخْتَارُ رُبْرُهَانُ               |
| إِنِّي لَا أَعْرِفُ مَا فِيهَا وَأَبْصِرُهُ    | وَوَيْسَى أَيْضاً لِمَا أَهْوَاهُ الْآوَانُ                |
| لَكِنَّ نَفْسِي تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي شَرَفِي  | وَلَيْسَ يَرْضَى بِذَلِكَ الْعَيْشَ إِنْسَانُ <sup>۲</sup> |

می‌گوید: «خدا بکشد وردان را و تعریفی را که او از رویت من نمود، چه خوب از سر من آگاهی یافت، و از درون من مطلع شد.

وقتی که دنیا خودش را به من نشان داد من نیز از روی حرص و آزی که در نفس داشتم خود را به او نشان دادم، و در طبعهای بشر این مکر و فریب و جلوه دادن خلاف واقع، موجود است.

برخی از نفوس عفت می‌ورزند و برخی دیگر مغلوب حرص و آزی می‌شوند، و

۱- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۶۳ و «مناقب» خوارزمی: وَفِطْنَتُهُ.

۲- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۶۳، و «مناقب» خوارزمی ص ۱۳۱.



آدم گرسنه گاه هم می خورد.

علی بن ابیطالب دین خالص است که ابداً دنیا با آن آمیخته نشده، لیکن در جانب دیگر دنیا و سلطنت وجود دارد.

من از روی طمعی که داشتم با وجود بصیرت، دنیا را اختیار کردم و معلوم است که در این انتخاب حجت و برهانی نداشته‌ام.

من به خوبی دنیا را می‌شناسم و به فنای آن پی برده‌ام لیکن چون در نفس من آرزوهای رنگارنگ وجود دارد.

لذا دوست دارم در دنیا عیش خود را در مرتبه عالی قرار دهم و البته هیچکس به زندگی پست راضی نخواهد شد».

عمرو عاص طی طریق کرد تا به جایی رسید که راه به دو طریق منشعب می‌شد: یکی راه عراق و دیگری راه شام. عبدالله و وردان هر دو در اینجا ابن عاص را از انحراف به صوب شام منع کردند و گفتند: در راه عراق آخرت است ولی عمرو عاص توجهی نکرد و راه خود را به طرف شام کج نمود، و بر معاویه وارد شد و منشور حکومت مصر را تسجیل و تثبیت کرد، و به معاویه آموخت که راه فریب مردم خونخواهی عثمان خلیفه رسول خدا است و باید وانمود کرد که علی و اصحاب او او را کشته‌اند. و فرستادند شُرَحْبِیل بن سَمِط را که شیخ شام و یگانه فرمانده شام بود حاضر کردند و خود و یاران معاویه به او تلقین کردند که علی عثمان را کشته و برای مظلومیت عثمان و گرفتن خون خلیفه مظلوم باید با غلی جنگید. آن مرد بیچاره هم گول خورد و به تمام اهالی شام اعلان کرد که باید از معاویه پیروی کنند و در انتقام از کشتندگان عثمان دریغ نکنند. این بود که واقعه صفین به وقوع پیوست.

گویند: صد هزار نفر در این واقعه کشته شدند تا در لیلۃ الّهَریر که غلبه و پیروزی برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهود بود و فردا که نزدیک بود چند ساعتی دیگر کار معاویه یکسره می‌شد عمرو عاص نقشه جدیدی طرح کرده و با بالا کردن قرآنها بر سر نیزه‌ها لشکر امیرالمؤمنین را دچار تزلزل و اضطراب نمود و بالأخره فتور و سستی پیدا شد، و منافقین هم کمک کردند تا آن حضرت را مجبور به تسلیم در مقابل

حکم حَکَمَین نمودند. و عمروعاص که حَکَم اهل شام بود ابوموسی اشعری را فریفت و به خدعه و مکر او را وادار به عزل امیرالمؤمنین از خلافت نمود. و بالأخره در اینجا خوارج از لشکر حضرت جدا شده صفی در مقابل تشکیل دادند و حضرت هم که حکم حَکَمین را که به باطل و فریب بود امضاء نفرمود و آماده برای حرکت به شام و برانداختن حکومت فاسد معاویه بود، در وقتی که صد هزار لشکر تهیّه دیده که کار را یکسره کند شمشیر این ملجم مرادی که یکی از خوارج بود بر فرقیش فرود آمده و به حرم امن و امان الهی رهسپار گردید.

عمروعاص در زمان حیات امیرالمؤمنین به مصر حرکت کرد و محمّد بن ابی بکر والی امیرالمؤمنین را کشت و عرش ریاست خود را در آن خُطّه بگسترد و تا آخر عمر از دشمنی با خاندان رسالت کوتاهی نکرد و در مجلس معاویه امام حسن علیه السلام را تعییر و تعییب کرد<sup>۱</sup>. و نیز عبدالله بن جعفر را سرزنشها نمود<sup>۲</sup>. امام حسن علیه السلام و عبدالله جوابهای کافی و شافی دادند و سیّات و جنایتهای آنها را آشکار نمودند.

باری منظور از این شرح و تفصیلی که در احوالات عمروعاص دادیم اولاً— ظاهر شد که ایمان او سطحی بوده و به دل نرسیده بوده است، و لذا همین که دنیا به او میل کرد دین را زیر پا گذارد و خود را و دین خود را به حکومت مصر فروخت. و ثانیاً— عمروعاص که دشمن امیرالمؤمنین بوده است در بدو امر از اعترافات حقّه درباره آن حضرت خودداری نکرده بلکه با صراحت لهجه در آن نامه اول که به سوی معاویه گسیل داشت قریب به بیست منقبت از مناقب مسلمّه را که به روایات صحیحّه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام است تذکر داده است، و **أَلْفُضْلُ مَا شَهِدْتُ بِهِ الْإِعْدَاءُ**. و از جمله اعترافات او آیه مورد بحث: **أَقْمَنُ كَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ رَبِّي وَبِتَلَوُّهُ شَاهِدٌ مِنْهُ** است که صراحتاً گفته است شأن نزولش درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است.

هشتم— روایتی است که از حضرت سجّاد زین العابدین علیه السلام وارد است. ابن مغزلی به سند خود از عبّاد بن عبدالله روایت کرده است که قال: **سَمِعْتُ**

۱— «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۸۷.

۲— «شرح النهج» ج ۶ ص ۲۹۵.

عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: مَا نَزَلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ مَتَى أَنْزَلْتُ، وَبِمَنْ أَنْزَلْتُ، وَمَا مِنْ قُرْآنٍ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلْتُ فِيهِ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ تَسُوْفُهُ إِلَى حَتَّى أَوْنَارِ. قَالَ رَجُلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا نَزَلَ فِيكَ؟ قَالَ: أَمَا تَقْرَأُ: أَقَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ — الْآيَةُ؟ فَرَسُولُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَأَنَا التَّالِي الشَّاهِدُ مِنْهُ — أَيْضًا عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَالْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرُوا هَذَا الْحَدِيثَ.<sup>١</sup>

«عباد گوید: شنیدم امیرالمؤمنین عليه السلام در خطبه خود می فرمود: هیچ آیه ای در کتاب خدا نازل نشده است مگر آنکه من می دانم کی نازل شده و درباره چه کسی نازل شده است، و هیچ مردی از قریش نیست مگر آنکه آیه ای راجع به او فرود آمده که او را به بهشت و یا به جهنم می کشاند. مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین درباره شما چه آیه ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده ای: اقمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله صاحب بینه از جانب خداست و من در کنار او شاهد هستم». این روایت را قندوزی حنفی از ابن مغزالی نقل کرده است، سپس گفته است: این حدیث از حضرت سجّاد و باقر و صادق عليهم السلام روایت شده است.

نهم\_ روایاتی است که از حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام وارد شده است. شیخ طوسی در «امالی» به سند خود از علی بن الحسین از حضرت امام حسن روایت می کند که در ضمن خطبه ای طولانی که در حضور معاویه ایراد کرده اند فرمود: أَقُولُ مَعَشَرَ الْخَلَائِقِ وَتَكْمُمَ أَفِيدَةً وَأَسْمَاعٍ: وَهُوَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمَتَا اللَّهِ بِالْإِسْلَامِ وَاخْتَارَنَا وَاصْطَفَانَا وَاجْتَبَانَا فَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَظَهَّرَنَا تَظْهِيرًا، وَالرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَانُشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقِّ وَدِينِهِ أَبَدًا، وَظَهَّرَنَا مِنْ كُلِّ أَقْبَى وَعَيْبَةٍ مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ نِعْمَةً مِنْهُ، لَمْ يَفْتَرِقِ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا اللَّهُ فِي خَيْرِ مَا فَاتِ الْأُمُورِ إِلَى أَنْ تَبْعَتِ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله لِلنَّبُوَّةِ وَاخْتَارَهُ لِلرَّسَالَةِ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ ثُمَّ أَمَرَهُ بِالِدُعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَكَانَ أَبِي عليه السلام أَوَّلَ مَنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ تَعَالَى وَلرَسُولِهِ وَأَوَّلَ مَنْ آمَنَ وَصَدَّقَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ: «أَقَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»، فَرَسُولُ اللَّهِ الَّذِي عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَإِنِّي الَّذِي تَلُوهُ وَهُوَ شَاهِدٌ مِنْهُ — وَسَاقَ الْخُطْبَةَ وَهِيَ طَوِيلَةٌ.<sup>٢</sup>

٢- «غاية المرام» ص ٣٦١ حديث پنجم.

١- «ينابيع المودة» ص ٩٩.

«ای گروه مردم که دل‌هائی دارید و گوشهائی، به شما می‌گویم: ما خاندانی هستیم که پروردگار ما را به اسلام گرامی داشته و انتخاب نموده و از میان خلایق برگزیده است و از هرگونه رجس و آلاشی مبرا داشته و به منزل طهارت و پاکی رسانیده است، رجس به معنی شك است، و ما در حقانیت پروردگار و دین او ابدأ شك نیاوریم، و ما را از هر کدورت و منقصتی خالص نموده، و سلسله پدران ما را تا آدم از نعمت خلوص برخوردار نموده است، و هیچگاه مردم به دو دسته منقسم نشدند مگر آنکه خداوند ما را در دسته بهتر قرار داد در تمام امور به انقضای دهور تا آنکه پروردگار محمد ﷺ را به نبوت اختیار فرمود و قرآن مجید را بر او نازل کرد و او را امر به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خود نمود، پدر من اوّل کسی بود که دعوت خدا و رسول او را لبیک گفت و اوّلین کسی بود که ایمان آورد و تصدیق خدا و رسول خدا را نمود. و خدا در کتاب کریمش این آیه را در شأن او فرستاد: *أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ، رَسُولُ اللَّهِ صَاحِبُ مَقَامٍ بَيْنَهُ وَبَدْرُ شَاهِدٍ أَوْسَطٍ* که در کنار و به دنبال اوست». شیخ طوسی از حضرت امام حسن این خطبه بسیار طولانی و باسند را تا پایان آن نقل نموده است. و علامه طباطبائی نیز مقدار حاجت از آنرا راجع به آیه مورد بحث در تفسیر خود از «امالی» شیخ نقل کرده اند<sup>۱</sup>. و قندوزی حنفی هم خطبه حضرت امام حسن و استشهاد به این آیه شریفه را نقل کرده است<sup>۲</sup>.

دهم- روایات بسیاری است که از خود حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت

شده است. این روایات به چند دسته از نقطه نظر مضمون تقسیم می‌شوند: اوّل- روایاتی که در آنها فقط استشهاد حضرت را به آیه مورد بحث بیان می‌کند. ابن شهر آشوب از حافظ ابونعیم اصفهانی به سه طریق از ابن عباس روایت کرده است که گفت: *سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَىٰ بَيْتَةٍ وَأَنَا الشَّاهِدُ»*<sup>۳</sup>. «از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که در این آیه مبارکه می‌فرمود: مراد از صاحب بینه رسول خدا و مراد از شاهد من هستم».

و شیخ سلیمان قندوزی نظیر این روایت را از حموی در «فرائد السمطين» از ابن

۲- «بناييع المودة» ص ۹۹.

۱- «تفسير الميزان» ج ۱۰ ص ۱۹۹.

۳- «تفسير الميزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

عبّاس و از زاذان از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است.<sup>۱</sup> و نیز از حموی با اسناد خود از جابر بن عبدالله و با اسناد دیگر از بختری و هر دوی آنان از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند.<sup>۲</sup> و نیز از ابونعیم اصفهانی و ثعلبی و واقدی با اسناد خود از ابن عبّاس و زاذان و جابر و همه آنها از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند.<sup>۳</sup> و علامه طباطبائی مدظله از «تفسیر برهان» از ابن مردویه از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده اند.<sup>۴</sup> و سیوطی از ابوحاتم و ابن مردویه و ابونعیم در کتاب «معرفت صحابه»<sup>۵</sup> و نیز از ابن مردویه و ابن عساکر<sup>۶</sup> از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است. و حاکم حسکانی با یک سند از عبّاد بن عبدالله<sup>۷</sup>، و با سند دیگر نیز از عبّاد بن عبدالله<sup>۸</sup> و با سند دیگر از حارث<sup>۹</sup> از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است.

دوم—روایاتی است که در آنها حضرت می فرماید: اگر کرسی قضاوت برای من قرار دهند من برای تمام اهل ملل آسمانی طبق کتابشان حکم می کنم، و در بین، شأن نزول آیه مورد بحث را درباره خود بیان می فرماید. حموی در «فرائد السمطين» با سلسله سند خود از زاذان روایت کرده قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ كَسِرَتْ لِي وَسَادَةٌ (يَقُولُ نُبِيَّت) فَأَجْلِسْتُ عَلَيْهَا لِحَكْمَتِ بَيْنِ أَهْلِ التَّوْرَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَبَيْنِ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِأَنْجِيلِهِمْ، وَبَيْنِ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ، وَبَيْنِ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ. وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ جَرَتْ عَلَيْهِ الْمَوَاسِي إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُ آيَةَ تَسْوُفِهِ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ تَسْوُفِهِ إِلَى نَارٍ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ نَزَلَ فِيكَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقَمَنْ كَانَ عَلِيٌّ بَيْتَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ «فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَيْتَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ أَنَا شَاهِدٌ مِنْهُ»<sup>۱۰</sup>.

زاذان گوید: «شنیدم که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود: سوگند به خدائی که دانه را در میان زمین می شکافد و روح و روان را می آفریند اگر کرسی قضاوت را

۱ و ۲— «ینابیع المودة» باب ۲۶ ص ۹۹. ۴— «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

۳ و ۵— «الدر المنثور» ج ۳ ص ۳۲۴. ۷— «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۷۵.

۸— همان کتاب ص ۲۷۶. ۹— همان کتاب ص ۲۷۸.

۱۰— «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث چهارم.

برای من قرار دهند و مرا بر روی آن بنشانند هر آینه در بین اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در بین اهل انجیل به انجیل آنها، و بین اهل زبور به زبور آنها، و بین اهل قرآن به قرآن آنها. سوگند به خدائی که دانه را می شکافد و روان را می آفریند هیچ مردی از قریش نیست که تیغ سرتراشی بر سر او عبور کرده باشد مگر آنکه من آیه ای را می دانم که درباره او نازل شده و او را به سوی بهشت یا به سمت جهنم روانه می کند. مردی برخاست و عرض کرد: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیه ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: **أَقْمَنَ كَأَنَّ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتَلَوُهُ شَاهِدٌ مِنْهُ،** رسول خدا صاحب بینه از طرف پروردگار است و من در دنبال و پهلوی او شاهد خواهم بود».

نظیر این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود از زاذان از آن حضرت<sup>۱</sup> و محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین<sup>۲</sup> و علامه طباطبائی از «بصائر الدرجات»<sup>۳</sup> و حاکم حسکانی با دو سند یکی از فرات بن ابراهیم کوفی با سند خود از حبيب بن یسار<sup>۴</sup> و دیگری از ابوبکر سبیعی در تفسیر خود با سند خود از ابوالجارود از حبيب بن یسار<sup>۵</sup> و طبری با اسناد خود از جابر بن عبدالله از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده اند.<sup>۶</sup> و روایتی که به طور تفصیل خصوصیات کلام حضرت را با کیفیت مخصوص بیان کرده باشد آن است که حموی با سلسله سند خود از ابوالمؤید موفق بن احمد مکی با سلسله سند خود از طریق عامه از نوح بن قیس از اعمش از عمر بن مره از ابوالبختری روایت کرده است **قَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عليه السلام صَعِدَ الْمِنْبَرَ بِالْكُوفَةِ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَقَلِّدًا بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَفِي إِضْبَعِهِ خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَعَدَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ وَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ وَقَالَ اسْأَلُونِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ مَا بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمٌ جَمٌّ، هَذَا سَقَطَ الْعِلْمُ هَذَا لُعَابُ رَسُولِ اللَّهِ، هَذَا مَا رَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ رَفًا مِنْ غَيْرِ وَخِي أَوْحَى إِلَيَّ قَوْلَ اللَّهِ لَوْ نُثِّبْتُ لِي الْوَسَادَةَ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَا أَفْتِيْتُ**

۱- «غایة المرام» ص ۳۶۰ حدیث نهم.

۲- همان کتاب ص ۳۶۱ حدیث سوم.

۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۰.

۴- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۸۰.

۵- همان کتاب ص ۲۸۱.

۶- «غایة المرام» ص ۳۶۰ حدیث دهم.

لِأَهْلِ التَّوْرَةِ بِتُورَاتِهِمْ وَلَا أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّىٰ يُنطِقَ اللَّهُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ فَتَقُولُ: صَدَقَ عَلَيَّ، قَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أُنزِلَ فِيَّ؛ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ— أَقْلًا تَعْقِلُونَ— وَتَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ. ۱.

«ابوالبختری گوید: پسرعموی رسول خدا علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم که در کوفه بر بالای منبر رفته بود و به تن قبای رسول خدا را نموده بود و عمامه رسول خدا را به سر بسته و شمشیر رسول خدا را حمایل کرده و در انگشتش انگشتی رسول خدا را نموده بود. هنگامی که بر منبر قرار گرفت قبای خود را کنار زد و شکم خود را ظاهر کرد و فرمود: ای مردم هر چه می خواهید از من پرسید قبل از آنکه مرا دیگر نیابید چون در بین پهلوهایی من علوم بسیاری انباشته شده است، این صندوقچه علم است، این علوم از زیادی علم رسول خدا است که بدون آنکه از جانب خدا به من وحی شود آن حضرت مانند پرنده ای که جوجه خود را با منقارش طعام دهد دائماً از علوم الهی خود به من می آموخت. سوگند به خدا که اگر برای من بالش قضاوت گسترده شود و بر آن قرار گیرم در میان اهل تورات با تورات خود آنها و در میان اهل انجیل با انجیل خود آنها فتویٰ خواهم داد به طوری که خداوند تورات و انجیل را به سخن درآورد و بگویند: علی راست گفته و فتویٰ او طبق احکام مندرجه در ما است. سپس آن حضرت فرمود: مگر شما قرآن مجید را نمی خوانید که می فرماید: وَتَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ «شاهدی از جنس رسول خدا پهلوی او ناظر بر همه علوم او و گواه بر همه کمالات و معارف اوست».

سوم—روایاتی است که از آن حضرت در شأن نزول این آیه وارد شده و در آنها عنوان لَوْتِيتَ لِي الْوَسَادَةَ نیست بلکه فقط حضرت می فرماید: من به تمام احوالات مردم و رجال قریش و آیاتی که درباره آنها نازل شده است چه آیات وعده و بهشت و چه آیات وعید و جهنم اطلاع دارم. در این حال ابن کثیر برخواست و گفت: درباره توجیه آیه ای فرود آمده است؟ و در بیشتر این روایات اسم او را نمی برد بلکه می گوید: مردی برخواست و چنین سؤالی را نمود و حضرت آیه اَقْمَنَ كَأَنَّ عَلِيَّ بَيْتَهُ مِنْ رَبِّهِ وَتَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ را قرائت کردند و سپس تفسیر نمودند که مراد از صاحب بیته

رسول خدا و مراد از شاهدهی که در پهلو و به دنبال اوست من هستم. و در بعضی از این روایات می فرماید: سوگند به خدا اگر بدانید که خداوند چه مزایا و خصائصی به اهل بیت رسول خدا داده است برای من بهتر است از آنچه روی زمین است از طلای سرخ و یا نقره سپید.

از جمله این دسته از روایات روایتی است که ابن مغازلی شافعی با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله روایت کرده است، او گوید: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: مَا نَزَلَتْ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ مَتَى نَزَلَتْ؟ وَفِيمَ أَنْزَلَتْ؟ وَمَا مِنْ قُرْبَيْنِ رَجُلٍ إِلَّا قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَسُوفُهُ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا نَزَلَتْ فِيكَ؟ فَقَالَ: لَوْلَا أَنَّكَ سَأَلْتَنِي عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَائِكَةِ مَا حَدَّثْتُكَ! أَمَا تَقْرَأُ: أَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَأَنَا الشَّاهِدُ مِنْهُ، أَتْلُوهُ وَأَتَّبِعُهُ. وَاللَّهِ لَأَنْ تَعْلَمُونَ مَا حَصَّنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ ذَهَبٍ حُمْرَاءَ أَوْ فِضَّةٍ بَيْضَاءَ.<sup>۱</sup>

و این روایت را مختصراً از ابن مغازلی، شیخ سلیمان قندوزی<sup>۲</sup> و سیوطی از ابوحاتم و ابن مردویه و ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفت صحابه»<sup>۳</sup> و حاکم حسکانی در تحت حدیث ۳۷۵ با سند خود از عبّاد بن عبدالله و در تحت حدیث ۳۷۷ از بسام بن عبدالله و حدیث ۳۷۸ از عبدالله بن نجّی و حدیث ۳۷۹ با سند دیگر از جابر از عبدالله بن نجّی و حدیث ۳۸۶ از زاذان آوردم است<sup>۴</sup>. و نیز ابونعیم اصفهانی در ترجمه امیرالمؤمنین از کتاب «معرفت صحابه» در ورق بیست و دوم از طبرانی با سند خود از عبّاد بن عبدالله اسدی ذکر کرده است<sup>۵</sup>. و همچنین طبری در تفسیر خود در ذیل آیه کریمه ج ۱۲ ص ۱۵ با سلسله سند خود از عبدالله بن یحیی آورده است<sup>۶</sup>. و نیز ابوالفتح رازی از «تفسیر ثعلبی» با اسناد خود از حبیب بن یسار از زاذان ذکر کرده است<sup>۷</sup>. و علامه سیدهاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامه حدیث پنجم از

۱- «مناقب» ابن المغازلی حدیث ۳۱۸ ص ۲۷۰.

۲- «ینابیع المودة» باب ۲۶ ص ۹۹.

۳- «الذّر المنثور» ج ۳ ص ۳۲۴.

۴- «شواهد التنزیل» ج ۱ از ص ۲۷۶ تا ص ۲۸۱.

۵- پاورقی ج ۱ ص ۲۷۷ از «شواهد التنزیل».

۶- پاورقی ج ۱ ص ۲۷۹ از «شواهد التنزیل».

۷- «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۲۵۶.



باب شصت و یکم از حمویابی با سلسله سند متصل خود از جابر بن عبدالله<sup>۱</sup>، و نیز از واحدی با اسناد خود از عبّاد بن عبدالله در تحت حدیث هفتم<sup>۲</sup>، و نیز از کتاب «نُصْحُ الْخَطِيبِ» مرفوعاً از ابن کَوّاز<sup>۳</sup> در تحت حدیث چهاردهم، و نیز از قاضی عثمان بن احمد و ابونصر قَشیری در کتابهای خودشان در تحت حدیث پانزدهم<sup>۴</sup>، و نیز از ثعلبی مرفوعاً از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در تحت حدیث نوزدهم<sup>۵</sup>، و نیز از ابن مغازلی شافعی مرفوعاً از عبّاد بن عبدالله اسدی در تحت حدیث بیستم<sup>۶</sup>، و نیز از جبری در تحت حدیث بیست و یکم<sup>۷</sup>، و نیز از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از عبدالله بن حارث در تحت حدیث بیست و دوم<sup>۸</sup>، و نیز از ابن ابی الحدید در «شرح النهج» از صاحب کتاب «غارات» از منهل بن عمرو از عبدالله بن حارث روایت می کند (غایة المرام باب ۶۰ حدیث ۲۳ ص ۳۶۰) و از طریق خاصه از شیخ طوسی در «امالی» با اسناد خود از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در تحت حدیث چهارم از باب شصت و دوم<sup>۹</sup>، و نیز از شیخ مفید در «امالی» با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله در تحت حدیث ششم<sup>۱۰</sup>، و نیز از عیاشی از جابر بن عبدالله بن یحیی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در تحت حدیث نهم<sup>۱۱</sup>، و نیز از علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة»<sup>۱۲</sup> از عبّاد بن عبدالله اسدی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است.

و علامه طباطبائی — مدظله — از تفسیر «الدر المنثور» با تخریج ابونعیم و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده اند<sup>۱۳</sup>. و علامه مجلسی از «امالی» شیخ با اسناد برادر دعبل از حضرت رضا از پدیرانشان از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است<sup>۱۴</sup>، و نیز از «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش با اسناد خود از ابوبصیر و فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام،<sup>۱۵</sup> و نیز از «احتجاج» شیخ طبرسی از سلیم بن قیس هلالی کوفی<sup>۱۶</sup>، و نیز از «بصائر

۱- «غایة المرام» باب ۶۱ ص ۳۵۹.

۲ الی ۸- «غایة المرام» باب ۶۱ ص ۳۶۰.

۹ و ۱۰- «غایة المرام» باب ۶۲ ص ۳۶۱.

۱۱ و ۱۲- غایة المرام باب ۶۲ ص ۳۶۲.

۱۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۰.

۱۴ الی ۱۶- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۳.

الدرجات» با اسناد خود از اصبع بن نباته<sup>۱</sup>، و نیز از «تفسیر عیاشی» از بُرَید بن معاویه عَجَلی از حضرت امام محمدباقر عَلَيْهِ السَّلَام<sup>۲</sup>، و نیز از «تفسیر عیاشی» از جابر بن عبدالله انصاری از عبدالله بن یحیی<sup>۳</sup>، و نیز از «مناقب» ابن شهر آشوب از «تفسیر طبری» با اسناد خود از جابر بن عبدالله از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و از اصبع بن نباته و حضرت زین العابدین و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام<sup>۴</sup>، و نیز از «مجالس» شیخ مفید با اسناد خود از عباد بن عبدالله<sup>۵</sup> و از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با هشت سند اول از حسین بن سعید با اسناد خود از عباد بن عبدالله<sup>۶</sup>، دوم از جعفر بن محمد فزاری با اسناد خود از زاذان<sup>۷</sup>، سوم از حسین بن سعید با اسناد خود از زاذان<sup>۸</sup>، چهارم از جعفر بن محمد بن هشام با اسناد خود از حسن بن حسین<sup>۹</sup>، پنجم از حسین بن حکم با اسناد خود از عبدالله بن عطا از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام<sup>۱۰</sup>، ششم از حسین بن سعید با اسناد خود از زاذان به متن دیگر غیر از متن سابق<sup>۱۱</sup>، و هفتم از محمد بن عیسی بن زکریای دهقان با اسناد خود از عباد بن عبدالله<sup>۱۲</sup>، و هشتم از عبید بن کثیر با اسناد خود از عبدالله بن یحیی<sup>۱۳</sup>، و نیز از «کشف الغمّة» از ابوبکر بن مردویه از عباد بن عبدالله اسدی<sup>۱۴</sup>، و نیز از «طرائف» سیدابن طاووس از ابن مغازلی<sup>۱۵</sup> روایت کرده است.

باری ظاهراً تمام این دسته از روایات و دسته قبل از این همگی بیان قضیه واحدی را می نمایند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بر فراز منبر کوفه در حال اشتغال به خطبه از سعه علوم خود بیان نمودند و شخصی برخاست و از آیه نازله در حق خود آن حضرت پرسش نمود و حضرت آیه مورد بحث را تلاوت و تفسیر نمودند، غایة الامر هر يك از روايات يك قسمتی از آن واقعه را که مورد نظرش بوده بیان کرده و علاوه چون نقل به معنی شده است لذا عین عبارت منقوله از آن حضرت نیز با الفاظ مختلفی که مُغْتَبَر معنی نیست بطور مختلف روایت شده است و گمان می رود کاملترین این دسته از روایات از نقطه نظر بیان کیفیات خطبه و سؤال آن مرد از شأن نزول آیه ای درباره

۱ الی ۴ — «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۳.

۵ تا ۱۵ غیر از ۱۲ — «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۴.

۱۲ — «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۳.

آن حضرت روایتی است که شیخ ابوالفتح رازی از کتاب «نصح الخطیب» نقل کرده است که: يَكُ رَوْزِ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَفْرَافٍ مِّنْبَرٍ كَوْفَهُ فَرَمُودُ: سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ الْعِلْمَ يَقِیْضُ بَيْنَ جَنَّتِي فَيَضُّ لَوْ وَجَدَ مُسْتَفَاضاً. أَلَا وَأَنْتُمْ لَنْ تَسْأَلُونِي عَنْ فِتْنَةٍ بَاطِنِيَّةٍ وَأُخْرَى هَادِيَةٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِهَا دِيهَا وَبَاطِنِيَّةً وَبَاطِنِيَّةً وَبَاطِنِيَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فرمود: «پرسید از من هر چه می خواهید قبل از آنکه مرا نیابید چون علم در بین دو پهلوی من موج می زند با موج های فراوان و اگر راه یابد به خارج تراوش می کند. و از هیچ طایفه ستمگر و متجاوز و یا از طایفه سربه راه و هدایت کننده از من سؤال نمی کنید مگر آنکه من به شما خبر می دهم از خصوصیات آن طایفه ظالم و یا آن طایفه هدایت کننده، و خبر می دهم به شما از امام و پیشوا و قائد آنان و از سائق و دنبال رونده آنان تا روز قیامت».

در اینجا ابن کثیر خواست و گفت: مَا أَدْعَى مِثْلَهُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ «مثل این ادعای علی بن ابیطالب تا به حال نه پیغمبری ادعا کرده است و نه وصی پیغمبری». امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفتند: غرض تو از این کلام علم و فهمیدن نیست بلکه عیب جوئی و ایراد گیری و گوشه زنی است. ابن کثیر گفت: به ما دستور داده اند هر چه را ندانیم بیرسیم. حضرت فرمود: سَلْ تَفْقَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَبُ «سوالات همیشه برای فهمیدن باشد و هیچگاه برای عیب جوئی و کنایه زنی و ایراد گیری پرسش مکن»، وَ سَلْ عَمَّا يَتَّبِعُكَ «و از آنچه به کارت می خورد و برایت سود دارد سؤال کن».

ابن کثیر گفت: فقط از مطالبی که به درد من می خورد سؤال خواهم نمود. حضرت فرمودند: پرس. گفت: أَخْبِرْنِي مَا الذَّارِيَاتِ دَرُوزُ؟ قَالَ: تِلْكَ الرِّيَّاحُ «به من خبر بده که مراد از ذاریات در قرآن مجید چیست؟ حضرت فرمود: مراد بادهاست که می وزد». گفت: الْحَامِلَاتِ وَفَرَأ؟ «مراد از حاملات و قر چیست؟ حضرت فرمود: مراد ابرهائی است که آب سنگین برمی دارند. گفت: مراد از الْجَارِيَاتِ يُسْرَأُ چیست؟ حضرت فرمود: مراد کشتی هائی است که به آسانی در روی دریا حرکت می کنند. گفت: الْمُقْسَمَاتِ أَمْراً؟ چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: مراد فرشتگانی هستند که روزی و امور مردم را تقسیم و تعیین می کنند. گفت: به من بگو: بیت المعمور کجاست؟ حضرت فرمود: خانه ای است در آسمان که هر روز به نوبت هفتاد هزار فرشته در آن داخل می شوند و تا روز قیامت نوبت به دسته اول نمی رسد. گفت:

ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟ حضرت فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر بلکه بنده صالح خدا بود، خدا را دوست داشت و خدا او را دوست داشت و بندگان خدا را نصیحت می نمود. گفت قرنها یعنی شاخهای او از طلا بود یا از نقره؟ حضرت فرمود: شاخ نداشت نه طلا و نه نقره، او قومش را دعوت به خدا نمود بر یک طرف فرقی زدند رفت بار دیگر آمد و قومش را دعوت به خدا کرد بر طرف دیگر فرقی زدند (لذا او را ذوالقرنین گویند) و در میان شما مانند او هست (مقصود خود حضرت است که دو مرتبه بر فرق مبارکش شمشیر خورده است یکی در غزوه احزاب که عمرو بن عبدود شمشیر بر فرق آن حضرت زد، و یکی دیگر در محراب عبادت که ابن ملجم مرادی بر فرق آن حضرت شمشیر زد و لذا رسول خدا ﷺ فرمود: علی فاروق و صدیق این امت و ذوالقرنین این امت است).<sup>۱</sup>

گفت: به من خبر بده که این آیه در حق که نازل شده است: **الَّذِينَ تَرَأَى الَّذِينَ يَبَدُلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؟ هُمَا الْأَفْجَرَانِ مِنْ قُرَيْشٍ بَنُو أُمَيَّةَ وَبَنُو الْمُغِيرَةَ** (در باره دو طایفه از بد عمل ترین مردمان قریش: بنو امیه و بنو مغیره). گفت: خبر بده به من از قول خدای تعالی: **قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؟** حضرت فرمود: اهل خزوراء یعنی خوارج هستند. گفت: بگو به من مجزه چیست؟ قال: **شِرَاحُ السَّمَاءِ مِنْهَا هَبَطَ الْمَاءُ الْمُنْهَمِرُ** (فرمود راهائی است در آسمان مانند مجرای آبی که در زمین است که باران تند و فراوان از آنجا فرود می آید). گفت: بگو قوس و قزح چیست؟ حضرت فرمود: قزح مگو، چون قزح نام دیو و شیطان است بگو: قوس الله، و آن موجب ایمنی از غرق است. گفت: به من خبر بده از محاق ماه، حضرت این آیه را تلاوت نمودند: **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحْوِبًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً** (ما شب و روز را دو علامت و نشانه از علامتهای توحید خود قرار دادیم پس علامت شب را محو کردیم و علامت روز را روشن و قابل رؤیت قرار دادیم).

۱- در جلد اول «مناقب» ابن شهر آشوب ص ۵۶۹ گوید: ابو عبید فی «غریب الحدیث»: ان التبی قال لأمیر المؤمنین: ان لك بیتا فی الجنة و انك لذو قرنیها. سويدبن غفلة و ابوالطفیل: قال امیر المؤمنین: ان ذالقرنین كان ملكاً عادلاً فأحبه الله و ناصح الله فنصحه الله، أمر قومه بتقوى الله فضر به على قرنه بالسيف فغاب عنهم ماشاء الله ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضر به على قرنه الآخر بالسيف فذلک قرناه، و فيكم مثله - یعنی نفسه لانه ضرب على رأسه ضربتین احدهما يوم الخندق و الثاني ضربة ابن ملجم -.

گفت: از اصحاب رسول خدا مرا باخبر کن. حضرت فرمود: از کدام يك از آنها خبر دهم؟ گفت: از عبدالله بن مسعود؟ حضرت فرمود: قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ «قرآن را قرائت کرد و در همان جا متوقف شد». گفت: از ابی ذرّ خبر بده. حضرت فرمود: عَلِيمٌ شَحِيحٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ «عالمی بود که بر علمش بخیل بود و میل نداشت که به نااهل بیاموزد». گفت: به من خبر بده از سلمان. حضرت فرمود: أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَهُوَ بَحْرٌ لَا يَنْزُحُ وَمَنْ لَكَ بِالْقِمَانِ الْحَكِيمِ وَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ «سلمان علم اول و آخر را آموخت و او دریائی است وسیع که آبش تمام نمی شود و مثل لقمان حکیم است و او از ما اهل بیت است». گفت: خبر بده مرا از حذیفه بن الیمان حضرت فرمود: عَرَأَفٌ بِالْمُنَافِقِينَ، وَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الْمَعْضَلَاتِ، وَأَنْ سَأَلْتُمُوهُ وَجَدْتُمُوهُ خَبِيرًا بِهَا «حذیفه منافقین از امت را خوب می شناخت و از رسول خدا درباره مسائل و قضایای مشکلی سوالاتی نمود و اگر او را دریابید می بینید که او به حلّ غوامض و مشکلات، خبیر و داناست». گفت: خبر بده به من از عمار یاسر؟ حضرت فرمود: خَالَطَ الْإِسْلَامَ لَحْمَهُ وَدَمَهُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى النَّارِ، كَيْفَمَا دَارَ الْحَقُّ دَارَ رَمَعَةٍ «اسلام با گوشت و خون عمار یاسر آمیخته شده است و بنابراین بدن او بر آتش حرام است و چگونه این طور نباشد با آنکه عمار پیوسته با حقّ دور می زد و حقّ نیز پیوسته با عمار دور می زد».

گفت: از خودت خبر بده. حضرت فرمود: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ. وَكَذَلِكَ قَالَ: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «خداوند تبارک و تعالی می فرماید: از خود تعریف و تمجید نکنید؛ و در عین حال می فرماید: از نعمتهائی که پروردگاری به شما داده است برای مردم بیان کنید». كُنْتُ أَوَّلَ دَاخِلِي وَآخِرَ خَارِجِي، وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِيْتُ وَإِذَا سَكَمْتُ ابْتُدِئْتُ، وَبَيْنَ جَوَانِحِي عِلْمٌ جَمٌّ «اول داخل من بودم و آخرین خارج من بودم. چون تقاضا داشتم و سؤال می کردم به من عطا می نمودند و چون سکوت اختیار می کردم خود به خود به من عنایت می نمودند، و در میان پهلوهای من علوم بسیاری است». گفت: از قرآن در حقّ توجه آیه ای فرود آمده است؟ حضرت فرمود: مگر سوره هود را نمی خوانی: أَقَمْنَ كَانًا عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَتَلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟ آنکه صاحب بینه از طرف خدایش بود رسول خداست و آنکه گواه بر او و از او و پیرو اوست من هستم. ابن کواکب گفت: وَحَقِّكَ لَا تَبْعَتْ أَحَدًا بَعْدَكَ «سوگند به حقّ تو که

دیگر من از غیر تو پیروی نخواهم کرد»<sup>۱</sup>.

مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی در تعلیقه تفسیر این آیه گوید: این روایت را مجلسی در «بحارالانوار» از کتاب «غارات» ابراهیم ثقفی روایت کرده است و به جای لفظ شراج السماء، شرح السماء به صیغه مفرد آورده است، و شرح مجرای آب را گویند و گویا حضرت خواسته اند تشبیهی بفرمایند راههای نوری آسمان را به مجرای آب در زمین<sup>۲</sup>.

باری ظاهراً این خطبه حضرت بر فراز منبر مسجد کوفه بعد از واقعه نهروان بوده که شهادت آن حضرت نزدیک و حضرت با جمله سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي اشاره به نزدیک شدن زمان فقدان و شهادت نیز می فرماید. و شاهد، آنکه اصل این خطبه را در «نهج البلاغه» ذکر کرده است و در آن حضرت اشاره به قضیه نهروان و اضمحلال خوارج نموده است: *أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَتَمَّ يَكُنْ لِيَجْرُءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَاسْتَدَّ كَلْبُهَا، فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِئَةٍ تَهْدِي مِائَةَ وَنِصْلٍ مِائَةَ إِلَّا أَنبَأْتُكُمْ بِسَائِعِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِغِهَا وَمُنَاجِ رِكَابِهَا وَمَحْظِ رِحَالِهَا وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَيَمُوتَ مِنْهُمْ مَوْتًا، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَنَزَلَتْ بِكُمْ كِرَائِيهِ الْأُمُورِ وَخَوَازِبِ الْخُطُوبِ لِأَهْرَاقِ كَثِيرٍ مِنَ السَّائِلِينَ وَقَلِيلٍ كَثِيرٍ مِنَ الْمَسْئُولِينَ*<sup>۳</sup> - الخطبة.

«می فرماید: ای مردم من آن کسی بودم که توانستم چشم فتنه را از اصل بیرون آورم (و خوارج را به کلی ریشه کن سازم) و غیر از من هیچکس چنین جرأتی را نداشت، من آنها را از بیخ و بن برآوردم بعد از آنکه موج ظلمت و اقتدار ابهام و ضلالت آنها به شعاعهای وسیعی گسترش یافته بود و آن مرض هاری که مُسری بود به نهایت رسیده و تأثیرش در بین مردم شدید بود. ای مردم هرچه می خواهید از من پرسید قبل از اینکه من از میان شما بروم. سوگند به آن کس که جان من در دست قدرت اوست سؤال نمی کنید از من از هر واقعه ای از حال تا قیامت و نه از جماعتی

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۶ ص ۲۵۶ تا ص ۲۵۸

۲- تعلیقه ص ۲۵۷ از ج ۶ «تفسیر ابوالفتح» و معابرت شعرانی و عبارت ابوالفتح را در متن نقل به

معنی نمودیم.

۳- «نهج البلاغه» ج اول ص ۱۸۳.

که صدنفر را هدایت و زمامداری کند یا از جماعتی که صدنفر را گمراه نماید مگر آنکه من به شما خبر می‌دهم که مؤسس و سبب تشکیل آن جماعت کیست و جلودار و پیشوای آنان کدام است و پیرو و سوق‌دهنده آنها کدام است و محلّ پیاپی شدن آن جماعت و فرود آوردن بارشان کجاست و از آنها کدام فرد کشته می‌شود و کدام فرد با مرگ عادی می‌میرد. اگر من از میان شما بروم و اوضاع و امور ناپسند بر شما پدید آید و شدائد و مشکلاتی بر شما هجوم کند در آن وقت بسیاری از پرسش‌کنندگان مبهوت و متحیر با دست‌های سر به زیر اندازند و پرسش‌شدگان سست و ضعیف گردیده کاری از دستشان برنمایند— الخطبة».

اینها مجموعه روایاتی بود که در شأن نزول آیه: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ** درباره امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** وارد شده است. حال باید دانست معنی شاهد چیست و معنی یتلوه چیست؟ و علاوه عنوان شهادت برای امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** چه منقبت و فضیلتی است. اجمالاً دانستیم که معنی شاهد هرچه باشد يك منصب عالی و مقام رفیعی است چون در بین آیات کثیره‌ای که شأن نزول آنها راجع به امیرالمؤمنین است بلکه طبق فرمایش حضرت رسول خدا **وَاللَّهِ عَلَيْهِ**: **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلِيُّ رَأْسُهَا وَأَمِيرُهَا وَشَرِيفُهَا، فَلَقَدْ غَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي الْقُرْآنِ، وَمَا ذَكَرَ عَلِيًّا إِلَّا بِخَيْرٍ!**

«هیچ آیه‌ای از آیات قرآن را که در آن جمله یا آیه‌ها **الَّذِينَ آمَنُوا** باشد خدا نازل نکرده است مگر آنکه علی بن ابیطالب در سر آن و رئیس و امیر آن است» و تمام این قبیل آیات فرداً کامل و اتمش امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** است در عین حال آن حضرت در برابر پرسش آن مرد سائل که از شأن حضرت در آیات وارد قرآن سؤال نمود این آیه را بیان فرموده و خود را به صفت و یتلوه شاهد منه توصیف نموده است.

از اینجا به خوبی معلوم می‌شود که عنوان شاهد بسیار عظیم القدر و رفیع‌المرتبه است که شاید هیچ درجه و منزلتی به پای آن نرسد حتی آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ**

۱— «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده است. و ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۴ از موسی بن عثمان حضرمی با سند خود از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما أنزل الله آية فيها «يا أيها الذين آمنوا» إلا وعلى رأسها وأميرها.

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>۱</sup>، و آیه یا آیهها الرِّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ<sup>۲</sup>، و آیه الْيَوْمَ يَبْسُ السَّيِّئِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ<sup>۳</sup> و بدنباله آن الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۴</sup>، که شأن نزول آنها درباره آن حضرت است و بزرگترین مقام و درجه آن حضرت را بیان می کند از نقطه نظر اهمیت به پایه و درجه آیه وَبَلَّوْهُ شَاهِدٌ مِنْهُ نرسد.

توضیح آنکه شاهد گرچه در اینجا به معنای ادا کننده شهادت است ولیکن ادای شهادت بدون تحمّل آن غیر معقول است یعنی حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام تحمّل تمام مراتب و درجات و معارف و کمالات و خصوصیات، را که در بینه که همان نور نبوت و یا بصیرت مطلقه الهیه است نموده است، و به عبارت دیگر عدیل و قرین همان خاصه الهی است که در رسول اکرم پروردگار عنایت فرموده است.

ولذا در این آیه شهادت آن حضرت همردیف با نور نبوت یا بصیرت مطلقه الهیه قرار داده شده و خود آن حضرت همردیف با صاحب بینه که رسول خداست قرار گرفته است. و شاهد بر این معنی روایاتی است از حضرت رسول خدا که شیعه و سنی روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: خداوند متعال نور مرا و نور علی را از یک عالم ایجاد فرمود. و نیز آن حضرت فرمود: عَلِيُّ مِنِّي كَنَفْسِي<sup>۵</sup> «نسبت علی با من مثل جان خود من است». و نیز فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي<sup>۶</sup>. «نسبت توبه من مانند نسبت برادر موسی، هارون است نسبت به خود موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست»، یعنی در تمام جهات حتی در ملکات انبیاء و حالات و معارف و بصیرت الهیه و نور نبوتی که خدا به آنها داده تو مانند آنهائی با این تفاوت که فقط منصب نبوت به تو داده نشده است آن هم به علت اینکه نبوت به من ختم گردیده و بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.

و امیرالمؤمنین عليه السلام می فرماید: وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصَّنُومِ مِنَ الصَّنُورِ وَالذَّرَّاعِ مِنَ الْعَصْدِ<sup>۷</sup> «نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخه ای است که از یک بن و ریشه

۱- سورة مائده ۵- آیه ۵۶. ۲- سورة مائده ۵- آیه ۶۸. ۳- سورة مائده ۵- آیه ۴.

۴- سورة مائده ۵- آیه ۴. ۵- «بناييع المودة» ص ۵۳ باب هفتم.

۶- این حدیث از احادیث متواتر است که فریقین با اسناد کثیر از رسول خدا هنگام عزیمت به غزوه تبوک نقل کرده اند و در غالب از مجامع شیعه و سنی مذکور است.  
۷- «نهج البلاغه» ج ۲ ص ۷۳ ضمن نامه به عثمان بن حنیف.



روئیده باشد یا مانند نسبت ذراع است نسبت به بازو)).

و علی ایّ حال چون شهادت به معنی حضور است و شاهد به معنی حاضر است جمله و بتلوه شاهد منه دلالت دارد بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام که از خود پیغمبر است پیوسته آن بینه و نور الهی در محضر او مشهود بوده و خود واقف و مُسَیْطِر و حاضر بر آن بوده است. و این آیه نظیر همان آیه سابق الذکر است: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۱</sup>. چون شهید و شاهد يك معنی دارد و ما در آنجا گفتیم که از آیه استفاده می شود که شهادت امیرالمؤمنین در ردیف و طراز شهادت خدا قرار گرفته است، در اینجا نیز شهادت آن حضرت در ردیف و طراز نبوت رسول خدا قرار گرفته است، و معلوم است که لازمه این شهادت که حضور بر اسرار و معارف الهیه و درجات نبوت است مستلزم وصول به عالیترین درجات قرب و فنای در ذات احدیت و احاطه کامل بر روابط بین جبرائیل و پیامبر اکرم و متحقق شدن به معدن حقائق و اشراب شدن از علوم نامتناهیة پروردگار جلّ و علا است. لیکن باید دانست که لفظ بتلوه دلالت می کند که مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال و در کنار مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و از اینجا می توان استدلال به امامت و ولایت آن حضرت بعد از رسول خدا نمود. فیض و کمال از ناحیه رسول خدا به امیرالمؤمنین رسیده است و رسول خدا سمّت استادی و تعلیم و تربیت وی را داشته است، و علاوه نفس رسول خدا از نفس امیرالمؤمنین قوی تر بوده است. بنابراین آنچه در بعضی از اشعار بعضی از متصوّفه دیده می شود در مقام، آن حضرت را از رسول خدا برتر می دانند و پیغمبر را مقدمه و مبشر برای او قرار می دهند و چه بسا استدلال به بالا رفتن آن حضرت بر شانه رسول خدا در کعبه برای شکستن بتها نموده می گویند مهر نبوت در زیر پای علی قرار گرفت تا چه سرحدّ خالی از واقعیت بوده و کلامی خالی و عاری از حقیقت است. شاهد بر این معنی آنکه امیرالمؤمنین می فرماید: وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَصَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْتُمُنِي إِلَى فَرَاشِهِ، وَيُمَسِّسُنِي جَسَدَهُ، وَيُشْمِنِي عَرْفَهُ، وَكَأَنَّ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسَلُّكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ

وَمَحَاسِنِ اخْتِلَافِ الْعَالَمِ لَيْلَةٌ وَنَهَارَةٌ. وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَامِهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اخْتِلَافِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِزُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءِ قَارَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَاحِدٌ يَوْمِيذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا نَالِيَهُمْ، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ آيَسٌ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا تَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ - الخطبة ١.

«شما ای مردم موقعیت و نسبت مرا با رسول خدا می دانید که تا چه حد به قربت بسیار نزدیک، و منزلت اختصاصی، و محلّ و موضع و موقعیت منحصر به خود اختصاص داشته‌ام. در دوران کودکی، رسول خدا مرا در دامان خود می‌نشانند و به سینه‌اش می‌چسباند و در فراش خود پهلوی خود قرار می‌داد و بدن خود را به من می‌سود و از بوی خوش خود به من می‌بویانید و غذا را می‌جوید و سپس به دهان من می‌گذارد و از آن هنگام تا زمان رحلتش از من حتی یک دروغ کوچک و یک عمل غیر صحیح پیدا نکرد. خداوند تبارک و تعالی بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از زمانی که رسول خدا کودک بود و تازه او را از شیر گرفته بودند قرین و یار او قرارداد تا آنکه او را در راه مکارم اخلاق سوق دهد، و در هر شب و روز به او از بهترین صفت و اخلاق عالم بیاموزد، و من پیوسته به دنبال او بودم و مانند گزّه شتری که او را از شیر گرفته‌اند و دائماً به دنبال مادرش می‌دود از رسول خدا پیروی می‌نمودم و از آداب و اخلاق و روش او متابعت می‌کردم، و او هر روز برای من از اخلاق ستوده و شیم پیسنیده پرچمی را برمی‌افراشت و مرا در آن خُلق و صفت به پیروی خود امر می‌کرد.

در هر سال مدتی در کوه حراء مجاورت و اقامت می‌نمودم، من نزد او بودم و او را می‌دیدم و هیچکس غیر از من او را نمی‌دید و از او خبری نداشت، و در آن روز در تمام عالم اسلام یک خانهٔ مسلمان نبود غیر از خانهٔ رسول خدا که در آن سه مسلمان بودند یکی رسول خدا و دوّم خدیجه و من سوّمی از آنها بودم. من در آن هنگام نوروحي

و رسالت‌رामी دیدم و بوی خوش، نبوت را استشمام می‌کردم، و در وقتی که وحی بر پیغمبر نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم، عرض کردم: ای رسول خدا این ناله چیست؟ رسول خدا فرمود: این شیطان است چون مأیوس شده که دیگر او را عبادت کنند این چنین ناله می‌زند. ای علی تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم فقط فرقی که هست آنکه تو پیغمبر نیستی ولیکن تو وزیر من هستی و تمام کارهای تو صحیح و برپایه اختیار و امضای خداست».

از این خطبه حضرت به خوبی استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین يك درجه پائین‌تر از رسول خدا بوده و نسبت به مقام نبوت مقام وزارت را داشته‌اند و تمام کمالات و معارف او از جانب رسول خدا بوده است، و حضرت رسول در حجاب اقرب خدا و امیرالمؤمنین عليه السلام يك پله پائین‌تر بوده‌اند و مقام توحید و اخلاص و حمد نیز از رسول خدا به آن حضرت رسیده است، چنانچه در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سلسله سند متصل خود از حضرت صادق از پدرش از پدراش از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده است که: «چون خداوند تبارک و تعالی جمیع خلائق را در روز قیامت جمع کند مقام محمود را به من وعده دهد و به وعده خود وفا کند. در روز قیامت منبری برای من نصب کنند که هزار پله دارد، من بر آن منبر بالا می‌روم و در آخرین پله می‌نشینم، در آن حال جبرائیل می‌آید و لویای حمد را در دست من می‌گذارد و می‌گوید: ای محمد این است مقام محمودی که خداوند به تو عنایت کرده است. من به علی بن ابیطالب می‌گویم: از منبر بالا بیا. او به بالا می‌آید تا يك درجه مانده به پله آخر در آنجا قرار می‌گیرد و من لویای حمد را در دست او می‌گذارم، سپس رضوان خازن بهشت می‌آید و کلیدهای بهشت را می‌آورد و به من می‌دهد و می‌گوید: ای محمد این است مقامی که خدا به تو وعده نموده است و من آنها را به علی می‌دهم، و پس از آن مالک، خازن دوزخ می‌آید و کلیدهای جهنم را در دست من می‌گذارد و می‌گوید: ای محمد این است مقامی که خدا به تو وعده داده است، دشمنان خود و دشمنان امت خود را به دوزخ بسیار. من آن کلیدها را به علی بن ابیطالب می‌دهم»<sup>۱</sup>. و نظیر این روایت به همین مضمون بسیار وارد است چنانکه

۱- «بحار الانوار» ج ۳ ص ۲۸۷ باب الوسيلة فی المعاد.

علی بن ابراهیم در «تفسیر» خود<sup>۱</sup> و ابن بابویه قمی در کتاب «امالی»<sup>۲</sup> و شیخ طوسی در کتاب «امالی»<sup>۳</sup> و ابن بابویه شیخ صدوق نیز در کتاب «خصال»<sup>۴</sup> روایت کرده‌اند.

و دیگر روایاتی است که دلالت می‌کند بر آنکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در روز قیامت دست به دامن رسول خدا می‌زند و بد کمک او به مقامات خود می‌رسد، چنانکه فرات بن ابراهیم با سند متصل خود از سلیمان دیلمی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است تا آنکه می‌فرماید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ثُمَّ يُدْعَى بِكَ فَيَتَطَاوَلُ إِلَيْكَ الْخَلَائِقُ قِيْقُولُونَ مَا يُعْرِفُ فِي النَّبِيِّينَ فَيُنَادِي مُنَادٍ: هَذَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، ثُمَّ تَصْعَدُ فَنُعَانِقُ عَلَيْهِ، ثُمَّ نَأْخُذُ بِخُحْرَتِي وَأَخْذُ بِحُجْرَةِ اللَّهِ وَهُوَ الْحَقُّ وَنَأْخُذُ ذُرِّيَّتَكَ بِحُجْرَتِكَ وَنَأْخُذُ شِعْتِكَ بِحُجْرَةِ ذُرِّيَّتِكَ<sup>۵</sup>.

«در روز قیامت ای علی تو را صدا می‌کنند، همین که وارد محشر می‌شوی تمام خلائق گردنهای خود را بلند می‌کنند و می‌گویند: ما در میان همه پیغمبران چنین مردی را ندیده‌ایم. در آن حال منادی ندا کند: این آقا و پیشوای تمام اوصیای پیغمبران است. پس از آن ای علی تو از منبری که من بر روی آن نشسته‌ام بالا می‌آئی و بر روی آن با یکدیگر معانقه می‌کنیم و در آن هنگام تو دست به کمر و دامن من می‌زنی و من دست به دامن خداوند عزوجل که او حق است می‌زنم و تمام ذریه و اولاد تو دست به دامن تو می‌زنند و شیعیان تو دست به دامن اولاد و دراری تو می‌زنند».

و نیز از روایات متظافر بلکه متواتری که رسول خدا امیرالمؤمنین را برادر خود قرار داده استفاده رتبه و درجه آن حضرت می‌شود که در تمام جهات عدیل و قرین رسول خدا بوده و لیکن از پیغمبر کمالات خود را اخذ کرده است، چون پیغمبر او را برادر خود خوانده نه امیرالمؤمنین پیغمبر را برادر خود. و لقب اخوت شرف و فضیلتی است برای امیرالمؤمنین نه برای رسول خدا. می‌گویند: هُوَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَنَمِي گويند

۱- «بحارالانوار» ج ۳ ص ۲۸۵ باب الوسيلة في المعاد.

۲- «بحارالانوار» ج ۳ ص ۲۸۹ باب اللواء في المعاد.

۳- همان کتاب ص ۲۹۰.

۴- همان کتاب ص ۲۸۷.

رَسُولُ اللَّهِ أَحْوَعُ عَلَيَّ بِأَنَّكَ اخْوَتٌ از مقوله اضافه بوده و بین دو طرف صورت می گیرد ولی در صدق عنوان آخ به عنوان لقب در اینجا تفاوت دارد.

و همچنین از روایات بسیاری که با اسناد مختلفه فریقین از رسول خدا روایت کرده اند که: «أَنَا مَدِينَتُهُ الْعِلْمِ وَعَلَيُّْ بِأَبْهَاءِ» «من شهر علمم و علی بن ابیطالب در آن است» استفاده درجه و مقام آن حضرت نسبت به رسول خدا معلوم می شود. و تمام این روایاتی را که اخیراً بیان کردیم و نظائر آن که در ابواب مختلفه کتب مناقب دیده می شود همه تفسیر و معنای لفظ تَتْلُو را می نمایند که در تمام مراحل آن حضرت به دنبال و پیرو رسول خدا بوده است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا و علی آلهما و رحمة الله و برکاته.

در «مستدرک الوسائل» از کتاب «مزار قدیم» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «با پدرم حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام برای زیارت قبر جدّم علی بن ابیطالب علیه السلام به نجف رفتیم چون پدرم در مقابل قبر آن حضرت ایستاد بگریست و گفت:

السَّلَامُ عَلَيَّ أَبِي الْأَيْمَةِ وَخَلِيلِ السُّبُوَّةِ وَالْمَخْضُوصِ بِالْأَخْوَةِ. السَّلَامُ

عَلَيَّ يَعْسُوبِ الْإِيمَانِ وَمِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَسَيْفِ ذِي الْجَلَالِ. السَّلَامُ عَلَيَّ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ الْحَاكِمِ يَوْمَ الدِّينِ. السَّلَامُ عَلَيَّ شَجَرَةِ التَّقْوَى. السَّلَامُ عَلَيَّ حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ وَنِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ وَنِقْمَتِهِ الدَّامِغَةِ. السَّلَامُ عَلَيَّ الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَالنَّجْمِ اللَّائِحِ وَالْإِمَامِ التَّصَاوِغِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ<sup>۲</sup>.

و شیخ محمد بن المشهدی از محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره از صفوان جمال روایت کند که او گفت: با حضرت صادق علیه السلام به نجف برای زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و حضرت رو به قبر مطهر ایستاد و زیارت

۱- «البدایة والنهائة» ج ۷ ص ۳۵۹، و «ذخائر المعقبی» ص ۷۷، و «مطالب السؤل» ص ۱۳، و «نظم درالسمطین» ص ۱۱۳، و «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۴، و «علی والوصیة» ص ۲۲ و ص ۱۷۴، و «استدراکات علی والوصیة» ص ۳۸۲ نقلاً عن «تاریخ» ابن عساکر خطی. و «در غایة المرام» ص ۵۲۰ شانزده حدیث از طریق عاقه و شش حدیث در ص ۵۲۱ از طریق خاصه، و در «الغدير» ج ۶ از ص ۶۱ الی ص ۷۷ یکصدوسی و چهار مصدر از مصادر این حدیث را ذکر کرده است.

۲- «مستدرک الوسائل» ج ۳ ص ۱۹۷ ابواب المزار.

مفصلی را خواند. و مامقردار حاجت از فقرات آنرا که مناسب بحث ماست ذکر می کنیم: السَّلَامُ عَلَی سَیِّدِ الْمُتَّقِیْنَ الْأَخْیَارِ. السَّلَامُ عَلَی أَخِی رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِ عَمَّتِهِ وَزَوْجِ ابْنَتِهِ وَالْمَخْلُوقِ مِنْ طِبْتِهِ. السَّلَامُ عَلَی الْأَضْلِ الْقَدِیْمِ وَالْفَرْعِ الْكَرِیْمِ ۱. تا آنکه می رسد به این فقرات که عرض می کند: أَخِی نَبِیِّكَ وَوَصِیَّ رَسُولِكَ الْبَائِتِ عَلَی فِرَاشِهِ وَالْمُوَاسِی لَهُ بِنَفْسِهِ وَكَاشِیفِ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ، الَّذِی جَعَلْتَهُ سَیِّقًا لِنَبُوَّتِهِ وَآیَةً لِرِیْسَالَتِهِ وَشَاهِدًا عَلَی أُمَّتِهِ وَدَلَالَةً عَلَی حُجَّتِهِ وَحَامِلًا لِرِیْبَتِهِ وَوَفَايَةً لِمُهْجَتِهِ وَهَادِيًا لِأُمَّتِهِ وَبَدَأَ لِأَبْسِهِ وَتَاجًا لِأَبْسِهِ وَبَابًا لِسِرِّهِ وَمِفْتَاحًا لِظَفَرِهِ ۲.

حکیم سنائی گفته است:

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| مرتضائی که کرد یزدانش      | همره جان مصطفی جانش      |
| دو رونده چو اختر گردون     | دو برادر چوموسی وهارون   |
| هردویك قبله و خردشان دو    | هردویك روح و کالبدشان دو |
| هردویك دُر زيك صَدَف بودند | هردو پیرایه شرف بودند    |
| تا نه بگشاد علم حیدر در    | نده دستت پیمبر بر        |

و سید اسماعیل حمیری گوید:

|   |   |
|---|---|
| قِفْ بِالذِّبَارِ وَحَيِّهِنَّ دِياراً        | وَأَسْقِ الرُّسُومَ الْمِدْمَعَ الْمِدْرَاراً |
| كَانَتْ تَحُلُّ بِهَا النَّوَارُ وَزَيْتُ     | فَرَعَى إِلَهِي زَيْتَباً وَنَوَاراً          |
| قُلْ لِلذِّی عَادَى وَصِیَّ مُحَمَّدٍ         | وَأَبَانَ لِي عَنِ لَفْظِهِ أَنْكَاراً        |
| مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَحُكْمُهُ    | مَنْ شَاهِدٌ يَتَلَوُّهُ مِنْهُ نَذَاراً      |
| عِلْمُ الْبِلَالِيَا وَالْمَنَامِيَا عِنْدَهُ | فَضْلُ الْخُطَابِ نُمَى إِلَيْهِ وَصَاراً ۳   |

۱- «چون از خانه های محبوبان من بگذری، توقف کن! و به آن خانه ها،

درود و تحیت بفرست! و آن آثار خراب و کهنه و مندرس را از مجرای اشک ریزان دیدگان خود سیراب گردان!

۲- چون آن خانه ها، محل زندگی دو محبوبه من: نوار و زینب بوده اند؛ پس

۱- «مفاتیح الجنان» ص ۲۵۵ زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- «مفاتیح الجنان» ص ۳۵۶، ۳۵۷.

۳- «دیوان حمیری» ص ۲۱۳، و «الغدیر» ج ۲ ص ۲۱۷ و «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص

- ای خدای من! نواروزینب مرا مورد رعایت و لطف خودت قرار بده!
- ۳- بگو به آن کسی که با وصی محمد طرح عناد و دشمنی را ریخت! و برای من با لفظ خود انکارش را آشکارا نمود.
- ۴- آن کسی که علم کتاب و حکم کتاب در نزد اوست، کیست؟ و آن کسی که شاهد و گواه است؛ و در پهلوی و کنار پیامبر منذر قرار گرفته است، کیست؟
- ۵- علم بلایا و منایا (وقایع و فتنه‌ها و علم به مرگ‌ها و أجل‌ها) در نزد اوست؛ و فصل الخطاب نیز از آن اوست».

و نیز سید حمیری گوید:

|  |   |
|--|---|
| وَأَلَمْرُءٌ عَمَّا قَالَ يُسْأَلُ                 | أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَالْآيَةِ               |
| خَلِيفَةَ اللَّهِ الَّذِي يَغْدِلُ                 | إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ            |
| كَوَيْلِ هَارُونَ وَلَا مُرْسَلُ                   | وَأَنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ أَحْمَدٍ          |
| عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ بِهِ يَغْمَلُ                  | لَكِنْ وَصِيَّ خَازِنِ عِنْدَهُ             |
| بِوَجْهِهِ لِلنَّاسِ يَسْتَفِيلُ                   | قَدْ قَامَ يَوْمَ الدَّوْحِ خَيْرُ الْوَرَى |
| فَذَا لَهُ مَوْلَى لَكُمْ مَوْتِلُ                 | وَقَالَ مَنْ قَدْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ       |
| أَنْ لَا يُوَالُوهُ وَأَنْ يَخَذُلُوا <sup>۱</sup> | لَكِنْ تَوَاصَوْا بِعَلِيِّ الْهُدَى        |

- ۱- «من خدا و نعمت‌های خدا را شاهد و گواه می‌گیرم، در حالی که هر کس در مقابل سخنی که گفته است مورد بازپرسی قرار می‌گیرد.
- ۲- که علی بن ابیطالب حَقّاً خلیفه رسول خدا است که عدالت می‌ورزد.
- ۳- و نسبت و منزلت او با احمد: رسول خدا همانند نسبت و منزلت هارون برادر موسی، با موسی پیامبر است؛ و فقط علی پیامبر نیست.
- ۴- لیکن علی وصی پیامبر است و گنجینه‌ای از علوم الهی نزد اوست که بدان عمل می‌کند.
- ۵- پیامبر اسلام که بهترین خلائق است در یوم الدَّوْح (روز غدیر) برخاست و چهره خود را به سوی مردم نمود.
- ۶- و گفت: هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم؛ علی، مولی و صاحب اختیار و ملجأ و پناه او است.

۱- «الغدیر» ج ۲ ص ۲۲۷.

۷- لیکن آنها برعکس، درباره علی: کانون هدایت، به یکدیگر توصیه و سفارش کردند که ولایت او را نپذیرند و او را مخذول و منکوب کنند».

اینجا است که عالم معتزلی مذهب ابن ابی الحديد دیگر نمی تواند از ذکر مقامات آن حضرت خودداری کند و ناچار به تمام مزایائی که آن حضرت در آن با پیغمبر اکرم شریک بوده و از نور حضرت رسول بر آن حضرت جلوه نموده است اعتراف می نماید.

آنجا که می گوید:

|   |   |
|---|---|
| هَذَا الْأَمَانَةُ لِأُتُقَوْمٍ بِحَمْلِهَا | خَلْقَاءُ هَابِطَةً وَأَظْلَسُ أَرْفَعُ |
| هَذَا هُوَ النُّورُ الَّذِي عَدْبَانُهُ     | كَانَتْ بِجَبْهَةِ آدَمَ تَنْطَلَعُ     |
| وَشِهَابُ مُوسَى حَيْثُ أَظْلَمَ لَيْلُهُ   | رَفَعَتْ لَهُ لِأَلَاؤِهِ تَشْغِشَعُ    |

تا آنکه می گوید:

|   |   |
|---|---|
| لَوْلَا مَمَائِكَ قُلْتُ إِنَّكَ بَاسِطٌ        | الْأَرْزَاقِ تَقْدِرُ فِي الْعَطَاءِ وَتُوسِعُ            |
| مَا الْعَالَمُ الْعِلْمِيُّ إِلَّا تُرْبَةٌ     | فِيهَا لِحْيَتِيكَ الشَّرِيفَةَ مَضْجَعُ                  |
| مَا الدَّهْرُ إِلَّا عَبْدُكَ الْفَيْنُ الَّذِي | بِنُفُوزِ أَمْرِكَ فِي الْبَرِّيَّةِ مُوَلِّعُ            |
| أَنَا فِي مَدِيحِكَ الْكَفَى لَا أَهْتَدِي      | وَأَنَا الْخَطِيبُ الْهَيْرِزِيُّ الْمِضْفَعُ             |
| ءَ أَقُولُ فِيكَ سَمِيدٌ كَلَا وَلَا            | حَاشَا لِمِثْلِكَ أَنْ يُقَالَ سَمِيدٌ                    |
| بَلْ أَنْتَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَاكِمٌ     | فِي الْعَالَمِينَ وَشَافِعٌ وَمُسْتَفْعُ                  |
| وَلَقَدْ جَهَلْتُ وَكُنْتُ أَخْذَقُ عَالِمٍ     | أَعْرَارُ عَزْمِكَ أَمْ حُسَامِكَ أَفْطَعُ                |
| وَقَدَدْتُ مَعْرِفَتِي فَلَسْتُ بِعَارِفٍ       | هَلْ فَضْلٌ عَلَيْكَ أَمْ جَنَابُكَ أَوْسَعُ              |
| لِي فِيكَ مُعْتَقِدٌ سَأَكْشِفُ سِرَّهُ         | فَلْيُضْعِغْ أَرْبَابُ النَّهْيِ وَلْيَسْمَعُ             |
| هِيَ نَفْسُهُ الْمَضْجُورُ يُظْفَى بَرْدُهَا    | حَرَّ الصَّبَابَةِ فَاغْدِلُونِي أَوْدَعُوا               |
| وَاللَّهِ لَوْلَا حَيْدَرٌ مَا كَانَتْ          | الدُّنْيَا وَلَا جَمْعُ الْبَرِّيَّةِ مَجْمَعُ            |
| مِنْ أَجْلِهِ خَلِقَ الزَّمَانُ وَضَوَّتْ       | شُهْبٌ كَسْنَسْنَ وَجَنَّ لَيْلٌ أَدْرَعُ                 |
| عِلْمُ الْغُيُوبِ إِلَيْهِ غَيْرُ مُدَافِعِ     | وَالصُّبْحُ أَبْيَضُ مُسْفِرٌ لَا يُدْفَعُ                |
| وَالْيَهُ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ حِسَابُنَا      | وَهُوَ الْمَلَاذُ لَنَا غَدَاً وَالْمَفْرَعُ <sup>۱</sup> |

تا آخر قصیده خود که به «قصیده عینیّه» ابن ابی الحديد معروف، و ضمن

«معلقات سبع» به طبع رسیده است.

۱- «این همان امانتی است که قدرت حمل آنرا نداشت؛ نه سنگ سخت



- و ماده سنگین و پائین رونده، و نه بالاترین فلک که فلک اطلس است.
- ۲- این همان نوری است که اطراف و جوانبش، در قدیم الایام برجبه و پیشانی آدم طلوع کرده بود؛ و بدین جهت به مقام نبوت نائل گردیده بود.
- ۳- و این قطعه از نوری بود، که در شب تاریک جهان را بر موسی ظلمانی ساخته بود، چون شهاب قاپش تلالوش بالا گرفت؛ وَتَشْعُشُعُشُ آن شب تاریک را چون صبح صادق برای او سپید و نورانی نمود.
- ۴- اگر داستان مرگ تو نبود، حقاً من می گفتم که: تو قسمت کننده ارزاق و روزیهای جهانیان هستی! که در مقدار افاضه و پخش آن گاهی به تنگی و ضیق، تقسیم می کردی؛ و گاهی به وسعت و فراخی می دادی!
- ۵- این بارگاه عالم علوی با این اُبْهَتْ و جلال، نیست مگر خاک و تربتی که در آن برای جثّه و جسم پاک و شریف تو مضجع و خوابگاهی است!
- ۶- این دهر و روزگار، و این زمان و زمانه، نیست مگر بنده و غلام حلقه بگوش تو، که در اطاعت و پیروی از فرمان تو، و در انفاذ اوامر تو در میان خلاق، کوشا و حریص است!
- ۷- زبان من در مدیحه سرائی تو آلکن است؛ و من متحیر و سرگردان هستم؛ در حالی که من سخنگو و خطیب توانا، و پهلوان یگانه تاز میدان سخن هستم!
- ۸- آیا درباره تو همینقدر بگویم که سَمِیْع است (شخص کریم و بزرگوار و خوش اخلاق) نه! نه! سوگند به خدا که بسیار دور است از تعریف و معرفی امثال تو که با کلمه سَمِیْع آنرا بیان و معرفی کنند!
- ۹- آری تو در روز قیامت، در میان عالمیان دارای مقام حُکْم و حکومت هستی! و دارای مقام شفاعتی که هم شفیع و هم شفاعتت مورد قبول است.
- ۱۰- و سوگند به خدا که حقاً من نمی دانم- در حالی که حاذق ترین دانشمندان هستم- که آیا لب برنده شمشیر عزم و اراده و همت تو برنده تر است؟ یا شمشیر دست تو قاطع تر و برنده تر است؟!
- ۱۱- من در اینجا دیگر علم و عرفان خود را گم کرده ام! و دیگر هیچ نمی دانم که: آیا فضل و سرشار بودن پایه علم تو وسیع تر است؟ یا وسعت مساحت زمین های اطراف منزل تو، که بارانداز و محل فرود آمدن خلاق و بهره مند شدن از

دریای واسع فیض کرم وجود تو است؟!

۱۲- آری! من درباره‌ تو عقیده و اعتقادی دارم که البته به زودی پرده از روی سیر آن برخواهم داشت؛ و در این صورت بر اندیشمندان لازم و واجب است که سخن مرا بشنوند.

۱۳- آن سیر مکتوم درون من، هم چون لعاب سینۀ شخص مبتلا به سینه درد است، که در سینه گیر کرده باشد؛ و با بیرون انداختن آن راحت می‌شود؛ که آتش عشق سوزان مرا خنکی و برودت آن خاموش می‌سازد؛ حالا شما می‌خواهید در این ادعا مرا ملامت کنید، و یا آنکه دست از من بدارید! و مرا به حال خود واگذارید!

۱۴- سوگند به خدا که اگر حیدر نبود؛ اصلاً دنیا نبود؛ و برای خلایق هیچ گونه مجمعی نبود؛ و هیچ چیز آنان را تحت امری مجتمع نمی‌ساخت.

۱۵- به خاطر و به جهت حیدر، زمان آفریده شده است؛ و شهاب‌های آسمانی که در قیاب خود مستور می‌شوند؛ و مخفی می‌گردند، روشن می‌شوند و نورانی می‌گردند؛ و شب تاریک، ظلمانی و تاریک می‌گردد؛ آن شبی که اولش سیاه، و بقیۀ اش، سپید است.

۱۶- علم غیب، از اختصاصات اوست؛ و در این مطلب برای هیچ کس جای انکار نیست؛ و صبح، طالع و نورانی و سپید است؛ و نقاب از چهره برگرفته است؛ و منکری ندارد.

۱۷- و حساب ما در روز قیامت به سوی اوست؛ و اوست ملاذ و ملجأ ما، و کهف و پناهگاه ما در فردای قیامت».

درس پنجاه و نهم تا دس شصت

تفسیر آیہ

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا نَأْتُكَ

مِنْ دُونِ كُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

## درس ۵۷ تا ۶۰

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.  
«و می گویند آن کسانی که کافر شده اند: چرا از جانب پروردگار  
محمد ﷺ برای او آیه و معجزه ای نازل نمی شود؟ (ای رسول ما) تو ترساننده  
هستی (وظیفه تو همین است و بس) و از برای هر قوم و طائفه ای هدایت کننده ای  
خواهد بود.»

در احادیث و روایات بسیار از طریق شیعه و سنی چه در کتب روایات و چه  
در کتب تفاسیر از رسول خدا ﷺ روایت شده است که مراد از هادی در این آیه  
شریفه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام است. و ما قبل از آن که وارد در بحث  
این دسته از روایات شویم لازم است اجمالاً تفسیر این آیه را ذکر کنیم. مشرکین و  
کفار قریش از رسول خدا معجزاتی مانند معجزات حضرت موسی و عیسی و صالح و  
غیرهم از قبیل اژدها شدن عصا، وید بیضاء، و مرده زنده کردن، و کور مادرزاد را بینا  
نمودن، و مریض مبتلا به پیسی را شفا دادن، و از سنگ کوه، شتر زنده بیرون آوردن  
تقاضای نمودند و می گفتند: اگر این پیغمبر راست می گوید چرا از قبیل این معجزات از  
او صادر نمی شود و خدای او برای امداد و کمک او از آسمان نظیر این خارق عادات را  
برای او نازل نمی کند؟ آنها قرآن مجید را که بزرگترین معجزه است قبول نداشته و  
در آن شك و ریب می نمودند و به آن التفات و توجهی نمی نمودند و به دنبال معجزات

صوری و چشمگیر اهل حس مانند قرون سالفه می گشتند.

این درخواست آنها از چند جهت غلط و ناصحیح بود: اولاً- اختیار معجزه و خرق عادت به دست خداست و بس، رسول خدا را در آن مستقلاً دخالتی نیست. پیغمبر خدا مانند سایر افراد بشر مخلوق و محکوم به حکم خداست و برخلاف اراده خدا ابداً نمی تواند کاری بکند چه خود بخواید و چه دیگران از او درخواست نمایند **لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا**. هرچه خدا بخواید به دست پیغمبرش اجرا می کند چه مرده زنده کردن باشد، یا عصا از دریا نمودن، یا قرآن مجید را نازل نمودن. بنابراین پیامبر را در مقابل خدا مستقل التاثير يا شريك الأثر دانستن غلط محض است. و ثانیاً- چون در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده به نهایت درجه اوج خود رسیده بود، خداوند برای حضرت موسی از سنخ همان علوم رایجۀ در بین مردم معجزه ای قرارداد که از قدرت بشر خارج و علمای سحر و شعبده بدان اعتراف و اقرار کردند. و در زمان حضرت عیسی علم طب بالا رفته و امراض صعب العلاج را علاج می نمودند خداوند به حضرت عیسی از سنخ همان فن معجزه ای داد که قدرتمندان و مَهْرَةٌ فَنِّ طَبِّ از آوردن امثال آن عاجز بودند. و حقیقت معجزه باید کاری باشد که علمای زمان که سالیان متمادی عمر خود را در آن رشته صرف کرده اند از انجام آن عاجز شده و به علو مقام آن اعتراف کنند نه آنکه عوام مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند.

در زمان رسول خدا ﷺ علم فصاحت و بلاغت به اوج خود رسیده و شاعران قوی پنجه، شعرهای ادیبانه می سرودند و به انواع کنایات و استعارات و تمثیلات بارعایت ایجاز و سایر فنون علم عربیت و ادبیت آنها را زینت داده و به خانه خدا آویزان می کردند، و معلقات سبع نمونه ای از آنهاست. و علاوه بشرکه هر روز برای خود قانونی وضع می کند و خود به آن مبتلا می شود و چاره درد و مرض خود را نمی داند، قرآن کریم در اعلی درجه فصاحت و بلاغت تا سرحده اعجاز از یک طرف، و از طرف دیگر در متین و راستین بودن قوانین و احکام فطری بشر که برای بشر آورده و همه بر یک نسق و یک منوال بر اساس توحید پروردگار و ربط همه انسانها بلکه تمام جانداران بلکه تمام مخلوقات بر پایه لطف و یگانگی، تدوین شده، از طرف دیگر، اعجاز قرآن است، و همچنین دعوت همه مردم رابه خدا که پروردگار آنهاست و از همه به آنها نزدیکتر است

بر دو اصل جمال و جلال که همه اسماء خدا منطوقی در آن دومی باشد، استوار نموده است. و از همه مهم‌تر ربط این همه مطالب و قوانین و داستانها و حکایات انبیاء و امت‌ها و سیر آفاقی در آسمانها و ستارگان و شب و روز و زمین و باران و ابرو باد و پیدایش سبزی و طراوت و به وجود آمدن انسان و مراحل تدریجی جنین و حیوان و موت و بعث و نتایج اعمال و حساب در جمیع مخلوقات و وجود همه و همه در یک کتاب مختصر و موجز که می‌توان آنرا در جیب خود قرار داد با آن لحن عالی و سبک بدیع در طرف دیگر، معجزه باقیه رسول خدا تا قیامت برای علماء و مَهْرَه هر عصر و زمان خواهد بود؛ چنانکه خودش به این مرحله تحدی نموده و در مقام اعجاز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل آن دعوت می‌کند. بنابراین اگر مردم به این قرآن ایمان نیاورند هرگز به معجزاتی مانند معجزه حضرت موسی و عیسی ایمان نخواهند آورد.

**وَأَلَّا تُآئِبُوا** آنچه خدا به عهده خود گرفته است آوردن معجزه است برای پیغمبران خود که بدین وسیله ارتباط آنان با خدا و عالم غیب معلوم شود و سند نبوت آنها باشد نه آنکه به دلخواه مردم هر روز یک نوع معجزه تازه‌ای بفرستد. معجزات پی در پی مردم را بی فهم و جامد بار می‌آورد و نیروی عقل را از آنها می‌گیرد و سنت خدا را در تربیت بشر و راه تکامل آنها را بر اساس اختیار و مجاهده و عمل صالح باطل و عاطل می‌کند. اگر بشر سر تسلیم و اطاعت داشته باشد با یک معجزه باید تسلیم شود و اگر نداشته باشد با معجزات بسیار و متنوع نیز تسلیم نشده و آنها را به سحر و شعبده حمل نموده و برای فرار نفس خود از پیروی پیغمبر خود هر راه غلط و کجی را طی می‌کند، چنانکه خدای تعالی فرماید: **وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ**<sup>۱</sup>. و علاوه مقدار اشتها و درخواست بشر حد معینی ندارد، بشر هر روز یک معجزه تازه غیر از معجزه دیروز از پیغمبر خود طلب می‌کند و بدین طریق پیامبران باید آلت اجرای منویات فاسده آنها قرار گیرند و به عوض تربیت و تعلیم و نشان دادن طریق مستقیم را به سوی خدا دائماً در مقام ابطال سنت اسباب برآمده و طبق هوای نفسانی قوم خود امور آنها را از طریق خرق عادت انجام دهند.

مشرکین و کفار مکه از رسول خدا معجزاتی متنوع و چشمگیر مانند نزول

ملائکة محسوس، و آوردن کتاب محسوس از آسمان، و طلا شدن سنگها، و جاری شدن چشمه‌ها و نهرها در کوهستان مکه، یا داشتن عمارت و منزلی از جواهرات، یا بالا رفتن به آسمان و امثال ذلك درخواست می نمودند، و چون رسول خدا دعوت آنها را اجابت نمی کرد در مقام ایراد— با عدم توجه به آیات قرآن که حلال هر مشکل و پاسخگوی هر سؤال و امر غامض است— می گفتند: **لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ**. آن قدر این ایراد پست و زشت به نظر رسید که خداوند آنها را در مقام جواب مخاطب قرار نداد بلکه راجع به کلام آنها نیز با پیغمبرش سخنی نگفت، و فقط پیغمبر خود را در يك امر اصیل مخاطب نموده، فرمود: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** «این است و جز این نیست که وظیفهٔ راجع به توفیق بیدار باش، دادن و هشدار دادن و ترساندن مردم است نه چیز دیگر، و برای هر دسته و جمعیتی از طرف خداوند هدایت کننده ای معین شده است».

این آیه دلالت دارد بر آنکه هیچ گاه زمین از امام و حجّت خالی نخواهد بود و همیشه برای طبقات مختلفهٔ مردم در عصور متفاوته راهنما و هادی از جانب خدا که آنها را به راه حق دعوت کند خواهد بود خواه آن راهنما خود پیغمبر منذر باشد یا غیر پیغمبر که به هدایت خدا هدایت یافته باشد. مفسرین اختلافی نکرده اند در آنکه مراد از مُنذِر رسول اکرم است چون جمله **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ** صریح در انحصار و وصف انذار در خصوص آن حضرت است. لیکن در معنی و مراد از هادی به چهار وجه آیه را تفسیر نموده اند.

وجه اول آنکه گفته اند مراد از هادی خدا است. یعنی ای پیغمبر توفیق داعی به سوی خدا هستی و مردم را از عواقب وخیم اعمال زشت خود بیم می دهی لیکن خدا است که هدایت در دست او است و هر گروه و دسته ای را به مقام امن و امان خود رهبری می کند. و این قول از سعید بن جبیر<sup>۱</sup> و ابن عباس و ضحاک و مجاهد نقل شده است.<sup>۲</sup> سیوطی گوید: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده اند که او گفت: **فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ**

۱— «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۶ ص ۴۶۲.

۲— «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸ و «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۱۴.

لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، قَالَ: مُحَمَّدٌ الْمُنذِرُ وَالْهَادِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ<sup>۱</sup>. «منذر محمد ﷺ و هدایت کننده خداست». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند<sup>۲</sup>.

گرچه در حقیقت هادی خداست لیکن ظاهر این آیه که هادی را در مقابل پیغمبر قرار داده است مراد کسی است که مردم را به سوی خدا هدایت نماید. بنابراین، این تفسیر خلاف ظاهر آیه بوده و قابل قبول نیست.

وجه دَوَم آنکه گفته اند: مراد از هادی خود رسول خداست، و کلمه لِكُلِّ قَوْمٍ متعلق به هَاد بوده و بر آن مقدم شده است، و در اصل چنین بوده است: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ «ای رسول ما فقط ترساننده هستی و هدایت کننده ای هر قوم و جمعیتی را». و بنابراین کلمه لِكُلِّ قَوْمٍ متعلق به کلمه هَاد خواهد بود<sup>۳</sup> و این از عکرمة و ابوالضحی<sup>۴</sup> و حسن بصری و جبائی<sup>۵</sup> نقل شده است. سیوطی گوید: ابن جریر از عکرمة و ابوالضحی تخریج روایت کرده است در قول خدای تعالی: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ هُوَ الْمُنذِرُ وَ هُوَ الْهَادِي<sup>۶</sup> «گفته اند که محمد ﷺ هم مُنذروهم هادی است». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند<sup>۷</sup>.

این قول گرچه خلاف ظاهر آیه نیست لیکن از نقطه نظر معنی قابل خدشه است و آن اینکه به چه جهت در آیه مُنذر بودن رسول خدا به نحو اطلاق وارد شده است و لکن هدایت آن حضرت نسبت به هر جمعیتی بوده است؟ اگر رسول خدا برای هر جمعیتی رهبر باشد برای همان جمعیت نیز منذر است، و بنابراین باید کلمه لِكُلِّ قَوْمٍ متعلق به کلمه مُنذر و کلمه هَاد هر دو باشد در حالی که متعلق به خصوص کلمه هَاد در آیه مبارکه است.

وجه سَوَم آنکه مراد از هادی خصوص پیغمبر هر زمانی بوده باشد. یعنی ای پیغمبر تو در این زمان مردم را از عذاب خدا می ترسانی و به معجزه خودت قرآن مجید دعوت می کنی و هدایت می نمائی، و در هر زمان انبیاء با معجزات خود مانند اژدها

۱ و ۲- «الذّر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.

۳- «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۱۴.

۴- «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۴۶۲.

۵- «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

۶ و ۷- «تفسیر الذّر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.



نمودن عصا، و زنده کردن مردگان، و شتر زنده از کوه بیرون آوردن، و قرآن کریم را بر مردم عرضه داشتن، مردم را به سوی خدا هدایت می کنند. این قول را فخر رازی از قاضی نقل کرده و گفته است که با این معنی، آیه منتظم بوده و این وجه صحیحی است.<sup>۱</sup> و نیز شیخ طبرسی این قول را از ابن عباس در روایت دیگر و از قتادة و زجاج و ابن زید نقل کرده است.<sup>۲</sup>

سیوطی گوید: ابن شیبۀ و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از مجاهد تخریج روایت کرده اند فی قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: الْمُنذِرُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ نَبِيُّ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ<sup>۳</sup>. «مجاهد گفته است: مراد از منذر محمد است، و مراد از هادی پیغمبر هر زمانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می نموده است».

این تفسیر خلاف ظاهر آیه نیست ولیکن باید گفت: چرا رهبران به سوی خدا اختصاص به پیغمبران داشته باشند؟ اوصیای پیغمبران مانند حضرت یوشع بن نون، و شمعون صفا، و علی بن ابیطالب و سایر ائمه طاهرین حقاً هدایت کنندگان بشر به سوی خدا هستند که با نور خدا و با هدایت خدا مردم را رهبری می کنند.

و بنابراین وجه چهارم پیدا می شود و آن اینکه بگوئیم: مراد از هادی، هر هدایت کننده ای است به سوی خدا اعم از پیغمبران و اوصیای آنها، و در آیه مبارکه، خود رسول خدا مصداق هادی هستند و ائمه طاهرین نیز مصداق این عنوان هستند. و این قول را در تحت عنوان احتمال چهارم در «مجمع البیان» نقل کرده است و گفته است: الْمُرَادُ بِالْهَادِي كُلُّ دَاعٍ إِلَى الْحَقِّ<sup>۴</sup>. و علامه طباطبائی مدظله السامی نیز این احتمال را تقویت نموده اند.<sup>۵</sup> و سیوطی گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ تخریج روایت کرده اند از ابن عباس که او گفته است: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: دَاعٍ<sup>۶</sup> «مراد از هادی هر داعی به سوی پروردگار است».

۱- «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۱۳.

۲- «تفسیر مجمع» ج ۳ ص ۲۷۸.

۳ و ۴- «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

۵- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۳۵ و ص ۳۵۹.

۶- «القدر المثنون» ج ۴ ص ۴۵.

و بنابراین روایات کثیری که از فریقین روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرموده است: «من ترساننده هستم و علی بن ابیطالب عليه السلام هدایت کننده است» همگی معنی خود را خوب نشان می دهند که مراد از منذر دعوت کننده به سوی حق است، و رسول خدا مصداق عنوان هادی و مصداق عنوان مُنذِر هستند، یعنی هدایت با دعوت و انذار. ولیکن علی بن ابیطالب دارای نبوت نبوده و دعوت ندارد بلکه فقط مقام او عنوان هدایت و رهبری به سوی خداست.

و ما قبل از اینکه در بحث این گونه روایات وارد شویم لازم است اولاً معنی مُنذِر و هادی را بنمائیم تا موقعیت امام عليه السلام و وظیفه و مقدار تحمل او روشن شود. انذار به معنای هشدار دادن و متنبه نمودن است، و هدایت به معنای رهبری کردن و به مقصود رسانیدن است. در ذیل تفسیر آیه شریفه در تفسیر «بیان السعادة» گوید: رسول خدا مانند کسی است که از خواب بیدار می کند و افرادی را که در بیابان راهی به آبادی ندارند و آنجا همه گونه درندگان فراوان و وحوش و مارهای هلاک کننده و سایر جانوران موذی وجود دارد و آن مردمان خواب ابداً خبری از گم شدن و ابتلاء به این موانع و مهالك ندارند آنها را بیدار و متنبه و متوجه می سازد، همین که آنها بیدار شدند نلچار به دنبال کسی می گردند که راه را به آنها نشان دهد و از آن بیابان قفر به آبادی و عمران رهبری کند. آن دلالت کننده و رهبر به سوی عمران، هادی و امام است.<sup>۱</sup>

و شیخ اسماعیل حقی بروسوی از غزالی در کتاب «شرح اسماء حسنی» نقل کرده است که او گفته است: هادی کسی است که خواص بندگان خدا را به مقام معرفت ذات خدا رهبری کند به طوری که تمام موجودات را به نور خدا ببینند و شهود اشیاء به تبع شهود خدا شود، و عوام از بندگان خدا راه آیات و مخلوقات خدا رهبری کند تا از آنها پی به ذات مقدس او برند، و هر مخلوقی از مخلوقات را در برآوردن حاجاتش به امور ضروری آن مخلوق رهبری کند. به طفل نوزاد که تازه از رحم مادر بیرون آمده راه مکیدن پستان را بیاموزد، و به جوجه در وقت خروج از تخم راه دانه چیدن، و به

۱- «تفسیر بیان السعادة» ج ۱ ص ۳۹۲.

زنبور عسل راه ساختمان خانه شش ضلعی را که بهترین و مناسب‌ترین خانه برای سکونت اوست یاد دهد. هدایت‌کنندگان و رهبران از بندگان خدا پیغمبران هستند و سپس علمائی که خلق خدا را به سعادت اخرویّه و به راه راست هدایت کنند. بلکه خداست که با زبان آنها مردم را هدایت می‌کند و آن راهبران مسخر در تحت قدرت خدا و منقاد تدبیر و اوامر او هستند. سپس گوید: در تفسیر «کواشی» گفته است که: مراد از مُنذر محمّد و مراد از هادی علی است، تا آنجا که گفته است: سلسله هدایت از دو طرف کشیده شده است تا آخر الزمان که از امت محمّد خارج خواهد شد مهدی که به شریعت محمّد حکم کند و تحریف کجروان را از بین ببرد و انحراف و کجروی که در خلافت او پیدا شده از ملت او بزداید<sup>۱</sup>.

اما روایاتی که از رسول خدا ﷺ درباره آن که مراد از هادی در آیه کریمه علی بن ابیطالب است بسیار و به مضامین مختلفه علماء شیعه و عامه در کتب خود روایت نموده‌اند. حتی آنکه احمد بن محمد بن سعد کتابی در تفسیر آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ راجع به شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است<sup>۲</sup>. و نیز روایاتی که از بزرگان صحابه و از ائمه طاهرين راجع به تفسیر این آیه درباره امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت وارد شده است بسیار و مادر اینجا این روایات را از نقطه نظر متن و مضمون به چند طبقه تقسیم می‌کنیم.

**طبقه اول** - روایاتی که دلالت دارند بر آنکه در هر زمانی يك هادی خواهد بود و هر امامی هدایت‌کننده و راهنمای آن قرن و زمان به سوی خدا خواهد بود.

محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود از موسی بن بکیر از فضیل روایت کند. قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ: «كُلُّ اِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ»<sup>۳</sup>.

«فضیل گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر آیه مبارکه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ حضرت فرمود: هر امامی نسبت به آن زمانی که در آن

۱- «تفسیر روح البیان» ج ۴ ص ۳۴۶.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷. و در «غایة المرام» ص ۲۳۷. و در «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹. و در «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵ از «مناقب» ابن شهر آشوب نقل کرده‌اند.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث اول مکرراً، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

است هادی امت به سوی خداست».

و نیز محمد بن یعقوب کلینی نظیر این روایت را با سند دیگر از حماد بن عیسی از حر یزبن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است<sup>۱</sup>. و نیز شیخ صدوق ابن بابویه قمی با سند خود از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است<sup>۲</sup>. و نیز از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام با سند متصل خود روایت کرده<sup>۳</sup>. و نیز با سند دیگر از عمر بن اذینه از برید بن معاویه عجلی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است. و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است<sup>۴</sup>. و نیز عیاشی در تفسیر خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام با سند متصل خود آورده است<sup>۵</sup>.

طبقه دوم - روایاتی هستند مبنی بر آنکه مراد از هادی ائمه هستند یکی از پس از دیگری، کلینی با سند متصل خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده است فی قول الله عزوجل: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ فَقَالَ عليه السلام: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنذِرُ، وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِتَاهِدٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ الْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ. ((مراد از منذر در آیه شریفه پیغمبر خداست و در هر زمانی از ما یک نفر راهبر و هادی خواهد بود که مردم را در راه دین پیغمبر خدا سوق می دهد. راهبران بعد از رسول اکرم علی و یحیی و اوصیای او یکی پس از دیگری هستند)).

و نیز سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» نظیر این حدیث را از حنان بن سلیر از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده است<sup>۶</sup>. و عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده است: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَنَا الْمُنذِرُ؛ وَفِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِنَّا

- ۱- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ششم مکرراً.
- ۲- «غایة المرام» ص ۲۳۵ ذیل حدیث ششم مکرراً، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.
- ۳- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث هشتم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.
- ۴- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث دهم.
- ۵- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶، و «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث هفدهم.
- ۶- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث دوم مکرراً و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.
- ۷- «تفسیر برهان» ص ۵۱۹.

يَهْتَدِيهِمْ إِلَىٰ مَا جَاءَهُ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ؛ وَالْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ نَمَّ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدٌ  
بَعْدَ وَاحِدٍ، وَاللَّهُ مَا ذَهَبَتْ مِثًا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَيَعْلَى  
يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ<sup>۱</sup>.

«حضرت باقر فرموده اند که: رسول خدا فرموده است: من بیم دهنده هستم؛ و در هر زمان از ما امامی خواهد بود که مردم را به آنچه پیغمبر خدا آورده است هدایت می‌کند. و راهنمایان امت بعد از پیغمبر علی است و سپس اوصیای او یکی بعد از دیگری؛ سوگند به خدا که هدایت امت از ما خاندان بیرون نرفته و تا روز قیامت هم در میان ما خواهد بود، رسول خدا منذر و دعوت کننده است و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب راه یافتگان به سوی خدا رهبری خواهند شد». و نظیر این روایت را کلینی با سند خود از ابوبصیر از حضرت صادق عليه السلام<sup>۲</sup>، و صفار در «بصائر الدرجات» آورده است<sup>۳</sup>.

**طبقه سوم** روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه مراد از هادی در آیه کریمه علی بن ابیطالب است. ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علماء عامه است در کتاب «فرائد السمطين في فضائل المرتضى والتول والسبطين» با اسناد متصل خود از امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی روایت کرده است که قَالَ: مِنْ الْآيَاتِ فِيهَا عَلِيُّ تَلَوْ النَّبِيُّ ﷺ فِي قَوْلِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ<sup>۴</sup>. «واحدی گفته است: از جمله آیاتی که در آن علی بن ابیطالب در درجه متصل به پیغمبر قرار گرفته است آیه آنما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ است». و این روایت را در ذیل ص ۳۰۳ از جلد اول «شواهد التنزیل» حسکانی از باب ۲۸ از «فرائد السمطين» در تحت رقم ۱۲۲ روایت کرده است.

و نیز از سعید بن مسیب از ابوهریره روایت است که: قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: هَادِي هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ<sup>۵</sup>. «ابوهریره

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث هجدهم، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۲- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث سوم مکرراً.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۵ در ذیل حدیث چهارم مکرر ذکر کرده است.

۴- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث اول.

۵- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث چهارم.

گفت: از تفسیر این آیه از رسول خدا سؤال کردم، فرمود به من: رهبر و هادی این امت علی بن ابیطالب است.»

ابن شهر آشوب از ابن عباس و ضحاک و زجاج روایت کرده است که: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» رَسُولُ اللَّهِ وَ «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>. و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس به سند دیگر<sup>۲</sup>، و از عبدالله بن عطاء از حضرت امام محمد باقر علیه السلام<sup>۳</sup>، و از ابوهریره<sup>۴</sup>، و از سعید بن مسیب از ابی هریره به سند دیگر از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است<sup>۵</sup>. و نیز شیخ طبرسی همین مضمون را از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است<sup>۶</sup>. و نیز فیض کاشانی از «مجمع البیان»<sup>۷</sup> از رسول خدا، و از «کافی» کلینی از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا<sup>۸</sup>، و از «اکمال الدین» و «تفسیر علی بن ابراهیم» و «تفسیر عیاشی»<sup>۹</sup>، و نیز گوید: آثار بسیاری از روایات خاصه و عامه با اسانید مختلفه آورده اند<sup>۱۰</sup>، و از قمتی نقل کرده است که او گفته است: این تفسیر آیه ردّ بر کسی است که انکار امام و حجّت خدا را در هر عصر و زمان می کند<sup>۱۱</sup>.

و سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» از عبدالله بن عطا از حضرت باقر علیه السلام، و از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت باقر<sup>۱۲</sup>، و از سعید بن مسیب از ابوهریره از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۱۴</sup>، و از ابن عباس و ضحاک و زجاج<sup>۱۵</sup>، همین مضمون از روایت را آورده است، و سپس گوید: مضمون این روایت از ابن عباس به طور مستفیض نقل شده است از طرق خاصه و عامه که ذکر همه آنها در کتاب موجب تطویل خواهد شد، و گوید ابن شهر آشوب گوید: احمد بن محمد بن سعید در شأن نزول عنوان هادی در این آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب مستقلی تصنیف کرده است<sup>۱۶</sup>.

و سیوطی گوید: ابن مردویه و ضیاء در «مختارة» از ابن عباس از رسول خدا همین مضمون را حدیث کرده اند<sup>۱۷</sup>. و نیز حاکم حسکانی از ابن عباس از

۵ تا ۹ - «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷.

۶ - «مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

۱۱ تا ۱۷ - «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۸۶۵.

۱۲ تا ۱۶ - «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹. ۱۷ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.



حضرت باقر علیه السلام ،<sup>۱</sup> و با سند چهارم از احمد بن محمد، از حسین، از محمد بن خالد، از ایوب بن حرّ، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است.<sup>۲</sup> و همچنین فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حسین بن حکم با اسناد خود از عبدالله بن عطا از حضرت باقر علیه السلام .<sup>۳</sup>

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از سعدان بن مسلم، از ابوبصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر ذَلِكِ الْكِتَابِ لِأَرْبَبٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «مراد از کتاب که در آن شکی نیست علی بن ابیطالب است، و او راهنمای متقیان و تبیان شیعیان است»<sup>۴</sup>.

و در «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از عبدالرحیم قصیر از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ روایت کرده است که رسول خدا فرمود: «مُنذِرٌ من هستم و هادی علی است، و ای مردم سوگند به خدا که امر هدایت از خاندان ما بیرون نخواهد شد و پیوسته در میان ماست تا روز بازپسین»<sup>۵</sup> و «طبقة چهارم روایاتی است که از خود امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت می فرماید: مراد از هادی در این آیه شریفه من هستم. مرحوم صدوق در «آمالی» از طالقانی با سند متصل خود از عباد بن عبدالله روایت کرده است که قَالَ: قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: مَا نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ أَيْنَ نَزَلَتْ وَفِيمَنْ نَزَلَتْ وَفِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَتْ، وَفِي سَهْلِ نَزَلَتْ أَمْ فِي جَبَلٍ نَزَلَتْ. قِيلَ: فَمَا أُنزِلَتْ فِيكَ؟ فَقَالَ: لَوْلَا أَنْكُمْ سَأَلْتُمُونِي مَا أَخْبَرْتُكُمْ، نَزَلَتْ فِيَّ الْآيَةُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَرَسُولُ اللَّهِ الْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِي إِلَىٰ مَا جَاءَ بِهِ.<sup>۶</sup>

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نازل نشده است مگر آنکه من می دانم در کجا نازل شده و درباره چه کسی نازل شده و راجع به چه

۱ تا ۵ — «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۶ — «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸. و در «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث هفتم از ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» از ابن عباس روایت کرده است که قال: لَمَّا نَزَلَتْ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَنَا الْمُنذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي، وَبِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ.

۷ — «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۵. و «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث پنجم مکرراً؛ و «تفسیر برهان» ج

۸ — «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.



موضوعی است، و آیا در بیابان هموار نازل شده یا در کوهستان نازل شده است. عرض کردند: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیدای نازل شده است؟ فرمود: اگر شما از من سؤال نمی نمودید من نیز به شما چیزی نمی گفتم. درباره من این آیه فرود آمده است: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**. رسول خدا منذر و دعوت کننده به شریعت و دین خداست، و من راهنمای امت به شریعت او هستم.

و نیز فارسی در کتاب «روضه» آورده است که: **قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، (مُنذِرٌ) مُحَمَّدٌ وَ (لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) أَنَا**.<sup>۱</sup> «حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند: مراد از منذر در این آیه شریفه محمد است و مراد از هادی برای هر دسته من هستم».

سیوطی گوید: عبدالله بن احمد در «زوائد مسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «أوسط» و حاکم و ابن مردویه و ابن عساکر تخریج حدیث کرده و علاوه حاکم نیز حدیث را صحیح شمرده از علی بن ابیطالب فی قوله: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِي. وَفِي لَفْظٍ: وَالْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ يَعْنِي نَفْسَهُ**.<sup>۲</sup> این بزرگان از ائمه حدیث عامه همگی با سندهای متصل خود که بعضی تصریح به صحت آن نموده اند از علی بن ابیطالب روایت کرده اند که در این آیه شریفه فرموده است: «مراد از منذر رسول خدا است و مراد از هادی من هستم. و در يك عبارت آمده است که مراد از هادی مردی است از بنی هاشم و خودش را اراده نموده است».

و حاکم حسکانی با سلسله سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله نظیر همین روایتی را که ما از «امالی» صدوق از عبّاد بن عبدالله نقل کردیم روایت کرده است تا آخرش را که می فرماید: **فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ**.<sup>۳</sup>

و در پاورقی ج ۱ ص ۳۰۰ از «شواهد التنزیل» گوید: ابن اعرابی در کتاب «معجم الشیوخ» جزء دوم ورق ۱۲۰ و در نسخه دیگر در ورق ۲۰۳ گفته است: ابوسعید حارثی از حسین بن علی الأشقر، از منصور بن ابی الأسود، از اعمش، از منهل، از عبّاد بن عبدالله از علی بن ابیطالب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ**

۱- «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث بیست و یکم.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.

۳- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۰.

هاد آورده است که قَالَ عَلِيُّ: رَسُولُ اللَّهِ الْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِي. «رسول خدا دعوت کننده به خدا و من هادی هستم». و سپس گوید: این روایت را ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در ترجمه علی بن ابیطالب در تحت عنوان حدیث ۹۱۴ از عبّاد بن عبدالله آورده است.

و نیز در «منتخب کنز العمال» که در حاشیه «مسند احمد» است جلد اول ص ۵۱ در اول تفسیر سوره رعد از ابن ابی حاتم روایت کرده است، و حاکم در «مستدرک» در حدیث ۷۷ در باب مناقب امیرالمؤمنین ج ۳ ص ۱۲۹ با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله آسندی این روایت را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است، و سپس گفته است که: این حدیث تمام اسنادش صحیح است. و شیخ محمدباقر محمودی بعد از بیان این حدیث گوید: در اینجا در تعصب جاهلی و دشمنی با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر ذّهبی هیجان کرده و در «تلخیص» خود بر «مستدرک» گفته است: این حدیث دروغ است قَبَّحَ اللَّهُ وَأَضَعَهُ. لیکن بعد از این روایاتی که بیان شد با کمال اطمینان باید گفت: این حدیث صحیح است قَبَّحَ اللَّهُ مُنْكَرَةً وَجَاهِدَ مَرَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَمَنْ يَتَكَلَّمُ فِي الْعِلْمِ بِالْجَهْلِ. و سپس گوید: این حدیث را نیز در «کنز العمال» ج ۱ ص ۵۱ روایت کرده و گفته است که: ابن ابی حاتم آن را تخریج کرده است.<sup>۱</sup>

**طبقه پنجم**—روایاتی است از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که می فرماید: مراد از هادی در آیه مردی از بنی هاشم است، و مراد آن حضرت از مرد هاشمی خود آن حضرت است. مانند روایاتی را که سیوطی گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل در «زوائد المسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «اوسط» و حاکم با تصحیح خود در «مستدرک» و ابن مردویه و ابن عساکر تخریج کرده و در عبارت آنها لفظ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ آمده است.<sup>۲</sup> و نیز ثعلبی در تفسیر خود از سدی از عبد خیر از علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که فرمود: الْمُنذِرُ النَّبِيُّ وَالْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ—يَعْنِي نَفْسَهُ.<sup>۳</sup> «مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی مردی است از

۱- پاورقی «شواهد التنزيل» ج ۱ ص ۳۰۱.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰ نقلاً عن «الدر المنثور».

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث پنجم، و «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷، «ینابیع

بنی هاشم».

و نیز حافظ ابونعیم اصفهانی به همین اسناد از عبدخیر از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا الْمُنْدِرُ وَالْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»<sup>۱</sup>. و حاکم حسکانی از ابوالحسن النجار الطبرانی با سلسله سند خود از عبد خیر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام عین این حدیث را روایت کرده<sup>۲</sup>. و به سند دیگر از ابوعبدالله از عثمان بن ابی شیبه<sup>۳</sup> و به سند دیگر از عبدالله ثقفی از عبدخیر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آورده است<sup>۴</sup>. و در تعلیقه از «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۹ گوید: این روایت را با این سند از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ابن عساکر در تحت ۹۱۲ از ترجمه امیرالمؤمنین در «تاریخ دمشق» آورده است. و نیز در «مجمع الزوائد» ج ۷ ص ۴۱ آورده و گفته است که: عبدالله بن احمد حنبل و طبرانی در «صغیر» و «اوسط» با تصریح به ثقه بودن رجال سند حدیث آورده اند. و در «الدر المنثور». و سیوطی با تخریج ابن مردویه و ابن عساکر ذکر کرده است.

طبقه ششم - روایات بسیاری است از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که آن حضرت برای وضوی خود آب طلبیدند و بعد از وضو گرفتن دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را گرفته و به سینه خودشان گذاردند و گفتند: أَنْتَ الْمُنْدِرُ وَبَعْدَ ذَلِكَ مِنْ دَسْتِ رَابِعَةِ سِينَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَذَلِكَ وَكَتَبُوا: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». این روایات با مضامین مختلفی این قضیه را از رسول خدا نقل می کند. محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَوْضُوهُ طَهْرًا فَلَمَّا فَرَّغَ أَخَذَ يَدَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا فَالْتَمَسَهَا يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْدِرٌ»، ثُمَّ ضَمَّ يَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَصْلُ الدِّينِ وَمَنَارُ الْإِيمَانِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَفَائِدَةُ الْقُرَّ الْمُحَجَّلِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ<sup>۵</sup>.

«حضرت امام محمدباقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده اند که: روزی

المودة» باب ۲۶ ص ۹۹. و نیز عین این روایت را حموی با سند خود از ابوهیره تخریج کرده است.

۱- «مناقب» ج ۱ ص ۵۶۷.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۹.

۳- همان کتاب ص ۳۰۰.

۴- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث نهم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

رسول اکرم ﷺ برای وضو گرفتن خود آب وضو طلب کردند و چون از وضو فارغ شدند دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفته و به دست خود محکم چسباندند و گفتند: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ یعنی من دعوت کننده به سوی خدا هستم، و سپس آن دست را به سینه امیرالمؤمنین برگردانده و گفتند: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و برای هر دسته ای از جانب خدا هادی و رهبری است. و بعد از آن گفتند: ای علی تو اصل و پایه دین خدا هستی و کانون تابش انوار ایمان و نهایت درجه هدایت و پیشوای مردمان مؤمن متقی سپید پیشانی و نورانی چهره که آثار نورانیت وضوء از صورت و دستها و پاهای آنها در روز قیامت مشهود است می باشی. و من به این مطالب درباره تو گواهی می دهم». و این روایت را فرات بن ابراهیم از ابو حمزه از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر خود نقل کرده است.<sup>۱</sup>

سیوطی گوید: این جریر و ابن مردویه و ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفة الصحابة» و دیلمی و ابن عساکر و ابن النجار تخریج روایت کرده اند که: لَمَّا نَزَلَتْ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنذِرُ، وَأَمَّا يَدِي إِلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي، يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ.<sup>۲</sup>

در این روایت این بزرگان از ائمه حدیث می گویند: «چون این آیه نازل شد رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و گفتند: من منذر هستم، و بادست خود اشاره به شانه علی بن ابیطالب نموده و گفتند: تو راهبر و راهنما هستی، ای علی به وسیله تو راه یافتگان راه خدا راه خود را خواهند پیمود». و این روایت را ثعلبی در تفسیر خود از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است.<sup>۳</sup> و نیز طبری در تفسیر خود ج ۱۳ ص ۱۰۸ عین متن این حدیث را با همین سند از ابن عباس ذکر

۱- «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵، و تفسیر «المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰ نقلاً عن «الدر المنثور»، و «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۱۴. و در باورقی ج ۱ ص ۲۹۵ از «شواهد التنزیل» گوید: در «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۷ از دیلمی از ابن عباس آورده است، و در «ینایع المودة» باب ۲۶ ص ۹۹ با مختصر اختلافی در لفظ از ثعلبی در «کشاف» آورده است.

۳- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹، و «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۵، و «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۶ ص ۴۶۳، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰، و «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷.

کرده است.<sup>۱</sup> و حاکم حسکانی با اسناد خود به چهار طریق از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است.<sup>۲</sup>

و نیز حاکم حسکانی از ابوالحسن الفارسی با اسناد خود از ابوفروه سلمی روایت کرده است که قال: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالظُّهُورِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَ عَلِيٍّ بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَأَلَزَمَهَا بِصَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». ثُمَّ قَالَ: إِنَّكَ مَنَارُ الْأَمَامِ وَعَايَةُ الْهُدَى وَأَمِيرُ الْقُرَى، أَشْهَدُ عَلِيَّ ذَلِكَ أَنْكَ كَذَلِكَ.<sup>۳</sup>

در این روایت می فرماید: «بعد از آنکه رسول خدا وضو گرفت، دست علی را گرفت و به سینه خود چسبانده و فرمود: تو دعوت کننده به دین خدا هستی و بیم دهنده از عذاب او، و سپس دست علی را به سینه علی گذارد و فرمود: و از برای هر طائفه و دسته ای راهنمایی است، یعنی آن راهبر تو هستی. و پس از آن فرمود: تو محل تراوش رحمت و نور نسبت به جمیع مردم هستی، و نهایت هدایت، و رئیس و امیر قاریان قرآنی، من بدین مطلب گواهی می دهم که تو چنین هستی».

این روایت را از حاکم حسکانی نیز ابن شهر آشوب نقل می کند لیکن راوی را ابوبرزه ذکر کرده و به جای لفظ فَأَلَزَمَهَا لَفْظَ الْأَصْقَهَا را آورده است. و نیز در ذیلش بدین عبارت نقل کرده است که: أَنْتَ مَنَارُ الْأَمَامِ وَرَايَةُ الْهُدَى وَأَمِينُ الْقُرَى وَأَشْهَدُ عَلِيَّ ذَلِكَ أَنْكَ كَذَلِكَ.<sup>۴</sup> و ابوالفتوح رازی از حسکانی این روایت را نیز ذکر کرده است ولیکن راوی را ابی بُرْدَةَ اسلمی ذکر کرده و به جای لفظ فَأَلَزَمَهَا لَفْظَ فَأَلَزَمَهَا را آورده و در آخرش عبارت چنین است: إِنَّكَ مَنَارَةُ الْأَمَامِ وَعَايَةُ الْهُدَى وَأَمِيرُ الْقُرَى، أَشْهَدُ عَلِيَّ ذَلِكَ أَنْكَ كَذَلِكَ.<sup>۵</sup>

و از حاکم حسکانی نیز سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» و در «تفسیر برهان» ذکر کرده و در هر دو جا به جای لفظ فَأَلَزَمَهَا لَفْظَ فَأَلَصَقَهَا را آورده است. اما

۱- پاورقی ج ۱ ص ۲۹۳ «شواهد التنزیل».

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۶.

۳- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۲.

۴- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵.

۵- «تفسیر ابوالفتوح» ج ۳ ص ۲۷۸.

در «تفسیر برهان» ذیل عبارت حدیث را همانطور که ما از حسکانی نقل کردیم آورده است! ولیکن در «غایة المرام» به جای لفظ **أَمِيرُ الْقُرَاءِ** لفظ **أَمِيرُ الْغُرَّاءِ** را آورده است و راوی حدیث را در «غایة المرام» ابو بردة اسلمی و در «تفسیر برهان» ابو بریده ذکر کرده است.<sup>۲</sup> و در «مستدرک» حاکم با اسناد خود عین این روایت را به عین عباراتی که در «تفسیر برهان» از حاکم حسکانی نقل کرده است ذکر نموده است.<sup>۳</sup> و این روایت را نیز در «دینایع المودّة» باب ۲۶ ص ۹۹ از حاکم حسکانی نقل می کند و راوی را بریده اسلمی آورده و به جای لفظ **فَأَلْزَقَهَا** لفظ **فَأَلْصَقَ يَدَهُ** آورده و عبارات آخرش چنین است: **فَقَالَ: أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ مَنَادُ الْأَنْبَاءِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَأَمِيرُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ.** و سپس گوید: عین این روایت را ابن صباغ مالکی در «فصول المهمّة» از ابن عباس تخریج کرده است.

و سیوطی گوید: ابن مردویه از ابو برزة اسلمی تخریج حدیث کرده است که او گفت: **سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِ نَفْسِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى صَدْرِ عَلِيٍّ وَيَقُولُ: «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».**<sup>۴</sup> و نظیر این متن از روایت را حاکم حسکانی با اسناد خود از ابو برزة با دو سند ذکر کرده است.<sup>۵</sup> و سید بحرانی از ابراهیم حموی در «فرائد السمطين» با اسناد خود از ابوهریره اسلمی<sup>۶</sup>، و از ثعلبی در تفسیر خود با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است.<sup>۷</sup> و ابن شهر آشوب گوید: حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» و مرزبانی در کتاب خود که درباره آیات قرآنی نازل در شأن امیرالمؤمنین تصنیف نموده است گفته اند که ابو برزة روایت فوق را روایت نموده است.<sup>۸</sup>

**طبقه هفتم**—روایاتی است که دلالت دارد در معراج به رسول خدا گفته شد

۱- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

۲- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث بیستم.

۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰.

۴- «الذّر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.

۵- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸.

۶ و ۷- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث دوم و سوم، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵ از «مناقب» ابن

شهر آشوب.

۸- «مناقب» ابن شهر آشوب ص ۵۶۷، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

که: راهنما و هادی امت علی بن ابیطالب است. مجلسی از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند خود از برآء بن عیسی تمیمی مرفوعاً از حضرت ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، مَا سَأَلْتُ رَبِّي حَاجَةً إِلَّا أَعْطَانِي خَيْرًا مِنْهَا فَوَقَعَ فِي مَسَامِعِي «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقُلْتُ: إِلَهِي أَنَا الْمُنْذِرُ فَمَنِ الْهَادِي؟ فَقَالَ اللَّهُ: يَا مُحَمَّدُ ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، آيَةُ الْمُهْتَدِينَ وَآمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ مِنْ أُمَّتِكَ بِرَحْمَتِي إِلَى الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>.

«حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: چون در شب معراج مرا به سوی آسمان بردند به جایی رسیدم که میان من و پروردگار من هیچ حجاب و فاصله ای نبود. نه در آنجا فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل بود. چیزی از خدا در آنجا نخواستم مگر آنکه بهتر از آن را به من عنایت نمود در آن هنگام در خاطر من آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ گذشت. عرض کردم: بار پروردگار من مرا منذر دعوت کننده به دین و شریعت قرار دادی، هادی و راهنمای این امت کیست؟ خطاب رسید: ای محمد راهبر و راهنما علی بن ابیطالب است، او امام و پیشوای راه یافتگان و متقیان و آیه و علامت هدایت شدگان و سرخیل جمعیت نشانداران از خوب چهرگان به نور خدا در روز بازپسین است که آنان از امت تو را رهبری نموده و به رحمت من داخل در بهشت خواهد نمود».

و حاکم حسکانی با سلسله سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئًا إِلَّا أَعْطَانِيهِ [وَ] سَمِعْتُ مُنَادِيًا مِنْ خَلْفِي يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». قُلْتُ: أَنَا الْمُنْذِرُ فَمَنِ الْهَادِي؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، آيَةُ الْمُهْتَدِينَ الْقَائِدُ الْغُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ بِرَحْمَتِي<sup>۲</sup>. «رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند هر چه از خدای خود طلب کردم به من عطا فرمود و شنیدم که کسی از پشت سر من مرا صدا می زد و می گفت: ای محمد تو منذر هستی و برای هر امتی يك راهنمائی است. من گفتم: من دعوت کننده و منذر هستم راهبر و راهنما کیست؟ گفت: آن علی بن ابیطالب

۱- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۶.

است که او هادی و مهتدی است یعنی راهبر و راه رفته اوست که امت ترا به سمت بهشت من می‌رساند. و امت تو سپید چهره و نورانی صورت با علائم و نشان‌های توحید به رحمت من خواهند پیوست».

و از این جاست که ابونعیم اصفهانی با سه طریق از حذیفه بن الیمان روایت کرده است که قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلَيَّ - وَمَا أَرَاكُمْ فَأَعْلَيْنَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَخْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ». «حضرت رسول خدا فرمود: اگر پس از من علی بن ابیطالب را به خلافت قبول کنید - و من شما را چنین مردمی نمی‌بینم که بگذارید او خلیفهٔ مسلمین گردد - او را راهبر و راهرو خواهید یافت که شما را در راه مستقیم و روشن سیر دهد».

و این روایت را ابوالفتوح در تفسیر خود روایت نموده است و سپس گفته است: در اینجا اشارتی است و در آن اشارت برای توبشارتی است و آن اینکه رسول خدا علی بن ابیطالب را هادی و مهدی گفته است و از طرفی (چون می‌دانیم طبق آیه و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) امام اول هادی و امام آخر هم که مهدی است و در این صورت نجات برای تو مسلم است چون رسول خدا فرموده است: لَنْ تَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَإِنْ كَانَتْ طَالِمَةً مُسِيئَةً إِذَا كَانَتْ الْوَلَاةَ هَادِيَةً مَهْدِيَةً. «رعیت و تودهٔ مردم گرچه ستمکار و بدعمل باشند هیچگاه به هلاکت نخواهند افتاد مادامی که رهبران و زمامداران امور، خودراه یافته و راهبر باشند». ندیده‌ای که شاعر چه خوب سروده است:

تَلْقَى الْأَمَانَ عَلَى حِيَاضِ مُحَمَّدٍ      تَوْلَاءُ مُخْرِفَةٍ وَذُنْبِ أَظْلَسِ  
لَا ذِي يَخَافُ وَلَا لِيذَلِكَ جُرْأَةً      يَهْدِي الرَّعِيَّةَ مَا اسْتَقَامَ الرَّيْسُ ٢

این بیت‌ها از کمیت، شاعر اهل بیت است و او شیعی مذهب بوده است و از این اندوه می‌خورد که حق آل محمد را دیگران غصب کرده و منحصر در خود نموده‌اند و اشاره به ظهور قائم آل محمد می‌کند که در آن زمان که عدل محض سراسر جهان را فرا گیرد گوسفند از گرگ نمی‌ترسد و گرگ نیز به گوسفند تعدی و تجاوز نمی‌کند و معنی شعر چنین می‌شود: «در وقت حکومت آل محمد در کنار حوض‌های

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵ نقلاً عن «المناقب».

۲- «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۶ ص ۴۶۳.



رحمت و عدل، گرگ تیره رنگ و گوسفند بچه دار با کمال آرامش و امان در برابر هم ایستاده و آب می خورند. نه گوسفند از گرگ می هراسد و نه برای گرگ جرأت تعدی و تجاوز است. آری وقتی که پیشوا و رئیس راست و درست باشد رعیت و توده جمعیت را به راه کمال و آرامش و عدل و انصاف رهبری خواهد نمود).

و از اینجاست که زرقاء کوفیه اعلان به عدل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در برابر معاویه بن ابی سفیان می کند و به آیه انما انت منذر و لكل قوم هاد استشهاد می کند. حاکم حسکانی با اسناد خود از عبدالله بن عامر روایت کرده است که او گفت: **أُرْعِجَتِ الزَّرْقَاءُ الْكُوفِيَّةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ لَهَا مُعَاوِيَةُ: مَا تَقُولِينَ فِي مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ؟ فَانْتَأَتِ تَقُولُ:**

صَلَّى الْإِلَٰهُ عَلَيَّ فَبُرْتَضَمْتُهُ  
مَنْ حَالَفَ الْعَدْلَ وَالْإِيمَانَ مُقْتَرِنًا  
نُورٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا  
فَصَارَ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

**فَقَالَ لَهَا مُعَاوِيَةُ: كَيْفَ غَرَزْتِ فِيهِ هَذِهِ الْغَرِيْرَةَ؟ فَقَالَتْ: سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» أَلْمُنْذِرُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْهَادِي عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ!.**

«زرقاء را که يك زن از اهل کوفه بود به سوی معاویه بردند، چون بر او داخل شد معاویه گفت: در حق علی مولای مؤمنان رأیت چیست؟ زرقاء دو بیت شعر انشاء نمود و مفاد آن این است: «درود و رحمت خدا بر آن قبری باد که نور، آن را در خود فرا گرفت و در آن قبر، عدالت نیز مدفون شد. آن کسی که با عدالت و ایمان هم سوگند شد و با آنها معاهده کرد که پیوسته با آنها قرین باشد و بنابراین پیوسته با عدل و ایمان قرین و ملازم شد». معاویه به او گفت: این گونه مدائح را درباره او از کجا یافتی؟ زرقاء گفت: از خدا شنیدم که در کتاب خود که بر پیمبرش فرستاد گفت: انما انت منذر و لكل قوم هاد. منذر رسول خدا و هادی علی بن ابیطالب ولی خداست».

و همچنین در وقتی که قیس بن سعد بن عباده در مدینه هنگام سفر معاویه بعد از شهادت حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام با او روبرو شد و مطالبی تند بین طرفین

رد و بدل شد از جمله مناقبی را که قیس بن سعد درباره امیرالمؤمنین به معاویه می گوید استشهاد به آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ است که قیس می گوید در شأن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده است.<sup>۱</sup>

طبقه هشتم روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه مراد از هادی تنها امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نیستند بلکه ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام یکی پس از دیگری مصداق برای عنوان هادی می باشند. و این روایات به دو دسته تقسیم می شوند.

دسته اول روایاتی است که می فهماند قرآن مجید درباره شخصی بخصوصه نازل نشده است زیرا در این صورت به مرگ آن شخص قرآن مجید یا آن آیه از آن نیز می مرده است، و چون کتاب خدا همواره زنده است لذا برای آیات آن همیشه مصداق زنده و گویا باید وجود داشته باشد. سید بحرانی و مجلسی از «تفسیر عیاشی» از عبدالرحیم قصیر روایت کرده اند که قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا بَيْنَ الْاَيَّامِ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ: يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ، قُلْتُ: لَيْتَكَ، قَالَ: قَوْلُهُ: «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اَنَا الْمُنْذِرُ وَعَلَى الْهَادِي، مَنِ الْهَادِي اِلَى الْيَوْمِ؟<sup>۲</sup> فَسَكْتُ طَوِيلاً ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هِيَ فِيكُمْ تَوَارَثُوهَا رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّى اَنْتَهَتْ اِلَيْكَ فَانْتِ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْهَادِي. قَالَ: صَدَقْتَ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ اِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَمُوتُ وَالْآيَةُ حَيَّةٌ لَا تَمُوتُ فَلَوْ كَانَتْ الْآيَةُ فِي الْاَقْوَامِ مَاثُوا فَمَاتَ الْقُرْآنُ وَلَكِنْ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْبَاقِيْنَ كَمَا جَرَتْ فِي الْمَاضِيْنَ. وَقَالَ عَبْدُ الرَّحِيمِ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: اِنَّ الْقُرْآنَ حَتَّى لَمْ يَمُتْ وَاِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَكَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَيَجْرِي عَلَيَّ اَحْرَانًا كَمَا يَجْرِي عَلَيَّ اَوْثَانًا<sup>۳</sup>.

«عبدالرحیم قصیر گوید: من روزی از روزها نزد حضرت امام محمدباقر عَلَيْهِ السَّلَام بودم. آن حضرت فرمود: ای عبدالرحیم! عرض کردم: بلی، فرمود: در آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ رسول خدا فرموده است مراد از منذر من هستم و

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث چهاردهم نقلاً عن سلیم بن قیس هلالی کوفی، و «تفسیر برهان»

ج ۱ ص ۵۱۹.

۲- در «تفسیر برهان» لفظ اِلَى را آورده است و در «غایة المرام» نیز آورده لکن در «بحار الانوار»

مجلسی نیآورده است.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث شانزدهم و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹ و «بحار الانوار» ج ۹

ص ۷۶.

مراد از هادی علی است، امروز هادی کیست؟ عبدالرحیم می گوید: من مدتی سکوت طولانی نمودم و سپس سر خود را بالا نموده عرض کردم: فدایت شوم آیه مزبور درباره شماس است و آنرا يك يك از پدران شما به ارث بردند تا نوبت به شما رسیده است، فدایت شوم امروز هادی و راهنمای امت شما هستید.

حضرت فرمود: راست گفתי ای عبدالرحیم، قرآن کریم هیچ گاه نمی میرد و آیه قرآن همیشه زنده است و نمی میرد. اگر آیه ای از قرآن اختصاص به گروهی مخصوص داشته باشد و آنها بمیرند قرآن مرده است ولیکن قرآن همانطور که درباره افراد گذشته منطبق و جاری می شده است درباره افراد آینده نیز صادق و منطبق خواهد شد. عبدالرحیم می گوید: من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن همواره زنده و جاودان است و ابداً مرگ ندارد و مانند شب و روز و ماه و خورشید که پیوسته در حرکت و گردشند قرآن نیز دائماً در گردش و جریان است و همانطور که بسیاری از آیات بر سابقین و اولین از ما صادق و منطبق می شده است بر آخرین و لاحقین از ما جاری و صادق خواهد شد.

و محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» با سند خود از ابوبصیر روایت می کند: قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا تَرَكْتَ آيَةَ عَلِيٍّ رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ، وَلَكِنَّهُ حَتَّى يَجْرِيَ فَيَمُنَ بَقِيٍّ كَمَا جَرَى فَيَمُنَ مَضَى<sup>۱</sup>.

«ابوبصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر آیه انما انت منذر چیست؟ حضرت فرمود: مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی علی است. حضرت فرمود: ای ابا محمد آیا در امروز نیز راهنما و راهبری هست؟ گفتم: فدایت شوم همیشه در میان شما خاندان راهنما و راهبری پس از راهنما بوده است تا این زمان که منصب رهبری به شما محول شده است. حضرت فرمود: ای ابا محمد خدا تو را رحمت کند راست گفתי، اگر آیه ای از قرآن در شأن مردی بخصوص

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۹۲، ودر «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸ ودر «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث سوم، مکرر آورده است.

فروید آید و سپس آن مرد بمیرد آیه قرآن مرده و کتاب خدا را مرگ فرا گرفته است، ولیکن قرآن زنده است و در افراد آینده جاری و منطبق می شود به همان قسمی که در افراد گذشته منطبق و جاری می شده است».

دسته دوم — روایاتی است که بدون استشهاد به تطبیق آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد بر ائمه طاهرین به عنوان جزئی و تطبیق و استدلال به حیات قرآن، مستقیماً ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را مصداق عنوان هادی قرار می دهد.

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن شاذان فقیه از طریق عامه با اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بِي أَنْذِرْتُمْ وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ اهْتَدَيْتُمْ. وَقَرَأَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». وَبِالْحَسَنِ أُعْطِيتُمْ الْإِحْسَانَ وَبِالْحُسَيْنِ تَسْعُدُونَ وَبِهِ تَشْفُونَ. أَلَا وَإِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَانَدَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>.

«عبدالله بن عمر گفته است که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به واسطه من شما امت به سوی خدا دعوت شدید و از عذاب خدا در بیم و هراس افتادید، و به واسطه علی بن ابیطالب راه را پیدا کردید و در صراط مستقیم به سوی خدا حرکت کردید. آنگاه رسول خدا برای استشهاد کلام خود به آیه انما انت منذر تمسک جست و سپس فرمود: به واسطه حسن مورد احسان و عنایت خدا واقع شدید، و به واسطه حسین سعادت مند یا شقی خواهید شد. ای مردم آگاه باشید که حسین دری است از درهای بهشت، هر کس با او دشمنی کند خداوند بوی بهشت را به مشام جان او نخواهد رسانید».

و عیاشی از مسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَا الْمُنذِرُ وَأَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ فَمِنَّا الْهَادِي وَالنَّجَاةُ وَالسَّعَادَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>. «امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد درباره ما نازل شده است و رسول خدا فرمود: من منذر هستم و تو ای علی راهبر و راهنمائی و همواره تا روز قیامت راهبر و سعادت و نجات مردم از

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ششم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

۲- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

میان ما خواهد بود.

شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه قمی با اسناد خود از حسین بن یزید بن عبدعلی از عبدالله بن حسن از پدرش از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم خطبه خواندند و بعد از حمد و ثنای خدا گفتند: ای مردم! گویا زمان مرگ من نزدیک شده و باید دعوت حق را اجابت کنم، و اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَعَلَّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. لَا تَخَافُوا لَأَرْضُ مِنْهُمْ وَلَوْ خَلَّتْ لَأَنْسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. «و من در میان شما دو چیز پر اهمیت و گران قیمت باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند. ای مردم تا وقتی که شما به آن دو تمسک جستید ابداً گمراه نخواهید شد. شما از اهل بیت من دانش را بیاموزید و به آنها چیزی یاد ندهید و تعلیم نکنید، آنها از شما داناترند. هیچگاه زمین از آنها خالی نخواهد بود، و اگر فرضاً خالی شود تمام اهل خود را در کام خود فرو خواهد کشید». و سپس فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَبِيدُ وَلَا يَنْقَطِعُ وَأَنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلًا نَبْطَلُ حُجَّتَكَ وَلَا نَضِلَّ أَوْلِيَاؤَكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ.

«بار پروردگارا من می دانم که هیچگاه علم خراب و نابود نخواهد شد و هیچگاه تو زمین را از حجت خالی نخواهی گذارد یا حجت ظاهری که مردم فرمان او را نپذیرند یا حجت باطنی که پیوسته در غیبت و خوف بسربرد برای آنکه حجت تو باطل نگردد و اولیای تو از بندگانت گم و گمراه نشوند و پس از هدایت، بی مرتبی و سرپرست نمانند، چقدر تعداد آنها کم و قدر و منزلت آنها در نزد خدا بزرگ است».

چون خطبه تمام شد و از منبر به زیر آمد عرض کردم: ای رسول خدا مگر تو حجت خدا بر جمیع بندگان او نیستی؟ فرمود: ای حسن خدایم گوید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْدِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَإِنَّا الْمُنْدِرُ وَعَلَى الْهَادِي. «ای پیغمبر تو اعلان کننده به توحید و به شریعت خدا هستی و برای هر جمعیتی رهبر و راهنمایی خواهد بود. من دعوت کننده به خدا و ترساننده از عذاب او هستم، و علی بن ابیطالب رهبر و راهنماست. من گفتم: ای رسول خدا شما گفتید هیچگاه زمین از حجت تهی

نخواهد شد. حضرت فرمود: بله، علی بن ابیطالب حجّت خدا بر خلق و امام است بعد از من و پس از او حجّت و امام تو هستی، و حجّت و امام و جانشین بعد از تو حسین است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که از صُلب حسین فرزندی خارج شود که نام او علی هم نام جدّش خواهد بود، چون حسین از دنیا برود علی فرزندش بر منصب امامت بنشیند و او حجّت و امام مردم بعد از پدرش خواهد بود و از صُلب علی فرزندی برون آید که هم اسم من است و از همه مردم به من شبیه تر است، عِلْم او عِلْم من است و حُکْم او حُکْم من است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند فرزندی را از صلب محمّد بیرون آورد که اسمش جعفر است از همه مردم راستگوتر و راست کردارتر، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب جعفر فرزندی خارج کند که اسمش موسی است هم نام موسی بن عمران، مقام عبودیت او از همه مردم شدیدتر است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب موسی فرزندی خارج کند که نامش علی است، معدن عِلْم و محلّ حکمت است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب علی فرزندی بیرون آورد به نام محمّد، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب محمّد فرزندی خارج کند که نامش علی است، او امام و حجّت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب علی فرزندی پدید آورد که نامش حسن است، او امام و حجّت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب حسن به وجود آورد قائم آل محمّد را، او امام و حجّت بر شیعیان و روشن کننده نور معرفت در دل دوستان و اولیای خود خواهد بود، غیبتی خواهد نمود که کسی او را نمی بیند، جمعیت بسیاری از تمسّک به او برمی گردند و جمعیت دیگری بر امامت او استوار می مانند، می گویند: وعده ظهور کی خواهد بود اگر شما راست می گوئید. وَتَوَلَّمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنْيَا الْآيَوْمَ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يُخْرِجَ قَائِمَنَا قَيْمَانًا الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، فَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْكُمْ، أَعْطَاكُمْ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، وَلَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ وَالْفِقْمَةَ فِي عَقِبِي وَعَقِبِ عَقِيبِي وَفِي زَرْعِي وَزَرْعِ زَرْعِي<sup>۱</sup>.

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث یازدهم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۷ و ص ۵۱۸.

و اگر از مدت عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد کرد تا به قدری که قائم ما ظهور کند و جهان را پس از ظلم و جور به عدل و داد مبدل سازد. زمین از شما حجت‌های الهیه خالی نخواهد ماند، خداوند علم من و درایت مرا به شما عنایت کرده است. من از خدا خواسته‌ام که علم و فهم را در اولاد من و اولاد اولاد من قرار دهد، و در کشت من و کشته حاصله از کشت من بنهد).

باری این حدیث شریف حاوی نکاتی است که باید اجمالاً در هر یک از آنها دقت نمود.

نکته اول بیان ثقلین یعنی کتاب خدا و اهل بیت رسول خداست که عدم ضلالت و گمراهی را رسول خدا مرهون به عمل و تمسک به هر دو از آنها دانسته است. این حدیث از روایات متواتره است که متجاوز از سی نفر از اصحاب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را روایت نموده‌اند و گذشته از علمای بزرگ شیعه و مصنفات معتبره آنها بیش از دو یست نفر از علمای بزرگ اهل سنت آنها با الفاظ مختلف روایت نموده‌اند و در متجاوز از پانصد کتاب از کتب معتبره آنان آمده است.<sup>۲</sup>

آیه الله علامه میرحامد حسین لکنهوی هندی نیشابوری رضوان الله علیه جلد دوازدهم از «عیقات الانوار» را به بحث در پیرامون این حدیث اختصاص داده و آن را به دو جزء تقسیم کرده و جزء اول را اختصاص به بحث از سند حدیث و جزء دوم را اختصاص به بحث در دلالت آن داده است.<sup>۳</sup> و میرزا نجم الدین شریف عسگری کتابی مستقل به نام «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینه» از مصادر عامه درباره این حدیث و حدیث سفینه تألیف نموده است و ما در آینده مفصلاً راجع به این حدیث بحث خواهیم نمود ان شاء الله تعالی.

**نکته دوم** آن است که رسول خدا می‌فرماید: شما به اهل بیت من چیزی یاد

۱- این عبارت را در مقدمه طبع «عیقات» در جزء اول از جلد دوازدهم در قسمت اول مقابل صفحه

اول آورده است.

۲- فهرست مآخذ سند حدیث ثقلین از ص ۱۱۶۵ تا ۱۱۸۸ از ضمیمه طبع جلد آخر از جلد دوازدهم

«عیقات الانوار».

۳- مجموع این دو جزء را که جلد دوازدهم را تشکیل می‌دهد موسسه نشر نفاس مخطوطات اصفهان

درشش مجلد به طبع رسانیده است.

ندهید زیرا که آنها از شما داناترند لَا تَعْلَمُوهُمْ فَانَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْكُمْ. این جمله حدیث را از رسول خدا بسیاری از علماء عامه و خاصه نقل کرده اند و ما در ص ۲۱ از ج ۳ «امام شناسی» از جابر بن عبد الله انصاری نقل کردیم. و اگر این جمله حضرت را ضمیمه کنیم با جمله دیگری که حضرت امام حسن علیه السلام ضمن خطبه خود از آن حضرت روایت می کند استفاده امامت و رهبری ائمه اطهار خواهد شد، و آن جمله این است که می گوید: وَقَدْ سَمِعْتُ هَذِهِ الْاُمَّةَ جَدَى وَ اَللَّهِ بِشَيْءٍ يَقُولُ: مَا وَلَّتْ اُمَّةٌ اَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ اَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا اِلَى مَا تَرَكُوهُ<sup>۱</sup>. و «به تحقیق که این امت از جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که می فرمود: هیچ طایفه و گروهی امور اجتماعی و شئون دیگر خود را به مردی نمی سپارند که از او در میان آن گروه داناتر هم بوده باشد مگر آنکه روز بروز امور آنها رو به فساد و خرابی خواهد رفت الا آنکه از عمل خود برگردند و شخص اعلم را برای رسیدگی و سرپرستی امور خود قرار دهند».

از ضمیمه نمودن این دو جمله از رسول خدا استفاده می شود که حتماً باید ائمه طاهرين عليهم السلام رهبری تمام شئون مردم را بدون استثناء چه در امور معاشی و سیاست مُدُن و تدبیر منزل و چه در امور معاد و چه در امور معارف و علوم دینی متکفل گردند زیرا اولاً به طور اطلاق اعلمیت آنها را بیان فرموده و این، حکم صغرای قضیه را دارد، و ثانیاً زعامت فرد اعلم را لازم شمرده و این، حکم کبرای قضیه را دارد و نتیجه، زعامت آنان است به طور دوام و اطلاق.

حضرت مولی الموحذین امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» در ضمن خطبه ۱۴۲ می فرماید: اَیْنَ الدِّینِ رَعَمُوا اَنَّهُمْ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ ذُوْنَا کَذِبًا وَ بَغْیًا عَلَیْنَا اَنْ رَقَمْنَا اللّٰهَ وَ وَضَعَهُمْ، وَ اَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ، وَ اَدْخَلْنَا وَ اَخْرَجَهُمْ. بِنَا یُسْتَعَطَى الْهُدَى وَ یُسْتَجَلَى الْعَمَى. اِنَّ الْاُمَّةَ مِنْ قُرَیْشٍ عَرِسُوا فِی هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَی سِوَاهُمْ،

۱- «ینابیع المودة» ص ۴۸۲ باب تَؤْم. و در «غایة المرام» ص ۲۹۸ در تحت عنوان حدیث بیست و ششم ضمن خطبه حضرت امام حسن علیه السلام در موقع بیعت با معاویه ذکر کرده و با سند دیگر مختصر این خطبه را در ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ در تحت عنوان حدیث بیست و هفتم بیان کرده و در سطر ۱۵ عین آن عبارت حضرت را راجع به ولایت امت ذکر کرده است.



وَلَا تَضْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ<sup>۱</sup>. «کجا هستند کسانی که از روی دروغ و دشمنی با ما ادعا می کنند که آنان استواران در علمند؟ در حالی که خداوند درجه و منزلت ما را بلند نموده و مقام آنها را پست قرار داده است، و از نعمتهای علوم و معارف خود ما را بهره مند فرموده و آنها را محروم کرده است، و در ایمان و توحید و درجات قرب، ما را داخل کرده و آنان را خارج نموده است. به واسطه ماست که هدایت در میان افراد بشر قسمت می شود و هر کس بهره خود را از آن درمی یابد، و به واسطه ماست که روشنائی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می کند و هر کس می تواند پرده های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیشوایان و رهبران اجتماع پیوسته از طایفه قریش بوده و در آل محمد از طایفه بنی هاشم قرار داده شده اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست که حکمفرمایان امت از غیر آنها بوده باشند».

و در خطبه ۱۴۵ می فرماید: وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضْتُمْ، وَلَنْ تُمَسِّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَبَدَّلْتُمْ، فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ، هُمْ الَّذِينَ يُخَيِّرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمَّتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَظَاهَرَهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهَوَّ بَيْنَهُمْ سَاهِدٌ صَادِقٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ<sup>۲</sup>.

«و بدانید که هرگز راه مستقیم و سعادت را نخواهید شناخت مگر آنکه بشناسید کسی را که آن راه را ترک کرده است تا از فعل او تبری جوئید و به ضد آن که راه حق است بگرائید، و هیچگاه عهد و پیمان قرآن کریم را بر ذمه و عهده خود قرار نمی دهید مگر آنکه بشناسید کسی را که آنرا نقض کرده و درهم شکسته است، و در عمل به قرآن کریم ثابت قدم و استوار نمی شوید و به آن چنگ نمی زنید و متمسک نمی گردید مگر آنکه بشناسید کسی را که آنرا از درجه اعتبار ساقط کرده و عملاً به دور انداخته است (یعنی یکی از شرایط فهم کتاب خدا و تمامیت درجه معرفت به آن شناختن مخالفان قرآن و منکران آن است، و تا ائمه ضلال شناخته نشوند و از قول و

۱- «نهج البلاغه» جزء اول ص ۲۶۲.

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۵ جزء اول ص ۲۶۷، و «بنابع المودة» ص ۴۴۶.

فعل آنان تبری پیدا نشود تمسک به قرآن کریم و به واقعیت ائمه حق حاصل نخواهد شد). بنابراین راه سعادت و ادراک معانی راقیه کتاب خدا و تمسک به قرآن کریم را از نزد اهلش بجوئید و از آنها طلب کنید (و آنها امامان از اهل بیت هستند) که حقیقت دانش و حیات عرفانند، و مرگ جهل و فقدان نادانی. آنان کسانی هستند که حکم آنها در ظاهر حاکی و کاشف از علوم و دانش آنها در باطن است، و سکوت عمیق آنها کاشف از گویائی روح و جان آنها به اسرار جهان آفرینش و رموز عالم ملک و ملکوت است، و ظاهر ایشان که همان سیمای عبودیت و روح خضوع و آیه خشوع است حاکی از باطن ایشان که همان حال طمانینه و سکینه و اتصاف به کمالات قدسیه و معارف ربوبیه است خواهد بود. آنان در امر دین مخالفت نمی ورزند و با یکدیگر اختلاف ندارند، دین در میان آنها گواهی است صادق و خاموشی است ناطق (که به واسطه عمل آنها به دین و تمرکز یافتن معنی و روح دین در کانون نفوس آنها بهترین گواه راستین بر واقعیت آنهاست، و پیاده شدن اسرار دین در دل و جوارح آنان بهترین شاهد عملی با لب بسته و دل گویا بر حقیقت آنهاست).

و حضرت سیدالسااجدین و زین العابدین علیهما السلام در ضمن دعای روز عرفه که چهل و هفتمین دعا از «صحیفه کامله» است عرض می کند: اللَّهُمَّ إِنَّكَ آتَدَت دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِيُبَادِكَ وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ تَعُدُّ أَنْ وَصَلَتْ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الدَّرِيْعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَأَفْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَدَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِأَمْتِيَالِ أَمْرِهِ وَإِلْتِهَائِهِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَلَا بِتَقَدُّمِهِ مُتَقَدِّمٌ، وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِدِينَ وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبَهَاءُ الْعَالَمِينَ.

«بار پروردگارا تو در هر زمانی دین خود را به امامی از امامها تقویت و تأیید نمودی، آن امامی که او را به عنوان نشانه و علامت برای بندگان خود معرفی کردی و کانون نور و هدایت در میان افراد بشر در وادی جهل و ظلمت قرار دادی بعد از آنکه رشته دل و اتصال باطن او را به رشته مقام جمال و جلال خود متصل فرمودی و او را وسیله مقام رضای خود در میان مردم معین کردی، و اطاعت از او را واجب و لازم شمردی، و مخالفت و سرپیچی از نهی او را حرام فرمودی، و بندگان خود را امر کردی که او امر او را بپذیرند و امتثال کنند، و از نواهی او اجتناب ورزند، و هیچکس از مردم و افراد امت از او در هر امری از امور جلو نیفتند، و خود را بر او مقدم نکنند، و

هیچ فردی از اوتخلف نوزد، و در فرمانبری از اوامر و اتصال با او عقب بیفتد. بنابراین آن امام موجب مصونیت و حفظ پناه آورندگان از شرور و موانع و آفات دنیوی و اخروی و پناهگاه و ملجأ و ملاذ مؤمنان، و دستاویز محکم گروندگان، و نور و بهاء و عظمت اهل عالم خواهد بود».

مرحوم سید علی خان کبیر در شرح این فقره از دعا از شرح «صحیفه کامله سجّادیه» مطالبی نفیس آورده ما مختصر آنرا نقل می‌کنیم: حضرت علی بن الحسین عَلِيَّهِمَا السَّلَامُ در این فقرات مقام امام را به چهار صفت توصیف نموده است:

**اول:** عِصْمَةُ اللَّائِدِينَ یعنی برای امام هیچ دافع و مانعی نیست که پناه آورندگان به سوی خود را در راه مستقیم رهبری کند و از ورطه هلاک در جانب افراط و تفریط حفظ نماید.

**دوم:** كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ملجأ و پناه تمام مؤمنان است، کسانی که در حوادث واقعه و در شبهات وارده به او روی آورند و چاره‌رهایی از ظلمات نفس اماره و مهالك را از او بجویند.

**سوم:** غُرُوهُ الْمُتَمَسِّكِينَ یعنی افرادی را که به او تمسک نمایند و از اوامر او پیروی کنند و به آثار او تأسی نموده و از نواهی او اجتناب ورزند از وقوع و فرو افتادن در چاه‌های مهلکه، و سقوط در نعمت و بُعد برهاند.

**چهارم:** بَهَاءُ الْعَالَمِينَ یعنی نظام امور جهان و طراوت و زیبایی مناظر عالم به او بسته است. چون مردم همگی به سیره و روش او رفتار می‌کنند و به دین جهت میزان عدل، استوار، و ترازوی انصاف، برقرار، و ستونهای حق و معدلت در میان آنها برپا می‌گردد.

و این دعا که دلالت بر لزوم امام در هر زمانی از ازمینه دارد طبق حکم عقل و نقل است. اما دلیل عقلی آنکه انسان در دنیا افرادی دارد که باید با یکدیگر به نحو تعاون و اجتماع زیست کنند و با پدید آمدن تمدن و اجتماع طبعاً بین افراد اصطکاک و تزاخم به وجود خواهد آمد، برای آنکه جلب منافع و دفع ضرر و حسّ استخدام از غرائز و حیلیات بشر است، هر کس دوست دارد به تمام لذات و مشتهیات خود برسد و از هرگونه مزاحمی در راه این مقصد خشمگین می‌شود و بر علیه آن قیام و اقدام می‌نماید، بنابراین نزاع و تشاجر و مخاصمات پدید می‌آید و منجر به قتل و غارت و

خرابی عمران و قطع نسل و اختلال نظام خواهد شد. و در این صورت حتماً باید قانونی در میان آنها حکومت کند که معاش آنها را منظم کند و راه صحیحی را برای زندگی در پیش پای آنان قرار دهد، و آن قانون شریعت است که امور دنیوی آنها را اصلاح می کند و در راه حفظ حقوق و عدم تعدی و تجاوز و تجاسر به دیگران آنها را تربیت می دهد، و راهی را نیز برای وصول به خدا معین می کند و آنها را به عالم ماوراء طبیعت و ماده متوجه نموده و به یاد آخرت و نتیجه اعمال می اندازد، و کوس رحیل را به سفر سوی خدا در گوش آنان می نوازد، و آنها را می ترساند، و از راه نزدیک دعوت حق را به آنها ابلاغ می کند، و به صراط مستقیم رهبری می نماید.

این اساس تربیت شرعی باید به دست فرد انسانی انجام گیرد چون مباشرت فرشتگان در اداء این امر محال است و حیوانات پائین ترند از آنکه بتوانند مربی بشرگردند. و آن فرد انسان باید به آیات و به بیناتی از جانب خدای خود مؤید شود تا مردم دعوت او را بپذیرند و نوع بشر در مقابل او خاضع گردند و آن معجزه است. بنابراین در سنت حضرت باری تعالی شأنه العزیز ارسال چنین فردی لازم و حتمی است. و همچنانکه خدا در عنایت نظام عالم از ریزش باران دریغ نمی کند چون زمین به باران در پرورش درختان و گیاهان و حیوانات و انسانها محتاج است همین طور نظام عالم بی نیاز از امامی نیست که صلاح دنیا و آخرت را به بنی نوع خود بفهماند. آری کسی که در نظام احسن آفرینش از رویانیدن موی ابروان به جهت زیبایی نه به جهت لزوم و ضرورت مضایقه نکرده است چگونه ممکن است از فرستادن امامی که وجودش رحمة للعالمین، و معرفی او نشانه هدایت در صراط مستقیم است خودداری کند.

بنابراین لطف و عنایت از مقام منبع خداست که چنین شخصی را ایجاد فرموده و برای دستگیری بشر در راه نفع عاجل و سلامت نفس در آخرت و خیر آجل بفرستد. این شخص خلیفه خداست در روی زمین و اوست امامی که او را برای رهبری بندگان و کانون فیض بخش و نوردهنده در میان بلاد و اقوام مقرر فرموده است. در اینجا اگر این شبهه پیش آید که: این دلیل فقط دلالت بر لزوم فرستادن پیغمبر را از جانب خدا می نماید که دارای شریعت و قانون باشد و خود آن پیغمبر مبین شریعت خود می باشد و دلالت بر لزوم امام را ندارد. جواب آن است که

همان طور که بشر احتیاج به پیغمبری دارد که از او استفاده شریعت و حکمت را بنماید همانطور نیازمند به حافظ آن شریعت الهیه و پاسدار و کفیل و قیم آن می باشد. چون برای مردم حفظ جمیع احکام شریعت و کتاب الهی مقدور نیست و علاوه کتاب هم مبین جمیع احکام بر وجهی که نیاز به امام را در مراجعات رفع کند نخواهد بود، چون در کتاب خدا مجمل و مفصل، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، و علوم باطنه و دقایق غامضه و اسرار ملکوتیه به اندازه ای وجود دارد که احاطه بر معرفت آنها برای غیر پیغمبر از راه وحی یا وصی پیغمبر از راه افاضات غیبیه در اذن واعیه ممکن نیست. امام است که با روح وسیع خود قابلیت ادراک تمام معلومات پیغمبر را دارد و آن طور که باید می گیرد و به مردم ابلاغ می کند.

و اگر کسی بگوید: با اجتهاد در کتاب خدا رفع نیازمندیها می شود. جواب آن است که اجتهاد ممنوع است و اگر به فرض جایز باشد در صورت ضرورت است و چون برای خدا ضرورتی معنی ندارد پس باید امامی بفرستد که عالم به جمیع احکام و احتیاجات بشر کما هو حقّه و حافظ قانون و قیوم آن باشد، و این درجه و منزلت برای احدی میسر نیست مگر برای صاحب نفس قدسیّه و عقل کامل و بصیرت الهیه و ضمیر صافی و وجدان پاک از زنگار صفات نکوهیده و کدورت نادانی و جهل تا آنکه علوم ربانیه در او جلوه گر گردد و اسرار غیبیه در او منعکس شود. ولذا بعضی از اهل عرفان گفته اند: حقیقت نبوت و رسالت هیچگاه از بین نمی رود و ماهیت و واقعیتش در هر زمان موجود است و نسخ نمی گردد بلکه فقط مسمی به اسم رسول و پیغمبر از بین می رود به جهت فرود نیامدن فرشته وحی بر وجهی که بر پیغمبر ظاهر شود، و بر این اساس روایاتی از ائمه اطهار علیهم السلام در فرق میان نبی و رسول و محدث وارد است. رسول کسی است که فرشته بر او ظاهر شود و با او سخن گوید، و نبی کسی است که در خواب فرشته را می بیند و با او تکلم می کند، و چه بسا در فردی هم معنی رسالت و هم معنی نبوت جمع می شود، و محدث کسی است که صدای فرشته را می شنود ولی صورت او را نمی بیند. و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث مشهور است که فرمود: **إِنَّ فِي أُمَّتِي مُحَدِّثِينَ مُكَلَّمِينَ** «در امت من افرادی هستند که ملائکه پروردگار با آنها سخن می گویند». و نیز از آن حضرت است که فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيَسُورًا بِأَنْبِيَاءٍ يَعِظُهُمُ النَّبِيُّونَ** «به درستی که خداوند بندگان دارد که از پیغمبران

نیستند ولیکن پیامبران به درجات آنها در نزد خدا غبطه می‌خورند». و اما دلیل نقلی بر وجود امام بسیار است که از شیعه و سنی روایت شده است. الی آخر ما ذکره من الروایات.

البته بر ناقد بصیر و مؤمن خبیر پوشیده نیست که این نحوه از استدلال بر لزوم امام را که مبتنی بر حفظ اجتماع و تمدن بشر و بر اساس رعایت حقوق و عدم تجاوز به دیگران و پیدایش مدینه فاضله بر پایه تعاون بقاء نه تنازع بقاء است بسیاری از متکلمین اقامه نموده و به این برهان و نظیر آن خواسته‌اند مسئله لزوم نیاز به وجود امام را اثبات کنند ولیکن مقام امام از این مسئولیت بالاتر و وظیفه او با ارجح تر است. در روایاتی که داریم مطالبی عجیب راجع به شخصیت امام به چشم می‌خورد مانند آنکه حیات بشر بستگی به او دارد و اگر او نباشد زمین اهلیش را در کام خود فرو می‌برد و او ریسمان خداست، و اسم اعظم، و آیت کبری حق، و قوام عوالم، و والی کاخ آفرینش، و مایه زندگی دلها، و اطمینان قلوب است. و لذا اگر کسی در مقابل برهان فوق بگوید: اگر حکمای خبیر و عقلای هر ملت قانون عدل را طبق آراء و سلیقه خود بر آن ملت اجرا کنند و افراد را در تحت تعلیم و تربیت صحیح بر پیروی از آن قانون عادت دهند و از دوران کودکی با تلقینات روحی روح کودک را از دروغ و دزدی و هرگونه خیانت و جنایتی بر حذر دارند به طوری که در بعضی از کشورهایی که از خدا خبری ندارند دیده می‌شود که چقدر رعایت نظم و آداب را می‌کنند دیگر چه نیازی به امام داریم، و اگر فائده امام حفظ مردم از تعدیات است به غیر امام هم ممکن است و تجربه نیز نشان داده است، در اینجا این نحوه از استدلال دیگر زمینه‌ای پیدا نمی‌کند.

ولی همانطور که ذکر شد مقام امام منحصر به حفظ عدالت و توازن در حقوق نیست بلکه امام رابطه خلق و خالق است. بشر چون در عالم طبع قدم گذارد و از نسیم عالم قدس به دور افتاد و از نفحات ربانیه و جلوه‌های ملکوتیه محروم ماند در خود که صاحب مسند این مقام است نگرانی واضطراب مشاهده کرد خواه متمدن باشد خواه نباشد، خواه در اجتماع زیست کند یا نکند. و بنابراین اگر فرض کنیم بشری

تنها بدون هیچ رابطه‌ای از زن و فرزند، و پدر و مادر، و خواهر و برادر، و شریک و همسایه، و حاکم و محکوم، و رئیس و مرئوس در جزیره‌ای سبز و خرم زندگی کرده و از همه مواهب مادیّه متمتع شود باز این نگرانی و اضطراب در او هست، خاطرات پریشان او را رنج می‌دهد و هر لحظه که به یاد نقاط ضعف و نقصان خود می‌افتد در پریشانی واقع می‌شود، حسّ دوری از حریم امن و امان الهی که منزلگه واقعی اوست تمام نعمتهای این جزیره خرم را براو زهر نموده و مناظر زیبای آنها را چون هیاکل غول و دیو جلوه می‌دهد. بشر تا به خدا ربط پیدا نکند آرام نمی‌گیرد، آرامش او فقط و فقط با انس با خداست **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** <sup>۱</sup>.

آرامش و سکون خاطر و ذکر خدا در دل جای نمی‌گیرد مگر به تعلیم مرتبی کامل که همه راههای آخرت را طی کرده و به **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي** زبانش گویا است. او است که می‌تواند راهبر شود نه آن که خود فاقد این صفت است. بشری باید به این مرحله برسد و یا باید در تحت تعلیم و تربیت شخص رسیده قرار گیرد، اولی امام است و دومی مأموم، و فرض ثالثی وجود ندارد. در قرآن کریم حکایت زبان جهنمی‌ها را بیان می‌کند که آنها به خازنان جهنم می‌گویند: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ \* فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ** <sup>۲</sup>.

«اگر ما یا خود به مقامی رسیده بودیم که مستقلاً درک می‌کردیم و احتیاج به هیچ گونه مرتبی نداشتیم و یا پیروی از شخصی می‌نمودیم که او به مقام عقل و ادراک حقائق و اسرار رسیده و مستقلاً مورد افاضات حضرت سبحان قرار گرفته بود، در امروز از مردم جهنم نبودیم. جهنمی‌ها اعتراف به گناه خود می‌کنند پس مرگ و نابودی باد بر آنان». از این آیه استفاده می‌شود که گناه اصحاب معیر که یاران جهنم باشند فقط خود سر بودن و به آراء شخصیه عمل کردن و در تحت تربیت امام نرفتن است گرچه در نزد خود دارای افکار عالی و پسندیده باشند ولی آن کافی نیست یا باید شخص به مقام عقل مستقل بدون نیازه عوامل خارجی برسد یا از چنین عقلی شنوا و پذیرا باشد و گرنه جای او در دوزخ نفس اماره و آراء باطله و خاطرات شیطانیه بوده و مقام تجسم آنها در عوالم دیگر به صورت جهنم‌های برافروخته خواهد بود.

۱- سورة رعد ۱۳- آیه ۲۸.

۲- سورة ملك ۶۷- آیه ۱۰ و ۱۱.





خواه حق و خواه باطل می‌دوند، و با وزش هر بادی می‌جنبند، دل آنها به نور علم روشن نشده و به مقام قابل اعتمادی پناه نیاورده‌اند».

در اینجا ملاحظه می‌شود که حضرت مردم را منحصر در این سه دسته نموده‌اند. اول عالم ربّانی که امام یا تربیت یافته به دست امام است، آنکه انوار ملکوتیه در دلش تابیده و از هوای نفس بالمره عبور کرده و شیطان خود را تسلیم و منقاد نموده و براسرار عالم گون آگاه، دارای ضمیری منیر و قلبی بیدار، به حیات حقّ زنده و مرتبی بشر است. دوم مردمی که در مقام پیروی از آن عالم ربّانی برآمده و قدم در راه سلوک نهاده و به نور او روشن و به همت او در حرکت‌اند. سوم بقیه مردم از دانی و عالی که همه براساس پیروی از هوای نفس در مهابط هلاک، ساقط، و در زمره حیوانات محکوم به لذائذ حسّیه گشته و از ادراک عوالم قرب یا همت صعود بر آن مدارج و معارج محرومند. و محصل مطلب آنکه مسئولیت و وظیفه امام ربط دل‌های مردم است با خدا و دستگیری و ایصال به مقامات عالیّه قرب و لقاء. و البته تدبیر شئون اجتماع نیز از مقدمات وصول به این مرحله است نه غایت از ایجاد و مقصود از آفرینش، و لذا در روایات وارد است که اگر فرضاً در عالم بیش از دو نفر باشند حتماً یکی از آنان باید امام باشد.

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از ابن طیار روایت می‌کند قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ<sup>۱</sup>.  
«ابن طیار می‌گوید: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر یکی از آنها حجت خدا خواهد بود».

و نیز با دو سند دیگری از حمزه بن طیار و دیگری از محمد بن عیسی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که فرمود: لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ<sup>۲</sup>. «اگر دو نفر بمانند، یکی از آنها حتماً حجت خدای بر آن دیگری خواهد بود».

و نیز با سند خود از کرام روایت کند که قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ. وَقَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لَيَلَا يَخْتَجَّ

۱ و ۲- «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجة ص ۱۷۹.

أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ ۱. «حضرت صادق عليه السلام فرمودند: اگر مردم منحصر در دو نفر گردند هر آینه یکی از آنها امام خواهد بود. و از آن دو نفر آن که دیرتر بمیرد امام خواهد بود به علت آنکه هیچ کس بدون حجت الهیه نباشد و در مقابل پروردگار ادعا نکند که مرا بدون راهنمایی که مرا به سوی تو دعوت کند گذاردی».

و نیز از یونس بن یعقوب از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ ۲.

نکته سوم آن است که رسول خدا می فرماید: لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْهُمْ «هیچگاه زمین از امام خالی نیست». به مفاد این جمله روایاتی وارد است. محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حسین بن ابی العلاء روایت می کند قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا أَحَدُهُمَا صَامِتٌ ۳.

«می گوید: به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم: آیا می شود در زمین امام نباشد؟ فرمود: نه. گفتم آیا می شود در روی زمین دو امام باشد؟ فرمود: نه، مگر آنکه یکی از آنها ساکت بوده و زمام امور را در دست نگیرد».

و نیز با سند خود از اسحاق بن عمار روایت کرده است عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّاهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَمَمَهُ لَهُمْ ۴. «می گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: هیچگاه روی زمین از امام خالی نخواهد بود، برای آنکه اگر مؤمنین در امری از امور زیاده روی کنند آنها را به جای خود در درجه اعتدال برگرداند، و اگر در امری از امور کوتاهی کنند و نقصانی به بار آورند آن نقیصه را برای آنان تمام کند و آنان را معتدل نماید».

و نیز با سند خود از عبدالله بن سلیمان عامری از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ، يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ

۱ و ۲- «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجة ص ۱۸۰.

۳ و ۴- همان کتاب ص ۱۷۸.

وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱</sup>. «هیچ وقتی از پیدایش زمین تا به حال نگذشته است مگر آنکه از برای خدا در آن حجتی بوده است که حرام و حلال خدا را به آنها تعلیم دهد و مردم را به راه خدا بخواند».

و نیز با سند خود از ابن مسکان از ابوبصیر عن أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است قَالَ: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ مَوْلَا ذَٰلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ. «ابوبصیر می گوید: حضرت امام محمد باقری حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: خداوند زمین را یله و بدون عالم قرار نمی دهد و رها نکرده و اگر چنین نبود حق و باطل شناخته نمی شد».

و نیز با سند خود از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ<sup>۳</sup>. «فرمود: خداوند بزرگتر و بلند مرتبه تر است از آنکه زمین را بدون امام عادل رها و یله بگذارد».

**نکته چهارم** آنکه رسول خدا فرمود: وَلَوْ خَلَّتْ لِتَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا «اگر زمین از امام تهی باشد تمام اهلس را به کام خود فرو خواهد کشید».

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از علی بن راشد از حضرت ابوالحسن (یعنی حضرت علی بن موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت کرده است که قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي-عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ<sup>۴</sup>. «می گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت».

و نیز با سند خود از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: إِنَّا نُرَوِّي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ. فَقَالَ: لَا، لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ<sup>۵</sup>. می گوید: به حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. عرض کردم: به ما از

۱ و ۲ و ۳- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۸.

۴ و ۵- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۹.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت نموده‌اند که فرموده است: زمین به غیر امام باقی نخواهد بود مگر آنکه غضب خدا بر زمین یا بر بندگانش فرود آید. حضرت فرمود: اصلاً بدون امام نمی‌ماند، و در این صورت زمین اهلش را در کام خود فرو خواهد کشید».

و نیز با سند خود از ابوهراسه از حضرت امام محمدباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است قَالَ: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رَفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ<sup>۱</sup>. «حضرت باقر فرمودند: اگر یک ساعت امام از روی زمین برداشته شود زمین مانند موجی که در دریا پدید آید و همه مسافران کشتی‌ها را غرق کند به موج درآمده و تمام افراد ساکن روی خود را هلاک خواهد نمود».

و همچنین با سند خود از معلی بن محمد از وشاء روایت کرده است قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بغيرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: إِنَّا نُرَوِّى أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْحَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: لَا تَبْقَى إِذَا لَسَّخَتْ<sup>۲</sup>. «و شاء می‌گوید: از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. گفتیم: به ما چنین روایت کرده‌اند که زمین بدون امام نمی‌شود مگر آنکه خدا بر بندگان خود غضب کند. فرمود: اگر زمین بدون امام باشد تمام اهل خود را فرو خواهد برد».

نکته پنجم آنکه رسول خدا می‌فرماید: وَأَنْتَ لَا تَخْلَى الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ. تا آنکه می‌فرماید: أَوْلِيكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ. «و بارپروردگارا تو زمین را از حجت و امام بر بندگانت خالی نمی‌گذاری یا حجتی که ظاهر باشد در میان مردم ولی مردم از او پیروی نکنند، یا حجتی که غایب باشد از میان مردم و ترسناک... این حجتها چقدر کم‌اند و چقدر درجه و مقام آنها نزد پروردگار بزرگ است».

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در ذیل همان مکالماتی که با کمیل داشتند هنگام خروج به مقبره در صحرا می‌فرماید: اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِذَا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا لَيْلًا تَبْظَلُّ حُجَجَ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا؟ وَأَيْنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ

وَاللّٰهِ الْاَقْلَوْنَ عَدَدًا وَالْاَعْظَمُونَ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللّٰهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتّٰى يُودِعُوْهَا نَظْرَاتِهِمْ  
وَيَرْزَعُوْهَا فِي قُلُوْبِ اَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلٰى حَقِيْقَةِ النَّصِيْرَةِ، وَبَاشَرُوْا رُوْحَ الْيَقِيْنِ،  
وَاسْتَلْتُوْا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُوْنَ، وَانْسَوْا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُوْنَ، وَصَحِبُوْا الدُّنْيَا بِاَبْدَانٍ  
اَزْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْاَعْلٰى. اَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ وَالِدَعَاةُ اِلٰى دِيْنِهِ. اَهْ اَهْ شَوْقًا  
اِلٰى رُوْبِيَّتِهِمْ؛ اِنْصَرِفْ اِذَا سَيْتَ ۱.

پس از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام برای کمال بیان چهار دسته از علمای دنیاپرست و ضعیف الرأی را می نماید و آرزو می کند که کسی را یافت کند تا از علوم انباشته در سینه خود به او بیاموزد و یافت نمی کند و می فرماید: دنیا از علم خالی شده است آنگاه می فرماید: «بلی هیچ گاه زمین از حجت خدا که برای خدا قیام کند خالی نخواهد بود خواه آن حجت در بین مردم ظاهر و معروف باشد و خواه غائب و هراسان. خداوند حجت خود را همیشه بر روی زمین باقی می دارد برای آنکه ادله توحید و دلائل و بیّنات خدا باطل نشود و نسخ نگردد و حجت های الهیه بر مردم تمام شود. آری لکن آن حجت ها چند نفرند؟ و کجا هستند؟ سوگند به خدا که تعدادشان بسیار کم ولی قدر و آرج آنها در نزد خدا بسیار بزرگ است. خداوند با دل های توانا و نفوس قدسیه آنان آیات و بیّنات خود را حفظ کرده تا آنها را به هم طرازان خود بسپارند و در دل های آنان ذخیره کنند و در قلوب نظائر و اشباه خود تخم توحید و معارف الهیه و اسرار غیبیه را بکارند. دریا های علم با حقیقت بصیرت و درک واقعیت به آنها هجوم آورده است، و به رُوح یقین و مرتبه عالیه ایمان رسیده و آنرا بالمباشرة لمس نموده اند، و در نهایت زهد و بی اعتنائی به لذات مادی و حسی آنچه را که مُتْرِفین و خوشگذارانها و راحت طلبان خَشین و سخت می پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می شمردند، و به آنچه مردم نادان و جاهل از آن گریزانند اُنس و آشنائی دارند. در دنیا فقط با بدنهایی مصاحب هستند و با جسم خود در روی زمین زندگی می کنند لیکن ارواح آنها به ملکوت اعلی پیوسته و جانهای آنها به عوالم قدس و حرم امن و امان الهی مسکن گزیده است. ای کمال این دسته فقط خلیفه های الهی بر روی زمین هستند و حجت های خدا بر کاخ آفرینش و عالم هستی، و اینان دعوت کنندگان به

سوی خدا هستند و رهبران دین او. آه آه چقدر اشتیاق ملاقات و دیدار آنها را دارم. (حالا گفتار من با تو تمام شد) هر زمان که خواستی برو).

و کلینی با سند خود از ابواسحاق از کسی که مورد وثوق اوست از اصحاب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُجَلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَيَّ خَلْفِكَ<sup>۱</sup> «حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض می کنند: بار پروردگارا تو زمین خود را هیچ گاه از حجتی بر بندگان خودت خالی نخواهی گذاشت».

و همچنین با سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است قَالَ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مُنْذُ قَبْضِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ<sup>۱</sup>. «حضرت باقر فرمودند: سوگند به خدا که خداوند از روزی که آدم ابوالبشر را به سوی خود برد هیچ گاه زمینی از زمین ها را بدون امامی که مردم را به سوی خدا رهبری کند و حجت او بر بندگانش بوده باشد خالی نگذاشته است، و هیچ گاه زمین بدون امامی که حجت بر بندگانش باشد باقی نخواهد بود».

و نیز چهار روایت با سند های مختلف از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت کرده مبنی بر آنکه حجت خدا بر بندگان بدون امام تمام نخواهد شد<sup>۲</sup>.

مرحوم سید علیخان در «شرح صحیفه» در باره روایاتی که از طرق عامه راجع به لزوم امام وارد شده است گوید: أَمَا مِنْ طَرُقِ الْعَامَّةِ فَمِنْهُ الْحَدِيثُ الْمَشْهُورُ الْمُتَّفَقُ عَلَيَّ رَوَيْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. و به همین مضمون حاکم تخریج کرده و آن را صحیح شمرده از ابن عمر که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. و ابن مردویه از علی علیه السلام تخریج کرده که: قَالَ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ: يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامِ زَمَانِهِمْ وَكِتَابِ رَبِّهِمْ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ. و ابن عساکر از خالد بن صفوان تخریج کرده است إِنَّهُ قَالَ: لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مِنْ فَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ فِي عِبَادِهِ— انتهى.

۲- همان کتاب ص ۱۷۹.

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۸.

۳- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۷.

نکته ششم - آنکه حضرت رسول در این حدیث اشاره به ظهور قائم آل محمد حضرت حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نموده می فرماید:

وَلَوْلَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَقَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ وَاشْتُمَا فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. این مسئله از مسائل اختصاصی مذهب شیعه نیست بلکه یکی از اصول مسلمة اسلام است و طبق مفاد این حدیث احادیث بسیاری از بزرگان علماء عاقله با سندهای خود از رسول خدا ﷺ راجع به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه وارد شده است و ان شاء الله مفضلاً در آینده به ذکر آن خواهیم پرداخت.

دیگر از روایات دسته دوم از طبقه هشتم از تفسیر آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ حدیثی است که شیخ صدوق با سند خود از موسی بن مسلم از مسعده روایت کرده است. مسعده گوید: من در خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم که پیرمردی با پشت خمیده و تکیه به عضازده وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد. حضرت پاسخ سلامش را دادند، سپس پیرمرد گفت: ای فرزند رسول خدا دستت را بده ببوسم، حضرت دست خود را دادند و شیخ پیربوسید و گریه کرد. حضرت فرمودند: ای پیرمرد چرا گریه می کنی؟ پیرمرد گفت: مدت صد سال است که همواره در انتظار قائم شما هستم، می گویم این ماه ظهور می کند، و در این سال ظهور می کند، ستم زیاد شده پوستم نازک و استخوانم باریک و ضعیف، و مرگم نزدیک و تا به حال در میان شما خاندان رسول خدا زمانی نگذشته است که دلم خوش و خرسند باشد، پیوسته شما را گشته و فراری از شهر به شهر و دیار به دیار دیده ام اما دشمنان شما آن قدر در عزت به سر می برند که گویا با بالهای خود بر فراز آسمان در پروازند و با این اوضاع و پیش آمدها چگونه من گریه نکنم؟

چشمان حضرت صادق از عبارات این پیرمرد به اشک سرازیر شد و فرمود:

ای شیخ اگر خدا تو را زنده بگذارد تا قائم ما را ادراک کنی و او را بینی چقدر در مقام و منزله بزرگی قرار خواهی گرفت! و اگر قبل از ظهور قائم مرگ تو برسد در روز باز پسین با ثقل محمد محشور خواهی شد، و ما ثقل محمد هستیم (مراد از ثقل چیز مهم و بزرگ است که شخصیت هر کس به آن بسته است). فَقَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ

الثَّقَلَيْنِ فَمَتَسَّكُوا بِهَمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. «رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز بسیار مهم و بزرگ را به عنوان خلافت می گذارم، اگر به آن دو چنگ زبید و تمسک جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت من اهل بیت من». پیرمرد گفت: حال که این خبر را از شما شنیدم دیگر باکی از مردن ندارم.

پس از آن حضرت فرمودند: ای شیخ بدان که قائم ما اهل بیت از صُلب حضرت امام حسن عسکری خواهد بود و حسن از صلب علی خارج می شود، و علی از صلب محمد و محمد از صلب علی خارج می شود، و علی از صلب موسی خارج می گردد، و موسی این است، و اشاره به فرزندشان موسی بن جعفر که در آنجا بود نمودند و فرمودند: موسی از صلب من خارج شده است. ما دوازده نفر امامان، همگی معصوم و پاکیزه هستیم. شیخ گفت: آیا بعضی از شما بر بعضی دیگر افضلیت دارد؟ حضرت فرمود: نه، ما همگی در فضل یکسانیم ولیکن بعضی از ما نسبت به دیگری علمش بیشتر است. ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا أَنَّ الشَّبْعَةَ يَقْعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَخَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ. هُنَاكَ يُنَبِّئُ اللَّهُ عَلَى هَذَا الْمُخْلِصِينَ. اَللَّهُمَّ اَعْنِهِمْ عَلَى ذَلِكَ ۱.

و «سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! سوگند به خدا که اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر فقط يك روز، خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد نمود که قائم ما اهل بیت خارج شود و ظهور کند. و بدان که شیعیان ما در امتحانات شدید و حیرت عجیبی در زمان غیبت او واقع شوند اما خداوند بندگان مخلصین خود را از شیعه ما بر اقرار و اعتراف به امامت او ثابت خواهد نمود. بارپروردگارا شیعیان ما را در صبر و ثبات در غیبت او یاری فرما».

و نیز شیخ صدوق با اسناد خود از عبدالغفار بن قاسم ابومریم از ابوهریره روایت کرده است قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَقَرَأَهَا عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ:



أَنَا الْمُنذِرُ، أَنْعَرِفُونَ الْهَادِي؟ قُلْنَا: لَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَنَّ: هُوَ خَاصِصُ النَّعْلِ، فَطَوَّأَتِ الْأَعْنَاقُ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ الْحَجَرِ وَبِيَدِهِ نَعْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اتَّفَقَتِ الْيَنَابِلُ: أَلَا إِنَّهُ الْمُبْتَلَعُ عَنِّي وَالْإِمَامُ بَعْدِي وَرَوْحُ ابْنَتِي وَأَبُو سَبْطَى فَقَحْرًا. نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا بَطْهَرًا مِنْ الدَّنَسِ، فَقَاتَلَ بَعْدِي عَلَى السَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ، هُوَ الْإِمَامُ أَبُو الْأَثَمَةِ الرَّهْدِيُّ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْمِ الْأَيْمَةِ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ، عَدَدَ نَبِئَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَمَنَا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْهُمْ إِلَّا سَاحَتْ بِأَهْلِهَا<sup>۱</sup>.

«ابوهریره گوید: در وقتی که آیه انما انت منذر ولكن قوم هاد نازل شده بود من به حضور رسول اکرم مشرف شدم، رسول خدا این آیه را برای ما تلاوت فرمود و سپس فرمود: من منذر و دعوت کننده به سوی خدا هستم، آیا شما هادی و رهبر را می شناسید؟ عرض کردیم: نه ای رسول خدا. فرمود: راهنما و هادی کسی است که مشغول پینه زدن کفش ها است. در این حال همه اصحاب گردنهای خود را بلند نموده که وصله زن کفش ها را ببینند که ناگهان از بعضی از اطاقها علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون آمد و در دستش نعل رسول خدا بود. در این حال رسول خدا روی خود را به ما نمود و فرمود: ای مردم آگاه باشید علی است که ندای مرا به گوش جهانیان می رساند و رسالت مرا به مردم ابلاغ می کند، و اوست امام بعد از من و شوهر دختر من و پدر دو فرزند من، پس چه افتخار بزرگی است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند هرگونه پلیدی و آلاشی را از ما دور نموده و ما را به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانیده است. علی بن ابیطالب بعد از من برای اثبات تأویل قرآن جنگ می کند همچنانکه من برای تنزیل قرآن جنگ کردم. اوست امام و پدر امامان که همه آنها پاک و بی رغبت به آمال دنیوی هستند. گفته شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: دوازده نفر به عدد نَبِئَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، و مهدی این امت از ماست. خداوند زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. هیچ گاه زمین از امام خالی نخواهد بود و گرنه تمام اهل خود را در کام

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث دوازدهم.

خود فرو خواهد کشید».

علامه مجلسی پس از آنکه بسیاری از روایاتی را که در تفسیر آیه انما انت منذر و لكل قوم هاد وارد شده است روایت کرده به عنوان توضیح و بیان معنی این روایات گفته است: سیدابن طاووس رضوان الله علیه در کتاب «سعد الشعود» گفته که: در تفسیر این آیه شیخ محمد بن عباس بن مروان به پنجاه طریق روایت کرده است که مراد از هادی علی بن ابیطالب است. و سپس مجلسی پس از قدری شرح در پیرامون آیه گوید: احتمال سوم آنکه مراد از منذر رسول خدا و مراد از هادی علی است. ابن عباس گوید: که رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمود: اَنَا الْمُنذِرُ و اشاره به شانه علی نموده و فرمود: اَنْتَ الْهَادِي، يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي. و البته مخفی نیست که این آیه مبارکه بعد از ورود این سلسله مستفیضة از اخبار دلالت می کند که هیچ زمانی از امام هادی و رهبر امت خالی نخواهد بود، و امیرالمؤمنین عليه السلام خلیفه و امام بعد از رسول اکرم است نه غیر او. و این دلالت از چند نقطه نظر است: اول مقابله رسول خدا به اینکه منذر است با علی به اینکه هادی است. و هیچ عاقل عارف به اسلوب کلام در تردید نمی ماند که این مقابله دلالت دارد بر آنکه علی بن ابیطالب بعد از رسول خدا قائم مقام او بوده و به آنچه وظیفه آن حضرت در زمان حیات بوده است قیام و اقدام باید بنماید. بلکه از این مرحله دلالت، دلالت بیشتری نیز دارد و آن این که در این آیه فقط انداز به رسول خدا نسبت داده شده است اما هدایت و رهبری که از انداز قوی تر است به علی عليه السلام واگذار شده است.

دوم از قول رسول خدا که فرمود: اَنْتَ الْهَادِي استفاده حصر می شود زیرا که اگر خبر معرفه باشد دلالت بر حصر می کند. و همچنین از قول امیرالمؤمنین عليه السلام که فرمود: اَنَا الْهَادِي اِلَى مَا جَاءَ بِهِ. و از قول رسول خدا وَالْهَادِي عَلِيُّ نيز استفاده حصر می شود زیرا اگر مبتداء معرف به الف و لام باشد افاده حصر می کند.

سوم از تقدیم ظرف در قول رسول خدا که فرمود: بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ نيز استفاده حصر می گردد. و نیز از بسیاری از تعبیراتی که در مضمون روایات سابق الذکر گذشت از همه اینها استفاده می شود که مقام امامت و خلافت بعد از رسول خدا که همان هدایت است اختصاص به آن حضرت دارد. و از اینجا استفاده می شود که

حدیث اصحابی كَالْتَجُومِ بِأَيْهِمْ افْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ «اصحاب من مانند ستارگانند به هر يك از آنها اقتدا کنید هدایت می شوید» از افتراهای عامه است بر رسول خدا، و بسیاری از بزرگان عامه خود اعتراف کرده اند که این خبر مجعول و ساختگی است. از جمله شارح «شفا» است که اعتراف به این معنی نموده و راویان این حدیث را ضعیف شمرده است، و دیگر این حزم و دیگر حافظ زین الدین عراقی. و إن شاء الله تعالی بحث آن خواهد آمد<sup>۱</sup>.

علامه میرحامد حسین هندی - رضوان الله علیه - در جزء دوم از جلد دوازدهم کتاب «عقبات الانوار» مفصلاً در پیرامون حدیث اصحابی كَالْتَجُومِ بحث و مجعولیت آنرا از جهات عیدیه اثبات نموده است<sup>۲</sup>.

باری بحث ما در این قسمت از کتاب فقط راجع به تفسیر آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ اثبات امامت امیرالمؤمنین عليه السلام از این آیه مبارکه بود و لذا به روایات وارده در این موضوع اکتفا شد و گرنه روایاتی که به مضامین مختلفه دلالت بر امامت آن حضرت دارد و رسول خدا بیان فرموده و در جوامع شیعه و سنی مضبوط است از حد احصاء خارج و مادرباحات این کتاب به بعضی از آنها اشاره کرده و خواهیم کرد.

شاعر اهل بیت سید اسماعیل حمیری گوید:

|                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| هُمَا أَحْوَانٌ ذَاهِبَانِ إِلَى ذَا | وَذَا فِينَا لِأَمْتِيهِ نَذِيرٌ                       |
| فَأَحْمَدُ مُنذِرٌ وَأَخُوهُ هَادٍ   | دَلِيلٌ لَا يُضِلُّ وَلَا يَحِيرُ                      |
| كَسَابِقِ حَلَبَةِ وَلَهُ مَظَلٌّ    | أَمَامَ الْحَيْلِ حَيْثُ يَرَى الْبَصِيرُ <sup>۳</sup> |

می گوید: «آن دو (یعنی رسول خدا و علی بن ابیطالب) دو برادرند که آن هدایت می کند مردم را به دین این و این در میان ما برای انداز امت خود آمده است. احمد منذر و دعوت کننده، و برادر او هادی و رهبر است، رهبر و راهنمائی است که ابداً خود در راه متحیر نمی شود و کسی را گمراه نمی کند. مانند اسب سواری که از

۱- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶ و ص ۷۷.

۲- «عقبات الانوار» جلد دوازدهم جزء دوم قسمت اول و دوم و سوم طبع اصفهان موسسه نشر کتب

مخطوط اصفهان.

۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۸، و «دیوان حمیری» ص ۲۰۰.

همگنان گوی سبقت را ربوده و در پیشاپیش سواران در سایه بان خود به منزل مقصود رسیده و در آنجا آرمیده است».

و نیز حمیری گوید:

|  |  |
|--|--|
| يَا أَحْمَدُ الْخَيْرُ الَّذِي إِنَّمَا  | كَانَ عَلَيْنَا رَحْمَةً تُنَشَرُ        |
| حَمْرُهُ وَالظَّيْفُ فِي جَنَّةِ         | فَحَيْثُ مَا سَاءَ دَعَا جَعْفَرُ        |
| مِنْهُمْ وَهَادِينَا الَّذِي نَحْنُ مِنْ | بَعْدِ عَمَانَا فِيهِ نَسْتَبْصِرُ       |
| لَمَّا دَجَا الدِّينُ وَرَقَّ الْهُدَى   | وَجَارَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَاسْتَكْبَرُوا |
| ذَاكَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ         | ذَاكَ الَّذِي ذَانَتْ لَهُ خَيْرٌ        |

«پیغمبر خدا، احمد کانون خیری است که رحمت خدا به وسیله او بر ما افاضه می شود. و حمزه و جعفر طیار در بهشتند و جعفر هر جا را که بخواهد همانجا برای اوست. و از آنها است زاهبر و هادی ما، آن کسی که به نور ولایت او دیدگان ما بعد از کوری و نابینائی شفا پیدا کرد و راه حق و صراط مستقیم را در وقتی که تاریکی عمیق، دین خدا را پوشیده و هدایت ضعیف شده و تمام مردم روی زمین به ستم و ظلم قیام و استکبار می ورزیدند پیدا کردیم و از جهالت باز گشتیم و امامت او را پذیرفتیم، اوست علی بن ابیطالب همان کسی است که خیر با آن قلاع آهنین و مردان جنگی در مقابل او سُست و پست و خاضع شد».

و نیز حمیری گوید:

|   |   |
|---|---|
| مَنْ كَانَ فِي الدِّينِ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ | وَكَانَ مِنْ جَهْلِهَا بِالْعِلْمِ شَافِيهَا        |
| كَانَ النَّبِيُّ يُوْحِي اللَّهُ مُنذِرَهَا     | وَكَانَ ذَابِعْدَهُ لِأَشْكَ هَادِيهَا <sup>۲</sup> |

«علی بن ابیطالب آن کسی است که در دین الهی کانونی است از نور که تمام مردم از او استضاء می کنند و نور می گیرند و مردم را از مرض جهل شفا می بخشد و به دانش و علم، روح آنها را زنده می کند. پیغمبر خدا با وحی الهی مقام انذار را داشته و دعوت به دین خدا می کرده است، و بدون شك و تردید علی بن ابیطالب پس از او

۱- «دیوان حمیری» ص ۲۰۶. و بیت سوم و چهارم را در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۹

آورده و بجای لفظ مِنْهُمْ لفظ عَلَيَّ را آورده است.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۸.

هادی به سوی دین اوست و راهنما به سوی شریعت او» .

ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده هفتم از قصائد هفتگانه خود درباره اوصاف عجیبه و مقامات عالیة امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید:

|  |   |
|--|---|
| وَالصَّغْبُ إِلَّا عَنْ مَلَائِكَ يُسْهَلُ   | الصَّبْرُ إِلَّا فِي فِرَاقِكَ يُحْمَلُ       |
| حَتَّامٌ فِي شَرِّعِ الْهَوَىٰ لَا تَعْدِلُ  | يَاظًا لِمَا حَكَمْتَهُ فِي مُهْجَتِي         |
| وَتَضِنُّ بِالنَّزْرِ الْقَلِيلِ وَتَبْخُلُ  | أَنْفَقْتُ عُمْرِي فِي هَوَاكَ تَكْرُمًا      |
| لَكَ مَوْطِنٌ تَأْوِي إِلَيْهِ وَمَنْزِلُ    | إِنْ تَرَمَّ قَلْبِي تَضَمَّ نَفْسَكَ إِنَّهُ |
| كَيْفَ الدَّوَاءُ وَقَدْ أُصِيبَ الْمَقْتَلُ | أَتَطَّنُ أَنْتَىٰ بِالْإِسَاءَةِ مُفْلِعُ    |
| بَسْتَسْقِلُ الْأَحْوَالِ لِأَيَّتَنَقَّلُ   | أَعْرَضَ وَصَدَّ وَجُرْفُحُوكَ ثَابِتُ        |
| تَحْتَ الثَّرَابِ وَيَخْتَرِنِي الْجَنْدَلُ  | وَاللَّهِ لَا أَسْلُوكَ حَتَّىٰ أَنْطَوِي     |
| خَدْلَهُ قَانَ وَظَرَفْتُ أَكْحَلُ           | مَنْ لِي بِأَهْيَفَ قَدْ أَقَامَ قِيَامَتِي   |

تا آنکه می گوید:

|   |  |
|---|--|
| إِنَّ الْفَضِيحَةَ فِي الدَّحَبَةِ أَجْمَلُ | وَالْأَهْتِكَنَ عَلَى الْهَوَىٰ سِرِّ الْحَيَا |
| خَوْقًا فَيُذِرْكُهُ الْحَيَاءُ وَيَجْهَلُ  | يَضْفَرُهُ وَجْهِي حِينَ أَنْظَرُ وَجْهَهُ     |

و تا آنجا که می گوید:

|   |  |
|---|--|
| نَفْسِي يُصَعِّدُهَا الْغَرَامُ الْمَشْعَلُ | لَا تُنْكِرُوا فَيَضُ الدُّمُوعُ فَانَّهَا |
| أَسْفَاً وَظَوْرًا بِالزَّفِيرِ تَحَلُّ     | هِيَ مُهْجَتِي تَحَلُّ بِالْبُكَاةِ        |

و تا آنکه می گوید:

|  |   |
|--|---|
| حَرَفٌ كَمَا تَهْوَى حِصَاةً مِنْ عَلٍ       | بَارَاكِبًا تَهْوَى بِهِ شَدَنِيَّةٌ              |
| حَتَّىٰ تَبُوصَ عَلَىٰ يَدَيْهَا الْأَرْجُلُ | هَوَاجَاءُ تَقْطَعُ جَوَازِ تِيَارِ الْفَلَا      |
| نَادٍ لِأَمْلَاقِ السَّمَاءِ وَمَخْفِلُ      | عُجْ بِالْعَرِي عَلَى صَرِيحِ حَوْلُهُ            |
| وَمُعَظَّمٌ وَمُكَبَّرٌ وَمُسَهَّلُ          | فَمُسَبِّحٌ وَمُقَدَّسٌ وَمُمَجَّدُ               |
| عِيدَانُهُ قُبْلًا فَهِنَّ الْمَسْنَدُ       | وَالشِّمُّ ثَرَاهُ الْمِسْكَ طَبِيبًا وَاسْتَلِمَ |
| وَجُنُودٌ وَخِي اللَّهِ كَيْفَ تَنَزَّلُ     | وَأَنْظُرُ إِلَى الدَّعَوَاتِ تَضَعْدُ عِنْدَهُ   |
| وَاللُّسْنُ حُرْسٌ وَالْبَصَائِرُ ذَهَلُ     | وَالنُّورُ يَلْمَعُ وَالنَّوَاطِرُ شَخْصُ         |
| دَقَّتْ مَعَاذِيهِ وَأَمْرٌ مُشْكِلُ         | وَأَغْضُضُ وَعَضَّ فَنَمَّ سِرًّا أَعْجَمُ        |
| نَصَابِيهِ نَطَقَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ    | وَقَلَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ بِأَمْرِي الْوَرِي    |

مَنْصُوصَةً عَنْ جَبَدِ مَجْدِكَ مَعْدِلُ

أَطْوَادَ مَجْدِكَ كَيْفَ لَا تَنْزَلُ  
نَظْرًا لِيُوجِهَكَ كَيْفَ لَا تَنْهَبُ  
فِي حُبِّهِ وَعَوَاةُ قَوْمٍ جُهَلُ  
مِنْهَا لِمُوسَى وَالظَّلَامُ مَجَلُّ  
بَحْرِي يَمُورُ وَكُلُّ بَحْرٍ جَدُولُ  
الْقُرْآنِ وَالْحِكْمِ الَّتِي لَا تُعْقَلُ  
غَيْبِ ابْتِلَاجِ الْفَجْرِ لَيْلُ أَلِيلُ

حَقًّا فَحُبُّكَ بَابُهُ وَالْمَدْخَلُ

فَمُصَابِيهِنَّ سِوَاكَ لَا يَتَسَّرُ بَلُ  
أَلْفَاكَ نَاصِرُهُ السَّدى لَا يَتَخَدَّلُ  
يَعْنُو لَهَا بَشْرٌ وَيَخْضَعُ جَرُولُ  
دُرَّتُهُ إِنُّ الْحَدِيدِ يُفْضَلُ  
مُدِحِ الْوَرَى وَعَلَاقِ مِنْهَا أَكْمَلُ<sup>۱</sup>

در این قصیده ابن ابی الحدید به روش شاعر غزل سرا که به عشق معشوق مبتلا و در آتش هجران او در سوز و گداز، و محبوب را در برابر عشق سوزان و ذوق گدازان خود کم مهر و بی التفات دیده به طوری که اجازه ورود عاشق مسکین را به هیچ وجه به حرم سرای منیع خود نمی دهد و حتی از تکلم و التفات و نگاهی که چون مرهم بردل خسته اوست دریغ می کند سخن خود را با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از در شکوه و گلایه باز کرده می گوید:

وَخِلَافَةً مَا إِنْ لَهَا لَوْلَمْ تَكُنْ

و تا آنجا که می گوید:

عَجَبًا لِهَدْيِ الْأَرْضِ يُضْمِرُ تَرْبُهَا  
عَجَبًا لِأَمْلَاكِ السَّمَاءِ يُفَوِّئُهَا  
يَا أَيُّهَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ قُمْهْتِدِ  
يَا أَيُّهَا التَّارَاتِي شَبَّ السَّنَا  
يَا فُلُكُ نُوحٍ حَيْثُ كُلُّ بَسِيطَةٍ  
يَا وَارِثِ السَّوْرَةِ وَالْإِنجِيلِ وَ  
لَوْلَاكَ مَا خُلِقَ الزَّمَانُ وَلَا دَجِي

و تا آنجا که می گوید:

إِنْ كُنَّ دِينُ مُحَمَّدٍ فِيهِ الْهُدَى

و تا آنجا که می گوید:

صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مِنْ مُتَسَرِّبِلِ  
وَجَزَاكَ خَيْرًا عَنْ نَيْبِكَ إِنَّهُ  
سَمِعًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَصَائِدًا  
أَلْدَرُّ مِنْ أَلْفَاظِهَا لِكِمَّةٍ  
هِيَ دُونَ مَدْحِ اللَّهِ فِيكَ وَقَوْقُ مَا

۱- این قصیده با قصائد دیگر ابن ابی الحدید که به «قصائد سبع علویات» معروف است در ضمن

کتاب «معلقات سبع» به طبع رسیده است.

«صبر و شکیبائی قابل تحمل است مگر در فراق تو، و سختیها و شدائد آسان است مگر از ملال تو.

ای جفا پیشه ای که من ترا در ریختن خونم فرمانفرما ساختم و مهر تو را به جان خریده ام تا کی توجّهی به دل شکسته من نمی کنی و دست از بیدادگری بر نمی داری و در صراط عدالت قنمی نمی نهی.

من تمام عمر خود را در عشق تو برباد دادم و نقد حیات خود را در نرد تو باختم و به جهت عزّ و وصول به اندک نگاهی خشنودم لیکن تو از آن هم دریغ می کنی و به شیوه بخیلان مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت زده گذارده ای.

بدان که اگر دل رمیده مرا به تیر محبّت شکافتی و شکار سر به آستان نهاده خود را به مژگان کینت آغشته به خون نمودی خودت را گشته ای چون دل من تنها منزل و مأوای توست.

آیا گمان می کنی که با جفا و بیداد دست از محبّت تو می شویم و دامان خود را از عشق تو تُهی می کنم؟ این گونه علاج ها و دواها برای من که شهید راه محبّت و کشته عشق تو شده ام به چه کار آید؟

روی از من بگردان، مرا از حریمت منع کن، و جور و جفا پیشه ساز اما بدان که مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با اینکارها دگرگون نمی شود.

سوگند به خدا که ابداً چاره ای برای درد عشق تو نیافته ام و آرامش در خود نمی بینم تا زمانی که در زیر خاک پنهان شوم و سنگ سنگین قبر جثّه مرا در برگیرد.

کیست که مرا رهبری کند به آن محبوب کمر باریک معتدل اندامی که قیامت مرا برپا نموده است، آن محبوبی که آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سُرمه مشکین در چشمانش هویله است. سوگند به خدا که باید من پرده حیا را در محبّت او پاره کنم و دیوانه وار فریاد برآورده کار به رسوائی کشم، چون فضیحت و رسوائی در عالم عشق پسندیده تر است.

اما مقام جلال او به پایه ای است که چون در رخسارش بنگرم از شدت خوف سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته شرمگین گردد.

اشکهای ریزان مرا بر من خُرده مگیرید، این اشکها جان من است که آتش عشق فروزان، آنرا از بدن من بالا می برد.

این اشکها روح من است که گاهی به اشک حسرت و گاهی به ناله جانسوز تبدیل و رفته رفته از بین می رود.

ای سواری که بر شتر لاغر تندرو یمانی مانند ریگی که از بلندی با سرعتی هر چه بیشتر به زمین افتد در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابانهای پهناور چون امواج دریا می گذری.

با آن ناقه سریعی که گوئی از شدت سرعت پاهایش بر دست هایش سبقت می گیرند به زمین نجف فرود آ، و در کنار ضریحی که فرشتگان سماوی در اطراف آن دائماً به ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تعظیم و تکبیر و تهلیل، محفل انسی دارند قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدس که چون عطر بر مشام جان روح پرور است بزن. و چوبهای ضریحش را که گوئی مانند عود مشک و بخور معطر است با دست نیاز استلام کن و بوسه زن.

و تماشا کن که چگونه دعاهای مستجاب از آن حرم به آسمان بالا می رود و چگونه ملائکه وحی خدا به آنجا از آسمان پائین می آیند. و چگونه امواج نور در لمعان، و دیدگان متحیر و مبهوت، و زبانها لال و عقلها از سر پریده و به وادی حیرت افتاده است.

تو نیز صدای خود را کوتاه کن و چشم خود را به زیر انداز چون در اینجا سری عجیب و مبهم و معنائی دقیق و امری مشکل است.

و بگو: سلام بر تو ای والی عالم امکان و ای صاحب اختیار خلق که به تصریح رسول خدا و نص کتاب مُنزَل حائز خلافتی گشتی که اگر تصریحی نیز در بین نبود غیر از مقام مجد و فضل تو کسی را لیاقت آن نبود.

عجیب است از روش زمین که خاکش کوههای مجد و عظمت تو را در خود پنهان کرده چگونه متزلزل نمی شود.

شگفت است از فرشتگان آسمان که از ادراك لقای تو محروم مانده اند چگونه

همچون خاک، پراکنده و پاشیده نمی شوند؟!!

ای نَبَأَ عظیم که جمعی در محبت تو راه سعادت پیموده و گروهی در غوایت و جهل و گمراهی درآمدند.

ای آتشی که به آن موسی بن عمران در شب تار وادی ایمن نور گرفت و شعاع



آن از شجره بالا رفته آن وادی ظلمانی را تبدیل به یک صحنهٔ روشنائی نمود.  
ای کشتی نوح در آن وقتی که بسیط زمین به دریائی موج مبدل شد که  
دریاها نسبت به آن آب پهناور چون نهر کوچکی می نمودند.  
ای وارث تورات و انجیل و قرآن و رموز و حکمت‌های غیر قابل ادراک بشروم‌تک.  
اگر تو نبودی زمان خلق نمی شد و تاریکی شب تاری پس از روشنائی صبح  
صادق نبود.

اگر در دین محمد هدایتی باشد حقاً محبت تو در ورود و مدخل آن خواهد  
بود.

خدا رحمت بی پایان خود را بر تو فرستد، جامه‌هایی از فضل و شرف در  
برکردی که جز تو کسی در بر نکرد.

و از ناحیهٔ پیغمبرت تو را جزای خیر دهد آن پیمبری که تو را برای خود یار و  
یاوری یافت که هیچ گاه لگهٔ سرافکنندگی و شکست خوردگی بر دامنش ننشست.

ای امیرالمؤمنین این قصائدی را که دربارهٔ تو سروده‌ام بشنو، قصائدی که از  
سرودن آن امثال بشر و جزول (حطیة شاعر) ناتوانند.

از عبارات این اشعار در شاهوار می ریزد لیکن درّی که ابن ابی الحدید آنرا  
با سبکی بدیع و نظمی لطیف به رشته درآورده است.

این قصائد دربارهٔ تو از مدح خدا پائین تر است و بالاتر از مدحی که خلائق  
به آن ستوده شده‌اند، و در عین حال مقام مجد و عظمت تو بالاتر از این است و باید  
بهنتر از این را دربارهٔ تو سرود.

و نیز ابن فارض عارف مشهور مصری گوید:

ذَهَبَ الْعُمَرُ ضِيَاعًا وَأَنْقَضَى      باطلاً إِذْ لَمْ أَفْزَمْنِكُمْ بَشِيئِ  
غَيْرَ مَا أُولِيَتْ مِنْ عَقْدٍ وَلَا      عِتْرَةَ الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ قُصَيٍّ<sup>۱</sup>

در مقام مناجات با خدا که این رباعی را به عنوان گلایه و در عین حال  
شکرانه سروده است می گوید: «ای پروردگارا عمر من به باطل گذشت و ضایع شد  
چون از ذات مقدس تو بهره‌ای نیافتم. مگر بهره‌ای که از عقد ولای عترت

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۲۵ ضمن یائیه: سائق الأظعان يطوى البيدطى.

محمد ﷺ که از آلِ قُصَیِّ مبعوث به رسالت شده است به من عنایت گردیده است».

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ رَفَقَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاخْلَفْ عَلَيَّ عَقْبَنَا فِي الْغَابِرِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. هذه بضاعة مزجاة الى باب مدينة العلم و منار الانام و غاية الهدى امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام که در رمضان سنه يك هزار و سيصد و نود و پنج هجرية قمرية موفق شدم که به عنوان مواعظ در مسجد برای مردم بگويم. و نیز خدا مرا توفيق داد که در همان رمضان آنرا به رشته تحرير در آوردم.

غرض نقشی است که ما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی

مگر صاحب دلی از روی رحمت کند در حق درویشان دعائی

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ وَ جُنَّا بِيضَاعَةَ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

و انا العبد الراجي السيد محمد حسين الحسيني الظهراي

# فہرست تالیفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسه ترجمه و نشر (دوره علوم و معارف اسلام)

ازتالیفات

علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمانی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه، و اباحت حلّی و نقدی پیرامون ولایت.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایة الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و

جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و اخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیه .

### دوره علوم

#### (۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

##### ۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک الی الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سزه در شرح حال علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان .

##### ۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سزه پیرامون طرح کلی سلوک الی الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سزه .

##### ۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم .

##### ۴ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بامرالله ، علامه آیه الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل أبحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

##### ۵ - روح مجرّد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد از أقدم و أفضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بامرالله آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرهما .

(۵) - **أبحاث تفسیری :**

۱ - **رسالة بديعة** «به زبان عربی»  
تفسیر آیه «الزَّجَالَ قَوْمُونَ عَلَىٰ آلْسَاءِ» و درسهای استدلالی حَلَق در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

۲ - **ترجمة رسالة بديعة** «به زبان فارسی»

نظر به اهمّیت مباحث «رسالة بديعة» که مزّیّف برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است .

۳ - **رسالة نوین**

بحث تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی :**

۱ - **رسالة حوّل مسألة رؤية الهلال** «به زبان عربی»

بحوث فقهی و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظيفة فرد مسلمان در إحيای حکومت إسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینهٔ لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳ - **ولایت فقیه در حکومت إسلام** «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوهٔ حکومت در اسلام و وظیفهٔ مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴ - **نور ملکوت قرآن** «چهار جلد»

بحثهایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبیل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر ، ردّ نظریّهٔ تحدید نسل ،

نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض ثوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش

بیان ده اشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین

تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی

نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

(۷) - ابحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سره.

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است.

برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام